

پژوهشکده
حوزه و دانشگاه

فاطمیان در مصر

عبدالله ناصری طاهری





دولتهای مسلمان

فاطمیان در مصر

عبدالله ناصری طاهری





پژوهشکده حوزه و دانشگاه

قم - ۱۳۷۹

ناصری طاهری، عبدالله
فاطمیان در مصر / تألیف: عبدالله ناصری طاهری. ـ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۱۹۵ ص. ـ (پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ ۳۴ ؛ گروه تاریخ؛ ۲)
پشت جلد به انگلیسی THE FATIMIDS IN EGYPT
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
کتابنامه: ص. ۱۷۷ ـ ۱۹۵؛ همچنین به صورت زیر نویس
۱. مصر ـ تاریخ ـ ۲۸۸ ـ ۵۶۷ ق. ۲. فاطمیان ـ تاریخ. الف. عنوان.
۲ف ۲ ن / DT ۹۵/۷ ۹۶۲ / ۰۲





فاطمیان در مصر
تألیف: عبدالله ناصری طاهری
ناشر: پژوهشکده حوزه و دانشگاه
حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد چاپ و نشر پژوهشکده
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: قم ـ الهادی
قیمت: ۷۰۰۰ ریال

فهرست مطالب



سخن پژوهشکده

پژوهش در مبانی و مسائل علوم انسانی و اجتماعی ضرورتی انکارناپذیر است و کارآمدی پژوهش‌ها در گرو تناسب آنها با فرهنگ آن جامعه است. پژوهش در هر جامعه باید ناظر به مسائل آن جامعه باشد و پژوهشگران زمانی قادر به حل مسائل جوامع هستند که فرهنگ آنها را به خوبی بشناسند.

فرهنگ جامعهٔ ایرانی، فرهنگی اسلامی است. اسلام، ذاتیِ این فرهنگ و همچون رکنی اصیل برای آن است. در چنین جامعه‌ای بررسی نسبتِ اسلام و علوم انسانی و تبیین قلمروهای مشترک و مختص، پژوهش در قلمروهای مشترک و نیز روشن کردن انواع داد و ستدهای ممکن میان آنها جایگاهی ویژه دارد.

بدین منظور دفتر همکاری حوزه و دانشگاه به دستور حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۱ با مشارکت استادان دلسوز حوزه و دانشگاه تشکیل شد و در طول فعالیت خود با چاپ کتاب‌ها، مقالات و انتشار فصلنامه «حوزه و دانشگاه» بستر مناسبی را برای پژوهش‌هایی از این دست فراهم کرد. اما اهمیت موضوع می‌طلبید که در مجموعه پژوهشی کشور به این مسئله توجه بیش‌تری شود و جایگاه شایسته‌ای برای آن لحاظ شود؛ از این رو شورای گسترش آموزش عالی در تاریخ ۷۷/۱۰/۲۶ تاسیس «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» را تصویب کرد.

بنابراین هدف پژوهشکده این است که با استمداد از عنایات خداوند و همکاری استادان و فضلای حوزه و دانشگاه در زمینه مبانی و مسائل علوم انسانی از منظر اسلامی به مطالعه و تحقیق بپردازد و نهایتاً محصول پژوهش را در اختیار جامعه دانشگاهی و سایر علاقه‌مندان قرار دهد.

کتاب حاضر به عنوان کتاب درسی برای دانشجویان رشته «تاریخ و تاریخ تمدن اسلامی» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند گردند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشکده را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعهٔ دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

پژوهشکده حوزه و دانشگاه



پیشگفتار

دو نیاز، پژوهشکده حوزه و دانشگاه را بر آن داشت تا طرحی را در زمینهٔ ارائهٔ کتاب‌هایی در بارهٔ تاریخ دولت‌های مسلمان عرضه کند: نخست آن که در دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد، در رشته‌های «تاریخ» و «تاریخ و تمدن اسلامی»، عناوین چندی دربارهٔ شناخت تاریخ دولت‌های مسلمان وجود دارد که برای بیش‌تر آن‌ها کتاب خاصی در نظر گرفته نشده است. بنابراین، ارائهٔ کتاب‌های مناسب برای پر کردن خلأ، ضروری به نظر می‌آمد. نیاز دوم آن که امروزه با وجود دولت جمهوری اسلامی ایران، شناخت تجربهٔ دولت‌های بزرگ اسلامی در درازای تاریخ، بسیار سودمند و لازم است. دولت اسلامی ایران که در امتداد دولت‌های بزرگ اسلامی قرار دارد و منادی احیای تمدن بزرگ اسلامی است، باید به تجربه‌های گذشته تکیه کند و از آن‌ها بهره‌ور شود. به همین دلیل، لازم بود تا فهرستی از این دولت‌ها تهیه و برای هر کدام کتاب مناسبی تألیف یا ترجمه شود.

انتخاب دولت‌ها بر اساس دامنهٔ نفوذ آن‌ها در بُعد زمانی و مکانی است. برخی از این دولت‌ها در شرق و برخی در غرب اسلامی، برای سال‌ها قدرت سیاسی بزرگی را در اختیار داشته و در صحنهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی و همینطور در جغرافیای سیاسی جهان اسلام نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

معیار دوم در این انتخاب، اهمیت عناوین یاد شده در ارتباط با عناوین درسی کارشناسی و کارشناسی ارشد بوده است؛ به طوری که برای بیش‌تر دولت‌های انتخاب شده، به نوعی عنوانی در دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد موجود است.

گروه تاریخ پژوهشکده

مقدمه

دولت فاطمیان در صفحات شرق مغرب اسلامی طلوع کرد، در مشرق همسایگی آن، یعنی مصر پاگرفت و پس از ۲۷۰ سال در همان سرزمین غروب کرد. این دولت یکی از درخشان‌ترین دوران‌های تمدن اسلامی را ثبت کرده است. حکومتِ اسماعیلی مذهبِ فاطمی، زمانی که توانست در مصر امپراتوری قدرتمندی را بنا نهد، برای دو سلطهٔ دینی و سیاسیِ آن روزگار، یعنی خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی، رقیبی اصلی به شمار می‌رفت و تهدیدی جدی برای آن دو بود. به‌رغم درگیری‌های شدید فکری، سیاسی و نظامی این دو قدرت و وابستگان آن‌ها با این دولتِ شیعیِ اسماعیلی که حتی هجوم گستردهٔ صلیبی‌ها علیه مسلمین را تحت‌الشعاع قرار داده بود، فاطمیان توانستند دولتی با مشخصاتی ویژه، در تاریخ بنیان گذارند.

کتابی که پیش روی دانشجویان و دانش‌پژوهان قرار دارد سیمای فکری، سیاسی و اجتماعی فاطمیان را در نه فصل به اختصار ترسیم کرده است و پس از مروری در منابع اصلی این مبحثِ تاریخی، بستر فکری این دولت را معرفی می‌کند. «شکل‌گیری دولت فاطمیان در مغرب اسلامی» مختصری است که در فصل سوم به آن اشاره شده و از فصل چهارم تا نهم، تاریخ مصر از آغاز اسلام تا ورود فاطمیان، تاریخ سیاسی مصر در عصر فاطمیان، روابط آن دولت با سایر دولت‌ها، نظام اجتماعی مصر، سازمان دیوانی و اداریِ فاطمیان و سیمای علمی و فرهنگی آن دیار را بررسی کرده است.

از آنجا که نظام اجتماعی مصر در دوره فاطمیان و نیز دیوان‌سالاری آن‌ها منحصر و ممتاز است، در بخش پایانی کتاب فهرستی از اصطلاحات تاریخی این دوره ارائه و توضیح داده شده است تا زمینهٔ مفاهمهٔ دانشجویان با کتاب را فراهم آورد.

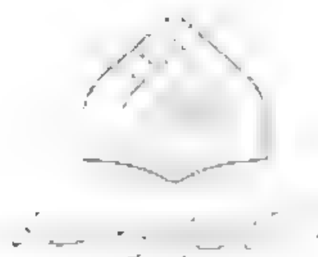
با توجه به تغییری که در دروس اصلی و فرعی رشتهٔ تاریخ، در مقطع کارشناسی

پدید آمده و درس تاریخ فاطمیان در مصر در سلسله دروس این رشته گنجانده شده، امید است این مختصر، که نخستین گام در این زمینه است، مورد استفاده دانشجویان قرار گیرد و آخرین قدم نباشد.

در بخش پایانی کتاب، «کتاب‌نامه تاریخ فاطمیان» ارائه گردیده تا فهرستی نسبتاً جامع در این زمینه برای دانشجویان باشد. آنچه در کتاب‌نامه با علامت * مشخص شده منابع و مآخذی است که این پژوهش از آن بهره گرفته است.

عبدالله ناصری طاهری

تهران، فروردین ۱۳۷۹



فصل اول

منابع تاریخ فاطمیان

در یک گروه‌بندی کلی می‌توان منابع فاطمیان را در سه گروه آثار اسماعیلی، اهل سنت و منابع غیر اسلامی جای داد. از این مجموعه، دو دستهٔ نخستین، خود هر یک کتب تاریخی و کلامی را دربر می‌گیرد. در فصل نخستین کتاب منابع تاریخ فاطمیان در مصر را معرفی می‌کنیم. سه نکته نیز قابل گفتن است:

اولاً: چون موضوع کتاب به تاریخ سیاسی اجتماعی خلفای فاطمی در حوزهٔ جغرافیای مصر اشاره دارد طبعاً منابعی ویژهٔ تاریخ مغرب اسلامی (شمال افریقا) در دسترس است که دوره شصت ساله استقرار این دولت در مغرب الادنی یا افریقیه را شرح داده و نگارنده در این فصل به آن‌ها اشارتی ندارد.

ثانیاً: تحقیقات ارزشمند نویسندگان معاصر نیز از ارزش والایی برخوردار است که در پایان کتاب و در بخش کتابنامه فاطمیان، معرفی خواهد شد تا دانشجویان و پژوهشگران عزیز بتوانند با دستیابی به آن‌ها زوایای متفاوت این دوره از تاریخ تمدن اسلامی را بشناسند.

ثالثاً: آن دسته از تواریخ و کتب دیگر که از حوزه دولتی فاطمیان توسط وزیران یا سایر دولتمردان فاطمی نوشته شده در بخش منابع اسماعیلی ـ فاطمی جای دارد.

الف) منابع اسماعیلی ـ فاطمی

قدیمی‌ترین اثر تاریخی رسالة افتتاح الدعوة[1] تألیف نعمان بن محمد تمیمی معروف به قاضی ابن‌حیّون، قاضی القضاة دولت فاطمیان است. او این اثر تاریخی را به دستور

---

۱. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد؛ رسالة افتتاح الدعوة؛ چاپ دوم، بیروت: دارالمنتظر، ۱۴۱۶ق

المعزلدین الله چهارمین خلیفه فاطمی نوشته و از آغاز دعوت رسمی اسماعیلیان در یمن تا ظهور دولت فاطمی و مقدمات شکل‌گیری آن را بحث کرده است. همین فقیهِ تاریخنگارِ اسماعیلی کتاب دیگری در حوزهٔ تاریخ اسماعیلی بر جای گذاشته به نام شرح‌الاخبار فی فضل الائمة الاطهار[1] در شانزده جزء که ظاهراً مفقود است. او در این اثر، تاریخ شیعهٔ اسماعیلی را از آغاز امامت امام علی(ع) و از امامت اسماعیل تا ظهور عبیدالله المهدی تصویر و تبیین کرده است.

کتاب المجالس و المسایرات[2] که در باب عقاید و تاریخ اسماعیلیه نوشته شده، اثر دیگر قاضی نعمان تمیمی است. این اثر نه تنها در تاریخ و سیره، که در عقاید و ادبیات فاطمی مطالب فراوانی در بردارد. مهمترین مباحث عقیدتی آن، بحث امامت، نسب اسماعیلیان و نقد غلوّ برخی از طرفداران در مورد امامان اسماعیلی و فاطمی است. محتوای کتاب در واقع دیدگاه‌های مختلف المعزلدین الله چهارمین خلیفه فاطمی است که توسط قاضی نعمان تقریر شده. اختلاف اصول المذاهب[3] نیز متن دیگری از قاضی نعمان است که می‌توان در باب اندیشهٔ سیاسی فاطمیان بر آن تأکید کرد.

عیون الاخبار و فنون الآثار[4] را که دربارهٔ تاریخ عمومی است، یکی از داعیان اسماعیلی در یمن به نام ادریس عمادالدین نوشته است. وی این تاریخ را در هفت مجلد یا هفت سبع نوشته و اکثر تاریخنگاران اسماعیلی و غیر اسماعیلی به آن اعتماد کرده‌اند، هر چند بی‌دقتیِ تاریخی در آن مشهود است.[5] او در جلد اول به سیرهٔ پیامبر و حضرت زهرا، در جلد دوم به سیرهٔ حضرت علی و در جلد سوم به جهاد امام در سه جبههٔ قاسطین، مارقین

۱. اجینی، اسماعیل بن عبدالرسول؛ فهرسة الکتب و الرسائل و لمن هی من العلماء و الائمة و الحدود الافاضل؛ تحقیق علینقی منزوی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ش) ص ۳۷.

۲. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد؛ المجالس و المسایرات؛ تحقیق الحبیب الفقی و دیگران، بیروت: دارالمنتظر، ۱۹۹۶ م.

۳. همو؛ اختلاف اصول المذاهب؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس، بی‌تا.

۴. قرشی، ادریس عمادالدین بن حسن بن عبدالله؛ عیون الاخبار و فنون الآثار؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس، ۱۴۰۴ - ۱۴۰۶ هـ.

۵. ادریس عمادالدین معتقد است زبیده زن هارون الرشید از اتباع محمد بن اسماعیل بوده و برای محمد خبر می‌آورده است. ر.ک: همان؛ السبع الرابع، ص ۲۷۱.

یا مثلاً در همین مجلد در ذیل واقعه عاشورا می‌نویسد: علی‌اکبر همان زین‌العابدین است. البته شایان گفتن است این پندار را پیش از او قاضی نعمان در «المناقب و المثالب»، المؤید فی‌الدین شیرازی در «مجالس المؤیدیه» و حمیدالدین کرمانی در «معاصم الهدی» آورده‌اند.

و ناکثین اشارت دارد. جلد چهارم را به تاریخ امام حسن تا عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان اختصاص داده و به تفصیل از واقعهٔ عاشورا سخن گفته است.

مجلد پنجم تا هفتم نیز اخبار مربوط به جانشین عبیدالله المهدی تا المستنصر خلیفه هشتم و تاریخ دولت بنو صلیح در یمن و قیام نزاریان را شامل می‌شود. اساس آنچه ادریس در جلد هفتم، نگاشته تاریخ الیمن عماره یمنی است.[1]

از همین مورخ تاریخ دیگری در دست است به نام روضة الاخبار و نزهة الاسمار فی حوادث الیمن الکبار و الحصون و الامصار[2] که تکلمه‌ای است بر کتاب دیگرش به نام نزهة الافکار که کتاب خیر در دو جزء به تاریخ اسماعیلیان در یمن تا سال ۸۵۳ هجری اختصاص دارد. عمادالدین قرشی کتابی در کلام دارد به نام زهرالمعانی[3] که در کتاب سیرة المؤیدیه[4] نوشته هبة‌الله بن موسی شیرازی معروف به المؤید فی الدین حجت فاطمیان در عراق که در واقع خود احوال‌نویسی اوست، حوادث سال‌های ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری را اشاره کرده و یکی از مهم‌ترین منابع عصر المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمی است. از آنجا که نویسنده از نزدیکان دربار فاطمی است و خود شاهد بسیاری از رخدادهای درونی حکومتی بوده، به نقش وزیران و اوضاع داخلی دربار عنایت دارد.

کتاب اعلام النبوة[5] تألیف یکی دیگر از متفکران اسماعیلی به نام ابوحاتم رازی، در زمینه اندیشهٔ فلسفی و سیاسی اسماعیلیه اهمیت خاصی دارد. محتوای آن که مناظرات نویسنده با محمدبن زکریای رازی است، شامل مباحث فلسفی و کلامی و اثبات ضرورت امام از جانب ابوحاتم است. بی‌تردید کتاب اعلام النبوة را باید یکی از منابع مهم کلامی و فکری اسماعیلیه نامید، زیرا در نظریات متفکران اسماعیلی قرون بعدی تأثیر فراوانی داشته است.

---

۱. یمنی، نجم‌الدین عمارة بن علی؛ تاریخ الیمن؛ تحقیق محمد بن علی الاکوع، صنعاء المکتبة الیمنیة للنشر و التوزیع، ۱۹۸۵ م، چاپ سوم. نام دیگر این کتاب «المفید فی اخبار صنعاء و زبید» است.

۲. این اثر توسط محمد بن علی الاکوع تحقیق و در سال ۱۹۹۵ م از سوی الهیئة العامة الیمنیة الکتاب در صنعاء چاپ شده است.

۳. قرشی، ادریس عمادالدین؛ زهرالمعانی؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱ هـ.

۴. شیرازی، المؤید فی‌الدین هبة‌الله بن موسی؛ سیرة المؤیدیه؛ تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: بی‌نا، ۱۹۴۹ م.

۵. رازی، ابوحاتم احمد بن‌حمدان بن احمد؛ اعلام النبوة؛ تحقیق صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۶ ش.

ناصر خسرو قبادیانی شاعر قصیده سرای ایرانی که به کیش اسماعیلی درآمد، کتاب وجه دین[1] خود را در باب عقاید اسماعیلیه نوشت. این کتاب یکی از محکم‌ترین متون عقیدتی و کلامی اسماعیلیه است. در زمینه معرفی اندیشهٔ سیاسی اسماعیلیان، از سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی نیز ـ که به توصیف سرزمین‌های مصر، شام، حجاز و... در فاصله سال‌های ۴۳۷ و ۴۴۴ هجری پرداخته و با توجه به اقامت سه ساله او در مصر اهمیت دارد ـ می‌توان بهره گرفت.

النکة المصریة في اخبار الوزارة المصریة[2] تألیف عماره یمنی از منابع مهم این دوره است. او ـ که خود از وزیران دربار فاطمی بود و پس از سقوط خلافت فاطمی به دست صلاح الدین ایوبی به علت حمایت سرسختانه از اندیشه فاطمیان به دست ایوبیان کشته شد ـ در این کتاب و در قالب قصیده، سیرهٔ سیاسی وزیران و نفوذ آن‌ها در دربار خلافت را تصویر و به عبارت دیگر جامعه مصری را در واپسین دوران حیات فاطمیان روشن کرده است.

السجلات المستنصریة[3] که دربردارنده ۶۶ مکتوب و سندِ به‌جا مانده از عصر هشتمین و نهمین خلیفه فاطمی است و توسط یکی از متخصصان معاصر مصری احیا و چاپ شده، از منابع مهم تاریخ اجتماعی مصر در دوره فاطمیان به شمار می‌آید. این کتاب که ظاهراً نسخه منحصر آن در هند و نزد یکی از اسماعیلیان بوده، مراسلات دو خلیفه المستنصر بالله و المستعلی بالله با فرمانروایان اسماعیلی مذهب بنو صلیح در یمن را در بردارد.

سیره جعفر حاجب[4] یا جعفربن منصور الیمن داعی اسماعیلی که در عصر العزیز بالله فاطمی نوشته شده، دربارهٔ شکل‌گیری دولت فاطمی و حوادث آن دوران حکایت‌های خواندنی و ارزشمندی دارد. رساله استتار الامام[5] نیز که همانند سیرهٔ حاجب در زمان العزیز و توسط احمدبن ابراهیم نیشابوری (یکی از اسماعیلیان) نوشته شده، دربارهٔ حوادث عصر نخستینِ فاطمی اهمیت دارد.

---

۱. قبادیانی بلخی، حمیدالدین ناصر بن خسرو؛ وجه دین؛ تهران: کتابخانه طهوری، بی‌تا.
۲. یمنی، نجم الدین ابومحمد عمارة بن ابی الحسن؛ النکت العصریة فی اخبار الوزراء المصریة؛ چاپ دوم (افست)، قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱ هـ.
۳. السجلات المستنصریه؛ تحقیق عبدالمنعم ماجد؛ قاهره: دارالفکرالعربی، بی‌تا.
۴. این سیره توسط ایوانف در مجله کلیه الآداب، جامعه قاهره، ۱۹۳۹ م. چاپ شده است
۵. این رساله را نیز ایوانف در همان محله چاپ کرده است.

امین الدین ابوالقاسم علی بن منجب بن سلیمان کاتب معروف به ابن‌صَیْرَفی صاحب «دیوان جیش» و «دیوان انشا» در عصر المستنصر، المستعلی، الآمر باحکام الله و الحافظ لدین الله دو کتاب مهم در حوزهٔ تاریخ اجتماعی فاطمیان برجای گذاشته است: یکی القانون فی دیوان الرسائل و دیگری الاشارة الی من نال الوزارة.[۱]

ابن‌صیرفی کتاب نخست را ـ که بدون شک نخستین اثر در این زمینه نیست ـ درباره ویژگی‌های کارکنان و مراتب دیوان رسائل یا انشا نوشته و اثر دوم را در شرح حال وزیران دولت فاطمی، از یعقوب بن‌کلس اولین وزیر فاطمی تا مأمون بطائحی که پایان وزارتش در ۵۱۹قمری بوده است. هر چند وی قریب به بیست و دو سال بعد از این تاریخ فوت کرده، امّا به هردلیل آخرین وزیر معرفی شده در الاشاره مأمون بطائحی است.

نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین[۲] تألیف ابومحمد مرتضی عبدالسلام بن حسن قیسرانی مشهور به ابن طویر که در اواخر عصر فاطمی متولی دیوان الرواتب بوده یکی از آثار تاریخی مهم عصر فاطمی و ایوبی است. این کتاب مهم که مفقود شده[۳] از منابع و مآخذ اساسی تاریخنگارانی چون ابن‌فرات، ابن‌خلدون، مقریزی، قلقشندی و... است. نزهة المقلتین درباره نظام حکومتی فاطمیان و آداب و رسوم دربار و نیز حوادث سیاسی اجتماعی مصر در نیمه اول ششم هجری مطالب ارزنده و بی‌نظیری دربردارد.

ب) منابع اهل سنت

تاریخ ابن‌اثیر جزری که با نام الکامل فی التاریخ[۴] مشهور است، یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی اهل سنت و یک دوره تاریخ عمومی است. این کتاب علاوه بر آنکه به علت ویژگی‌های تاریخنگاری نویسنده نسبت به بسیاری از تواریخ عمومی برتری دارد، به

---

۱. این دو رساله، توسط دکتر ایمن فواد سیّد تحقیق و در یک مجلد چاپ شده است؛ قاهره: الدارالمصریة اللبنانیة، ۱۴۱۰ هـ . نخستین بار عبدالله بن محمد عبدالله مدیر اوقاف اسلامی بیت‌المقدس و عضو مجمع العلمی العربی در دمشق، این رساله را در مجله «المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه» در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ چاپ کرده است.

۲. قیسرانی، ابو محمد مرتضی عبدالسلام بن‌حسن معروف به ابن طویر؛ نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین، گردآوری و تحقیق ایمن فواد سید، اشتوتگارت: نشر فرانتس شتاینر، ۱۹۹۲ م.

۳. محقق مذکور با تکیه بر آثار متأخرین، این کتاب را گرد آورده است.

۴. ابن‌الاثیر شیبانی جزری، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم معروف؛ الکامل فی التاریخ؛ تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ. ترجمه فارسی این اثر با مشخصات ذیل چاپ شده است: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران؛ ترجمه عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی‌تا

سبب هم‌عصری نویسنده با اوج‌گیری فاطمیان و اسماعیلیان در نیمه دوم قرن ششم اهمیت خاصی دارد. ابن‌اثیر در تاریخ خود، مطالب زیادی دربارهٔ فاطمیان و اسماعیلیان دارد.

ابن‌خلدون مورخ دیگر اهل سنت که در مغرب زمین می‌زیسته است، نسبت به پیشینیان، با انصاف بیش‌تری به اسماعیلیان می‌نگرد. او معتقد است قیل و قال علما در طعن فاطمیان و اسماعیلیان، بی‌اساس و اصل و نسب آنان صحیح است و به امام صادق(ع) می‌رسد. ابن‌خلدون در جلد سوم سخن مستوفایی در مورد فاطمیانِ مغرب و مصر دارد.[1]

مقریزی نیز که در قرون هشتم ونهم و در مصر زیسته، یکی از تاریخنگاران منصف اهل سنت است که آثاری در مورد فاطمیان و عقاید و اصالت آنان تحریر کرده که از آن میان باید به تاریخ سه جلدی اتعاظ الحنفاء بذکر الائمة الفاطمیین الخلفاء[2] اشاره کرد. او تاریخ خود را با بحث درباره نسبِ فاطمیانِ اسماعیلیِ مذهب ـکه مهم‌ترین بحث تاریخی درباره اسماعیلیان است ـ شروع و با سخن دربارهٔ العاضد آخرین خلیفه فاطمی مصر ختم می‌کند. او همچنین در کتاب خود دیدگاه‌های مخالفان اصالت نسب اسماعیلیان را ردمی‌کند. این کتاب یکی از مشهورترین آثار تاریخی عصر فاطمیان است. المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والآثار[3] معروف به «خطط»، اثر دیگر مقریزی درباره تاریخ اجتماعی مصر است و در آن، درخصوص پایتخت فاطمیان (قاهره) به تفصیلی بی‌نظیر سخن گفته.

اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم تألیف ابوعبدالله محمد صنهاجی ـ در قرن ششم ـ که با نام تاریخ فاطمیان[4] به فارسی برگردانده شده، تاریخ سیاسی دولت فاطمیان را از برآمدن در مغرب تا زوال ایشان در مصر در بردارد.

---

۱. ابن‌خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد؛ تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳-۱۳۷۱ ش) ج ۳، ص ۲۷۰-۲۷۹.

۲. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی؛ اتعاظ الحنفاء بذکر الائمة الفاطمیین الخلفاء، جمال‌الدین الشیال و محمد حلمی محمد احمد، قاهره: ۱۹۴۸-۱۹۷۳. (جلد اول را جمال‌الدین شیال و دو جلد آخر را محمد حلمی محمد احمد چاپ کرده است).

۳. همو؛ المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار، تحقیق محمد زینهم و مدیحه الشرقاوی، قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۹۹۸ م. این، جدیدترین چاپ است که در سه مجلد طبع شده است.

۴. ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش.

المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم[۱] تألیف ابوالفرج ابن‌جوزی و الروضتین فی اخبار الدولتین[۲] نوشته ابوشامه از آثار دیگر تاریخنگاران اهل سنت است که درباره فاطمیان مطالبی دارد. همچنین مفرّج الکروب فی اخبار بنی ایوب[۳] درباره اواخر عصر فاطمی اخبار خوانایی دارد. یکی از منابع تاریخی مهم این دوره، جلد ششم تاریخ کنز الدرر و جامع الغرر به نام الدرة المضیة فی اخبار الدولة الفاطمیة اثر عبدالله بن ایبک دواداری است.[۴] او در این تاریخ، اخبار خلافت فاطمی و دولت‌های مقارن آن‌ها مانند بنوحمدان، آل بویه، بنوصلیح در یمن و نیز قرمطیان را جای داده است.

النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة[۵] اثر ابوالمحاسن بن تغری بردی که از آغاز دوره اسلامی ت سال ۸۷۲ هجری را در برمی‌گیرد و کتاب حسن المحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة نوشته سیوطی در این دوره، مهم و قابل‌توجه است. در میان تاریخنگاران، قلقشندی و کتاب پرآوازه او صبح الاعشی فی صناعة الانشاء[۶] را نباید از نظر دور داشت. در این کتاب درباره نظام دیوانی و آثار و ابنیه فاطمیان سخنان بدیعی یافت می‌شود.

گروهی دیگر از منابع اهل سنت، مشتمل بر اندیشه‌نگاری یا تاریخ فرق است که طبعاً با نگاهی خصمانه به فرقه اسماعیلیه و دولت فاطمی نوشته شده است. در میان این گروه، مکتوبات امام محمد غزالی و خواجه نظام‌الملک طوسی در معرفی اندیشه اسماعیلیه نقش به سزایی دارد.

امام محمد غزالی علیه اسماعیلیان با خطاب آن‌ها به باطنیه، در آثار متعدد خود مانند المنقذ من الضلال و القسطاس المستقیم مطالبی نوشته، امّا مهم‌ترین آن، فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة[۷] است. این کتاب با توجه به جایگاه غزالی درمیان اهل سنت تأثیر عمده‌ای در ادبیات ضد اسماعیلی برجای گذاشت. علی بن ولید قریشی یکی از داعیان

۱. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ هـ
۲. مقدسی، شهاب‌الدین عبدالرحمن مقدسی معروف به ابوشامة؛ الروضتین فی اخبار الدولتین النوریة و الصلاحیة؛ تحقیق احمد بیسومی، دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۹۱ م
۳. ابن واصل، جمال‌الدین محمد بن سالم؛ مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب؛ تحقیق جمال‌الدین الشیال و حسنین ربیع، قاهره: ۱۹۵۳–۱۹۷۷
۴. دواداری، عبدالله بن ایبک؛ الدرة المضیئة فی اخبار الدولة الفاطمیة؛ تحقیق صلاح‌الدین المنجد، قاهره ۱۹۶۱ م.
۵. این تاریخ در شانزده مجلد و در قاهره توسط «وزارة الثقافة و الارشاد القومی» چاپ شده است
۶. قلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی؛ صبح الاعشی فی صناعة الانشاء؛ قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومی
۷. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد؛ فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة؛ تحقیق عبد الرحمن بدوی، کویت: دارالکویت الثقافیة، بی‌تا.

اسماعیلی در قرن هفتم، کتاب غزالی را ردّ و اثری ماندنی ثبت کرده است.[1] خواجه‌نظام‌الملک در آینهٔ اندیشهٔ خود، (سیاست‌نامه یا سیرالملوک)[2] برخوردی خصمانه با اسماعیلیان داشته و آیین آنان را چون شریعت مانی و مزدک التقاطی و الحادی دانسته است. خواجهٔ طوس ضمن توجیه مشروضیت دستگاه خلافت و سلطنت سلجوقی، مخالفان آن دو از جمله اسماعیلیان را تکفیر و تفسیق می‌کند.

ج) منابع غیر اسلامی

تاریخ انطاکی یا صلة تاریخ اوتیخا[3] تألیف یحیی بن سعید انطاکی متوفای ۴۵۸ هجری شامل تاریخ قبطیان و کلیساهای آنان در دوره نخستین خلافت فاطمی است.

کتاب تاریخ بطارکة الکنیسة المصریة معروف به سیر البیعة المقدسة تألیف ساویروس[4] معروف به ابن‌مقفع اسقف اشمونین و معاصر المعزلدین الله فاطمی و کاتب دیوان او در حوزه تاریخ اجتماعی قبطیان، در این عصر ارزشمند است.

تاریخ مختصر الدول[5] نوشته ابن العبری از تواریخ مشهور در حوزهٔ غیرمسلمانان است که به اختصار مطالبی درباره فاطمیان دارد.

بنیامین تطیلی اندلسی سیّاح و کشیش مسیحی در قرن ششم هجری در سفرنامهٔ خود،[6] از اسماعیلیان نوشته است. این سیاحِ غربی سفر خود را از سرقسطه شروع و در بغداد تمام کرده است.

---

۱. قریشی، علی بن ولید؛ دامغ الباطل و حتف المناضل؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: مؤسسه عزالدین، ۱۴۰۳ هـ.

۲. طوسی، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق مشهور به نظام‌الملک؛ سیرالملوک؛ به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

۳. سعید بن بطریق معروف به اوتیخا – Eutychius – تاریخ خود را تا سال ۴۲۲ هجری نوشته و یحیی بن سعید انطاکی آن را ادامه داده است. این دو تاریخ توسط لویس شیخو تحقیق و در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۹ در بیروت چاپ شده است

4. Severus

۵. گریگوریوس ابوالفرج جمال‌الدین معروف به ابن العبری؛ مختصر تاریخ الدول؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش. ترجمه دیگری از آن در سال ۱۳۶۴ با نام تاریخ مختصر الدول توسط انتشارات اطلاعات چاپ شده است. ضمناً بخشی از تاریخ مفصل آن با نام تاریخ الزمان ـ از آغاز عباسیان تا پایان ـ توسط اسحق رمله مارونی تحقیق و از سوی دارالمشرق در بیروت و در سال ۱۹۹۱ چاپ شده است.

۶. تطیلی اندلسی، بنیامین؛ رحلة ابن یونة الاندلسی الی بلاد المشرق الاسلامی؛ ترجمه عزرا حدّاد، بیروت: دار ابن‌زیدون، ۱۹۹۶ م.

ویلیام صوری سراسقف شهر صور در جنوب لبنان که از تاریخنگاران مشهور جنگ‌های صلیبی است، در وقایع‌نامهٔ خود که در ۲۳ جزء تدوین شده، اسماعیلیان را به تفصیل توصیف کرده است. این کتاب در سال ۱۹۹۰ میلادی توسط یکی از استادان سوری به عربی ترجمه شده است.[1]

ژان دو ژوئنویل واقعه نگار فرانسوی است که لوئی نهم پادشاه فرانسه را در جنگ صلیبی همراهی کرده و از آنچه در شرق مدیترانه و در مصر دیده، از جمله اسماعیلیان و فاطمیان، در کتاب خود یاد کرده است.[2]

---

۱. صوری، ویلیام؛ تاریخ الحروب الصلیبیة الاعمال المنجزة فیما وراء البحار؛ ترجمه سهیل زکار، دمشق: دارالفکر، ۱۹۹۰م

۲. ژوئنویل، ژان؛ القدیس لویس حیاته و حملاته علی مصر و الشام؛ ترجمه حسن حبشی، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۸م.

فصل دوم

شکل‌گیری نهضت اسماعیلیان و عقاید آنان

نگاهی کوتاه به سیر تاریخی فرقه

اسماعیلیانِ نخستین، خود را الدعوة الهادیة[1] نامیده و این نام را بر هر اسم دیگری ترجیح داده‌اند، امّا این فرقه را کم‌تر به این نام می‌شناسند. به عبارت دیگر در منابع تاریخی، بر این گروهِ دینی، اسامی دیگری اطلاق شده است. اسماعیلیان که قائل به نص امامت اسماعیل بن جعفر هستند، در یک تقسیم‌بندی که به دوره آغازین شکل‌گیری آنان برمی‌گردد، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول معتقدند که مرگ اسماعیل از روی تقیه اعلام شده[2] و او مهدی موعود است. از نظر نوبختی[3] و قمی[4] این گروه به اسماعیلیان خالصه و خطابیه و از دیدگاه شهرستانی[5] به اسماعیلیان واقفه مشهورند؛ چون در اسماعیل متوقف شده‌اند.

گروه دوم به مرگ اسماعیل در زمان پدر یقین دارند و معتقدند محمّد فرزند اسماعیل از سوی امام صادق تعیین شده است. این گروه بر خود، مبارکیه نام نهاده‌اند.[6] البته بعضی از پژوهشگران و خاورشناسان اسماعیلی‌شناس مانند ایوانف به استناد نظر ابویعقوب سجستانی[7] در کتاب اثبات النُبُوات بر این نظرند که مبارک نام خود اسماعیل بوده است. این نظر در نامه عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان مصر به اسماعیلیان یمن که

---

۱. جعفر بن منصور الیمن؛ الرشد و الهدایة؛ تحقیق کامل حسین، لیدن، ۱۹۴۸ م، ص ۲۱

۲. اینکه اسماعیل در سال ۱۴۳ ق و پنج سال قبل از وفات امام صادق (ع) درگذشت از مسلّمات تاریخی است

۳. نوبختی، ابو محمّد حسن بن موسی؛ فرق الشیعة؛ ترجمه محمّد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۴. اشعری قمی، ابی خلف سعد بن عبدالله؛ المقالات و الفرق؛ ویراسته محمّد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش، ص ۸۰

۵. شهرستانی، ابوالفتح محمّد بن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ بی نا، قاهره، ۱۹۶۸ م، ج ۱، ص ۲۷ و ۱۶۷.

۶. بغدادی ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر؛ الفرق بین الفرق؛ تحقیق محمّد بدر، بی نا، قاهره، ۱۳۲۸ ق، ص ۴۶؛ فرق الشیعة، ص ۵۸؛ المقالات و الفرق، ص ۸۰

۷. او از متفکران بزرگ اسماعیلی به شمار می‌رود.

در کتاب الفرائض و حدودالدین، تألیف جعفر بن منصور الیمن درج شده نیز تأکید می‌شود.[۱] از میان این گروه، دستهٔ سومی در امامت محمّد بن اسماعیل توقف کردند که در تاریخ به سبعیّه مشهورند.[۲] و قرمطیان ـ که بسیاری از نویسندگان قدیم و جدید، اسماعیلیان را کاملاً منطبق بر آن‌ها دانسته‌اند ـ از گروه سوم‌اند.

قرمطیان چون داعیانِ بسیاری را به نقاط مختلف گسیل کرده و هر یک از آنان سنّت جدیدی را پی‌ریزی کردند، به نام‌های مختلف مشهورند؛ مثلاً بر این اساس که مأمون برادر عبدان، شوهر خواهر حمدان قرمطی (رهبر قرامطه) داعی اسماعیلیان در فارس بوده، اسماعیلیان فارس «مأمونیه» خوانده شده‌اند. یا در اواخر قرن سوم داعی قرمطیان در کوفه ابوحاتم زطّی نامی بود. او خوردن سبزیجات و ذبح حیوان را منع کرد. لذا به «بقلیّه»[۳] معروف شدند. و از آن پس قرمطیان جنوب عراق را بقلیّه می‌خواندند.[۴] از میان بقلیّون، گروهی به رهبری فردی به نام عیسی بن موسی منشعب شده و به ابوطاهر جنّابی پیوستند. اینان که بیش‌ترشان ایرانی و در بحرین مقیم بودند، به «اُجمیون» شهرت یافتند.[۵]

آنچه در این بین گفتنی است زمینه شکل‌گیری قرامطه است. تاریخنگارانِ متقدّم معتقدند زمانی که عبیدالله المهدی مدّعی امامت شد و دولت فاطمیان را در شمال افریقا تأسیس کرد، حمدان قرمط از او جدا شد و قرامطه را شکل داد،[۶] زیرا آنان معتقد بودند که امام اصلی، محمّد بن اسماعیل بن جعفر در پسِ پردهٔ غیبت است. قرمطیان پس از انشعاب و تأسیس دولت مستقل اسماعیلی در بحرین ـ که در ادامه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

---

۱. دفتری فرهاد؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه؛ ص ۱۱۴ ـ ۱۱۵.

۲. فرق الشیعه، ص ۶۱-۶۴؛ المقالات و الفرق، ص ۸۳-۸۶؛ دیلمی، محمّد بن حسن، بیان مذهب الباطنیة و بطلانه، تحقیق ر. شتروتمان (استانبول: مطبعة الدولة، ۱۹۳۸) ص ۲۱.

۳. بقل به معنی سبزیجات است.

۴. تاریخ و عقاید اسماعیلیه؛ ص ۱۵۷

۵. همان؛ ص ۱۵۸.

البته این وجه تسمیه را نمی‌دانیم. شاید منظور «عجمیون» بوده که در برگردان تغییر کرده است و یا از واژه «اُجُم» به معنای حصون و یا «اَجّم» به معنای شدت حرارت باشد.

۶. ابن الدواداری، ابوبکر بن عبدالله؛ کنز الدرر، تحقیق صلاح‌الدین المنجد و دیگران (قاهره، ۱۹۶۱ م) ج ۶؛ مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی؛ اتعاظ الحنفاء باخبار الفاطمیین الخلفاء، تحقیق جمال‌الدین الشیّال و محمّد حلمی احمد (قاهره، ۱۹۶۷م) ج ۱، ص ۱۶۷؛ نویری، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب؛ نهایة الارب فی فنون الادب، تحقیق جابر عبدالعال الحینی و دیگران، قاهره، ۱۹۸۴ م، ج ۵، ص ۲۲۹.

و نیز زندگی فردیشان افراطی‌تر شدند ـ هیچ‌گاه با اسماعیلیان دیگر روابط دوستانه‌ای نداشته‌اند. عبیدالله المهدی در اولین فرصت علیه قرامطه قیام کرد و حمدان قرمط را از داعیگری منطقه عراق عزل و به جای او ابوالحسین نامی را در حماة منصوب کرد. مکتبه عبیدالله با ابوالحسین در رساله استتارالامام آمده است.[۱] نظر دوخویه خاورشناس معروف هلندی مبنی بر روابط دوستانهٔ قرمطیان و فاطمیان، امروز رد شده است. ریشه این ناسازگاری ظهور عبیدالله المهدی به عنوان امام فاطمیان بود و علت آن‌که قرمطیانِ بحرین به آسانی به سوی افسانه مهدی ایرانی کشیده شدند، همین بود.[۲]

انشعاب بزرگ‌تر در درون فرقه اسماعیلیه پس از مرگ المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمی مصر پدید آمد. افضل بن بدر جمالی وزیر خلیفه، مانع شد تا نزار فرزندِ ارشدِ المستنصر به حق قانونی ولایت‌عهدی برسد و برادر کوچک‌ترِ او المستعلی را که شوهر خواهرش بود به قدرت رساند.[۳] پس از این زمان، گروهی مدّعی امامت و خلافت مشروع نزار شدند که در اسکندریه با لقب المصطفی لدین الله[۴] خود را خلیفه می‌دانست. اینان از آن پس به نزاریان مشهور شدند و در ایران و سپس شام و هند به فعالیت خود ادامه دادند. گروه دیگر با نام مستعلویان در مصر و بخش‌هایی از شام بر جای ماندند. پایگاه نزاریان ایران بود که با رهبری جدید حسن صباح توسعه یافت.

در گروه نزاریه، یکی از بحث‌انگیزترین مسائل، جانشینی نزار بود. نزار، اگر هم فرزند ذکوری داشته، مسلّم است که هیچ یک از پسران خود را به جانشینی برنگزیده، لذا نزاریان پس از مرگ او به دست برادرش المستعلی، بدون امام مانده‌اند. البته مورّخانی

---

۱. این رساله قدیمی در کتاب اخبار القرامطه آمده است: تألیف سهیل زکّار، دار حسّان، دمشق، ۱۴۰۲ ق.

۲. ابوطاهر پسر و جانشین ابوسعید جنّابی که در انتظار مهدی موعود خود بودند، یک جوان اصفهانی به نام زکریا را که در بحرین مقامی یافته بود به عنوان مهدی معرفی کرد و امور حکومت را به او سپرد. البته با تندروی‌های این جوان، ابوطاهر دستور قتل او را صادر کرد.

۳. اتعاظ الحنفاء، ج ۳، ص ۸۵ ابن میسّر تاریخ‌نگار مشهور مصری خبر نادری را نقل می‌کند. او می‌نویسد: المستنصر به وقت عقد المستعلی با خواهر افضل، او را ولیعهد مؤمنین خوانده است؛ اخبار مصر، تحقیق ایمن فؤاد سیّد، المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیة، قاهره، ۱۹۸۱ م، ص ۶۲. مقریزی هم نقل می‌کند که در زمان خلافت الآمر باحکام الله در سال ۵۱۶ ق خلیفه مجلسی ترتیب داد و در آن محلس عمه خلیفه (خواهر نزار) ولایت‌عهدی نزار پس از المستنصر بالله را منکر شد.

۴. اتعاظ الحنفاء، ج ۳، ص ۱۳؛ اخبار مصر، ص ۶۱ البته بی‌درنگ سرباران افضل او راکشتند؛ ابن تغری بردی، ابوالمحاسن، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة (قاهره: دارالکتب المصریة، ۱۳۷۵ ق) ج ۵، ص ۱۴۴؛ اتعاظ الحنفاء ج ۳، ص ۸۶.

چون جوینی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، ابن قلانسی دمشقی و حتی غزالی در کتاب المنقذ من الضلال می‌نویسند که عده‌ای بر این عقیده بودند که پسر یا نواده‌ای از نزار به طور پنهانی از مصر به الموت برده شد.[1] البته این نظر اساس و پایه ندارد و ادامه راه اسماعیلیان نزاری را باید در مکتب و اندیشه حسن صباح و جانشینان او جست وجو کرد. حسن صباح چگونگی آشنایی خود با اسماعیلیان و فاطمیان مصر را ـ آن‌گونه که میرخواند در روضة الصفا نقل می‌کند ـ[2] این‌گونه شرح می‌دهد:

از بدایت کودکی از ایام هفت سالگی همگی همّت من بر تحصیل علوم و اکتساب فضایل مقصور بود و همچون پدران خویش در سلک شیعهٔ اثنا عشری انتظام داشتم و به حسب اتّفاق مرا با یکی از رفیقان که او را امیر ضراب می‌گفتند ملاقات دست داده و اساس محبّت میان من و وی استحکام یافت. و عقیدهٔ من آن بود که اسماعیلیه در روش و مذهب موافقند با فلاسفه، و گمان می‌بردم که حاکم مصر مردی متفلسف است. و به واسطهٔ این معنا هرگاه که امیر در تقویت مذهب اسماعیلیان سخن می‌گفت، من در آن باب مناقشه می‌کردم، و در مسائل اعتقادیه میان من و او مباحثات و مناظرات می‌رفت. و امیر هر چند در فتح مذهب من کلمات می‌پرداخت، من آن‌ها را مسلّم نمی‌دانستم، امّا در دلم جاگیر می‌آمد. در اثنا این اوقات مفارقت نموده، به مرض صعب مبتلا گشتم، و در آن مرض با خود اندیشیدم که مذهب اسماعیلیه حق است و من از غایت تعصّب تصدیق آن نکردم. اگر ـ عیاذ بالله ـ اجل در رسد به حق نارسیده هلاک شده باشم. عاقبت از آن رنج شفا یافته با [فرد] دیگری از اسماعیلیه که ابونجم سراج لقب داشت مختلط شدم و از حقیقت روش اسماعیلیان پرسیدم. ابونجم مذهب آن جماعت را به طریق تبیین و تفصیل تقریر نموده تا من بر غوامض آن اطلاع یافتم. و بعد از آن با یکی داعیان ملّت مذکور، مؤمن نام، که شیخ عبدالملک بن عطّاش، داعی مملکت عراق، او را اجازت داده بود ملاقات کرده، التماس نمودم که در [صورت] قبول دعوت، با وی بیعت کنم. او گفت این صورت چگونه مجوز باشد چه، رتبه تو فوق مرتبهٔ من است، و چون الحاح من در آن امر از حد اعتدال تجاوز نمود به قبول بیعت رضا داد. و در آن اوان که شیخ عبدالملک به ری رسید به صحبت وی رفتم، و اطوار من در نظرش پسندیده آمد. امر دعوت به من

---

۱. ر.ک: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۵۱-۴۵۲.

۲. میرخواند: روضة الصفا (تهران: خیام، ۱۳۲۹ ش) ج ۴. خلاصه نقل قول آمده است.

حواله فرمود و گفت ترا به مصر باید رفت تا به سعادت خدمت مستنصر استسعاد یابی.

در آن زمان المستنصر بالله علوی در آن دیار بر سریر خلافت و امامت تمکن داشت.

الآمر باحکام الله[۱] جانشین المستعلی دو رساله علیه نزاریان نوشت که نخستین آن به نام الهدایة الامریة[۲] رد امامت نزار است. ردیّه دوم به نام ایقاع صواعق الارغام که در واقع ردّ ردّیه الهدایة الآمریة نوشته نزاریان شام است که در سال ۵۱۶ هجری توسط الآمر پرداخته شد. ظاهراً در همین رساله دوم است که برای نخستین بار نزاریان به حشیشیه ملقّب شده‌اند.[۳] و پس از آن بود که مارکوپولو جهانگرد ونیزی نزاریان ایران را حشیشیه نامید.[۴] از این زمان است که اروپاییان تحت تأثیر این نام‌گذاری انگیزه ترورهای فداییان اسماعیلی را در مصرف داروی بیهوش‌کننده بنگ یا حشیش جست و جو می‌کنند. البته قابل ذکر است که در منابع اهل سنت این فرقه با نام‌های دیگر آمده است. رشیدالدّین فضل‌الله می‌نویسد:

به سبب نسخِ شریعت، توسط حسنِ دوم فرزند محمّد بن بزرگ امید، نزاریان را از آن پس ملاحده خواندند.[۵] غزالی اندیشمند معروف اهل سنّت که در مخالفت و معارضت با اسماعیلیان نیز شهرت ویژه دارد، آنان را به جهت اعتقاد به باطن آیات قرآنی و روایات، «باطنیه»[۶] نامیده است. قرامطه،[۷] خرمیه،[۸] سبعیّه[۹] و تعلیمیه[۱۰] نام‌های دیگری است که غزالی بر این فرقه نهاده.

---

۱. او از ۴۹۵ تا ۵۲۴ ق در مصر خلافت کرده است.

۲. این رساله را علی اصغر آصف فیضی از اسماعیلیان مستعلوی معاصر هند در سال ۱۹۳۸ دربمبئی چاپ کرده است.

۳. دفتری، فرهاد؛ افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فداییان اسماعیلیه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: نشر فرزان روز، ۱۳۷۶ش) ص ۵۳.

۴. همان؛ ص ۱۸۷ به بعد. البته مجتبی مینوی معتقد است که این لفظ را مارکوپولو از خود جعل نکرده است، بلکه از مردم ایران شنیده است. ر.ک: مینوی،مجتبی؛ باطنیه اسماعیلیه (مقاله)؛ نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۱ش.

۵. جامع التواریخ؛ ص ۱۶۵. همین نظر را ابوالقاسم کاشانی دارد؛ زبدة التواریخ؛ ص ۱۸۵.

۶. غزالی، ابوحامد محمّد بن محمّد؛ فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة؛ تحقیق عبدالرحمن بدوی (کویت: دارالکتاب الثقافیة،کویت، بی‌تا) ص ۱۱-۱۲.

۷. همان؛ ص ۱۲-۱۳.

۸. همان؛ ص ۱۴.

۹. همان؛ ص ۱۶.

۱۰. همان؛ ص ۱۷.

اسماعیلیانِ مصر هشتاد سال پس از انشعاب بزرگی که بعد از مرگ هشتمین خلیفه رخ داد، به حیات سیاسی خود ادامه دادند و با انقراض دولتشان به دست صلاح‌الّدین ایّوبی به نقاط دیگر از جمله یمن و سپس هند مهاجرت کردند. امّا اسماعیلیانِ ایران با ظهور شخصیتی بزرگ همچون حسن صباح، وارد مرحلهٔ جدیدی در فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی خود، که تا آن زمان مخفیانه عمل می‌کردند شدند. از این تاریخ اسماعیلیان ایران سیاست ستیز با سلجوقیان را رسماً در پیش گرفتند. با فتح قلعهٔ الموت، اولین ضربه بر پیکر دولت مرکزی ایران (سلجوقیان) وارد شد.

حسنِ صباح با تثبیتِ وضع خود در الموت، برای نشر دعوت، داعیانی به نقاط مختلف گسیل داشت. با گسترش دعوت حسن صباح در منطقه قُهستان در جنوب خراسان که اهالی آن از حاکمان سلجوقی ناخرسند بودند، ملکشاه سلجوقی دریافت که اسماعیلیان عملاً دولتی خودمختار در درون امپراتوری سلجوقی شده‌اند. حوادث پیشروی اسماعیلیان مربوط به سال‌های ۴۸۴ و ۴۸۵ ق. است که حتی با کشته شدن خواجه نظام‌الملک، وزیر مدبّر ملکشاه در دوازدهم رمضان در سال ۴۸۵ ق. نگرانی و ترس ملکشاه از این فرقه فزونی یافت.

با مرگ ملکشاه که اندکی پس از قتل خواجه پدید آمد، دولت سلجوقی دچار تفرقه شد و در مقابل، اسماعیلیان مواضع خود را تحکیم کردند. در دوره برکیارق نیز اسماعیلیان ایران به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمدند. امّا محمّد بن ملکشاه همین که به قدرت رسید تمام توان خود را علیه نزاریان مصروف کرد. سرانجام با سقوط قلعه شاهد در سال ۵۰۰ ق. که از مراکز مهم اسماعیلی در مرکز ایران بود، ضربه سختی بر اسماعیلیان وارد شد. محمّد بن ملکشاه بر آن بود که با محاصره پی‌درپی، الموت (مرکز فرمانروایی اسماعیلیان) آن را نابود کند که با مرگ خود در ۵۱۱ ق. این آرزو را به گور برد. پس از این سال یک دوره آرامش در فعالیت‌های حسن صباح دیده می‌شود.

نویسنده اسماعیلی مذهب معاصر در این مورد می‌نویسد: «سال‌های باقیمانده از زندگی حسن صباح از ۵۱۱ ق. به بعد، اساساً در آرامش گذشت، و وقف تحکیم دولت نزاری که وی بیش از هر کس دیگری برای به وجود آوردن آن تلاش کرده بود، شد. حسن که اکنون رهبر مرکزی جامعه نزاری بود، با آن‌که همچنان عنوان داعی دیلم را حفظ کرده بود، بعضی از قلعه‌هایی را که شیرگیر در رودبار گرفته بود، از نو به دست آورد و از قرار

معلوم، فعالیت‌های دعوت را در مناطق زیادی همچون عراق، آذربایجان، مازندران، گیلان، و خراسان شدت بخشید. منابع و مآخذ موجود، موفقیت‌های نزاریان در این دوره و دهه‌های بعد را به رواداری و مسامحت سنجر دربارهٔ نزاریان نسبت داده‌اند. در واقع، به نظر می‌آید که سنجر خواهان روابط مسالمت‌آمیز با نزاریان بوده است، و گفته شده است که این امر حاصل خنجری است که به دستور حسن صباح زیرکانه در کنار بستر سلطان بر زمین زده شده بوده است».[1]

جانشین حسن صباح یعنی کیا بزرگ امید، به قول جوینی «همان قاعده و سلوک صبّاحی را مسلوک می‌داشت».[2] محمّد پسرش نیز که از سال ۵۳۲ تا ۵۵۷ق. حکومت کرد، «سنت پدر کرده».[3] در عصر او نواحی تحت سلطهٔ الموت در دیلمستان و گیلان گسترش یافت. اعلامِ قیامت و متعاقب آن نسخِ شریعت از سوی حسن بن محمّد یا حسن دوم در رمضان ۵۵۹ق. تحول جدیدی در تاریخ سیاسی اسماعیلیه است،[4] که در فصول بعدی کتاب بدان اشاره خواهد شد. جانشین حسن دوم همان سیاست پدر را دنبال کرد، امّا فرزندش حسنِ نو مسلمان، طریقتِ مماشات بااهل سنت و خلافت را در پیش گرفت.

با تغییر سیاست حسن نو مسلمان، گروه عظیمی از اسماعیلیان ایران که پس از اعلام قیامت، ارتباط خود را با خارج قطع کرده بودند، از انزوا بیرون آمده، حیاتی دوباره یافتند تا آن که شمشیر مغول بر سر آن‌ها فرود آمد و منقرضشان کرد.

به طور کلّی در یک تقسیم‌بندی، تاریخ فرقه اسماعیلیه را چنین می‌توان نشان داد:

دعوت قدیم به سه دوره تقسیم می‌گردد:

۱. دوره ستر، از وفات امام صادق (ع) تا قیام فاطمیان در شمال افریقا؛

۲. دوره ظهور، از زمان تأسیس دولت فاطمی در ۲۹۷ ق تا اختفا طیبب بن‌آمر در ۵۲۶ق؛

۳. از امامت طیبب تا امروز، که بهره‌ای‌های یمن و هند تابع این شاخه‌اند.

دعوت جدید که منظور نزاریان ایران هستند به چهار دوره تقسیم شود:

۱. دوره ستر اوّل، از ۴۸۸ تا ۵۵۹ هجری یعنی اعلان قیامت؛

---

۱. دفتری، فرهاد؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه؛ ص ۴۱۹-۴۲۰.

۲. تاریخ جهانگشای؛ ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۳. همان؛ ص ۲۲۱.

۴. برای آشنایی با جزئیات این حادثه ر.ک: تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۲۲۵-۲۳۰ و ۲۳۷-۲۳۹؛ جامع‌التواریخ، ص ۱۶۴-۱۶۶؛ زبدة‌التواریخ، ص ۲۰۱-۲۰۷.

۲. از اعلان قیامت تا انهدام الموت به دست مغول؛
۳. دوره سترِ دوم، که با اختفای امامان نزاری پس از سقوط الموت شروع شده و تا ظهور آغاخان ادامه داشته است؛
۴. دوره ظهور آغاخان تا امروز.

منشأ و نسب اسماعیلیان

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در شکل‌گیری حوادث تاریخی این فرقه اثر گذاشته، موضوع نسب اسماعیلیانِ نخستین است. زمانی‌که این نهضت علنی شد و با پشت سر گذاشتن دوره ستر، خود را هویدا ساخت و به مرور فعالیت سیاسی خود را گسترش داد و به مثابهٔ خطری جدّی برای عبّاسیان و هم‌پیمانان آن‌ها پدیدار شد، از سویِ مخالفان، نسب آنان مورد تردید قرار گرفت. مشهورترین نظر مخالف، از عبدالله بن محمّد بن علی بن رزّام رئیس دیوان مظالم بغداد در اوایل قرن چهارم است. رساله او که مفقود شده و بخش‌هایی از آن در منابع دیگری چون الفهرست ابن‌ندیم[1] ثبت شده، به نام‌های النقص علی الباطنیة[2] و ردعلی الاسماعیلیة[3] معروف بوده است.

اخومحسّن علوی متوفای ۳۷۵ ق. که نوشته‌اش مصدر قول مخالفن نسبت اسماعیلیان است نیز، مطالبش را از ابن رزّام برگرفته است. اخومحسّن در مورد اسماعیلیان چنین می‌نویسد:

این قوم از فرزندان دیصان ثنوی‌اند که مذهب ثنویه بدو منسوب است، پیروان این مذهب به دو آفریدگار عقیده دارند: آفریدگار نور و آفریدگار ظلمت. دیصان را فرزندی بود که او را میمون القداح می‌خواندند و از غلاة به شمار می‌رفته و فرقهٔ میمونیه بدو منسوب هستند. میمون فرزندی داشت به نام عبدالله که از پدر، ناپاک‌تر و مکّارتر بود. حیله‌ها ونیرنگ‌هایی برای نابودی اسلام ساخت و خود بر همهٔ ادیان و مذاهب و علوم مربوط به آن‌ها آگاه بود و برای دعوت و تبلیغ هفت مرتبه قرار داده بود، و مردم را از مرتبه‌ای به مرتبهٔ دیگر می‌کشانید، و به آخرین مرتبه که آنان را می‌رسانید، از هر دینی

---

۱. ابن ندیم؛ الفهرست؛ ترجمه محمّدرضا تجدّد (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش) ص ۳۴۸-۳۵۱. ابن ندیم در مورد صحّت این روایت از خود سلب مسئولیت می‌کند.
۲. مقدّسی، مطهر بن طاهر؛ البدء و التاریخ؛ تحقیق کلمان هوار (پاریس، ۱۸۹۹-۱۹۱۹ م) ج ۱، ص ۱۳۷.
۳. اتعاظ الحنفاء باخبار الفاطمیین الخلفاء؛ ج ۱، ص ۲۳.

منصرفشان می‌ساخت و آنان را به تبطیل و اباحه سوق می‌داد، به طوری که امید ثواب و بیم عقاب از آنان زایل می‌شد. عبدالله بن میمون باطناً می‌خواست که فریب‌خوردگان را به کیش خود درآورد و با مکر و نیرنگ از اموالشان استمداد کند، ولی ظاهراً آنان را به سوی امامی از اهل بیت پیغمبر، یعنی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق می‌خواند تا بدین حیلت مردم را به گرد خود درآورد. نخست می‌خواسته است خود را پیغمبر بخواند ولی توفیق نیافته است. او اهل یکی از نواحی اهواز موسوم به قورج عباس بود، سپس به عسکر مُکرَم آمد و ساکن ساباطِ ابی‌نوح گردید و مالی گردآورد و داعیانی به اطراف پراکند و تعطیل و اباحه و مکر و فریب را از خود آشکار ساخت تا آن‌که شیعیان و معتزلیان بر او شوریدند و به خانه‌اش ریختند. او با یک تن از یارانش موسوم به حسین اهوازی که مدّعی بود از فرزندان عقیل بن ابی طالب است، به بصره گریخت و واقعهٔ او شهرت یافت و عسکریان در جست و جوی او برآمدند، ناچار او با حسین اهوازی به سَلَمیّه از نواحی شام فرار کرد تا خود را مخفی سازد. در آنجا دارای فرزندی شد و او را احمد نام نهاد و احمد پس از مرگ عبدالله بن میمون امر دعوت را دنبال کرد و حسین اهوازی را برای دعوت به عراق فرستاد: حسین در کوفه به حمدان بن الاشعث معروف به قرمط، برخورد و او را به مذهب خویش خواند، حمدان پذیرفت و خود در آنجا به امر دعوت مشغول شد و قرامطه بدو منسوب می‌باشند. احمد بن عبدالله بن میمون القداح را دو فرزند بود: حسین و محمّد(معروف به ابو شلعلع). پس از وفات احمد، حسین و پس از حسین، محمّد به امر دعوت اشتغال جستند و حسین را فرزندی بود موسوم به سعید که امر دعوت بدو رسید. محمّد دو تن را برای دعوت به مغرب فرستاد: یکی ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمّد و دیگری برادرش ابوالعبّاس محمّد بن احمد بن محمّد، این دو بر دو قبیله از بربر فرود آمدند و آنان را به فرمان خود درآوردند و سپس شهرتشان در سلمیه فزونی گرفت و املاک زیادی به دست آوردند. سلطان از کارشان آگاه گشت و به دنبالشان کس فرستاد، سعید از سلمیه به سوی مغرب گریخت و بر عیسی نوشری، والی مصر وارد شد. سلطان مطلع شد و به نوشری رفت تا او را گرفتار سازد. نامهٔ سلطان در مجلس ابن‌المدبر که از دوستان سعید بود خوانده شد و او سعید را از این امر آگاه ساخت، و سعید هم از آنجا به سوی اسکندریه گریخت. نوشری به والی اسکندریه، علی‌بن وهسودان، که مردی دیلمی بود نوشت تا سعید را به بند آورد. سعید پس از آن به دست ابن وهسودان گرفتار شد، حیله‌ای به کار برد و به او گفت: من مردی از خاندان

رسول خدا هستم، علی بن وهسودان بر او دلسوزی کرد و رهایش ساخت و او به صورت بازرگان به سجلماسه رفت و به خدمت والی آنجا درآمد و معتضد آگاه گشت و فرمان داد تا والی سجلماسه او را بگیرد، نخست سرپیچی کرد و برای دومین بار او را محبوس ساخت. این خبر به ابوعبدالله داعی که با برادرش به قبیلهٔ بربر آمده بودند رسید، از بربر به سجلماسه رفت و والی آنجا را کشت و سعید را رها ساخت و سپس سعید، امیر و فرمانروا گردید و خود را عبیدالله خواند و مکنّی به ابومحمّد و ملقّب به مهدی گشت، و او را امام علوی از نسل محمّد بن اسماعیل بن جعفر خواندند. دیری نگذشت که ابوعبدالله داعی را کشت و بربر را به تصرف درآورد و خاندان بنوالاغلب را که والیان مغرب بودند برانداخت. پس عبیدالله که ملقب به مهدی است همان سعید بن الحسین بن احمد بن عبدالله بن میمون القداح بن دیصان ثنوی اهوازی است و اصل همه آنان از مجوس بوده است.[1]

این نظر باعث شد تا مورخانی چون نویری،[2] ابن‌واصل،[3] بدرالدین بن قاضی شهبه،[4] ابن خلکّان،[5] ابن تغری بردی،[6] ابن‌عذاری مراکشی[7] و عطاملک جوینی[8] و نیز عریب بن سعد قرطبی[9] ـ که پیوستی با نام صلة التاریخ الطبری بر تاریخ طبری زده است ـ

---

۱. ناصری طاهری، عبدالله؛ مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی ـ اجتماعی شمال افریقا (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش) ص ۴۸-۵۰.

۲. نهایة الارب فی فنون الادب، ج ۲۵، ص ۱۸۷-۳۱۷.

۳. مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، تحقیق جمال‌الدین الشّیال، قاهره: جامعة فؤاد الاوّل، ۱۹۵۳ م، ج ۱، ص ۲۰۴. ابن واصل می‌نویسد هنگامی که در قاهره بود دو مرد سالخورده از نوادگان آخرین خلیفه فاطمی را دیده که در مقابل زندان ارگ شهر نشسته بودند. یکی از آن دو از ابن واصل پرسید: آیا تو همان کسی هستی که نسبت یهودی به ما داده‌است؟ این واصل شرمنده شد و مسئولیت را بر عهدهٔ «گفته‌های مورخان» نهاد. همان؛ ص ۲۱۱.

۴. نهایة الارب فی فنون الادب، ج ۲۵، ص ۱۸۷-۳۱۷.

۵. مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، تحقیق جمال‌الدین الشّیال، قاهره: جامعة فؤاد الاوّل، ۱۹۵۳ م، ج ۱، ص ۲۰۴. ابن واصل می‌نویسد هنگامی که در قاهره بود دو مرد سالخورده از نوادگان آخرین خلیفه فاطمی را دیده که در مقابل زندان ارگ شهر نشسته بودند. یکی از آن دو از ابن واصل پرسید: آیا تو همان کسی هستی که نسبت یهودی به ما داده است؟ این واصل شرمنده شد و مسئولیت را بر عهدهٔ «گفته‌های مورخان» نهاد. همان؛ ص ۲۱۱.

۶. النجوم الزاهره، ج ۴، ص ۷۵-۷۹.

۷. البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق لیوی پروونسال و ج. س. کولان (بیروت: دارالثقافة، ۱۹۸۳ م) ج ۱، ص ۱۵۸.

۸. تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۷۶.

۹. حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف؛ عبیدالله المهدی امام الشیعة الاسماعیلیة و مؤسس الدولة الفاطمیة فی بلاد المغرب، (قاهره، مکتبة النهضة المصریة، بی‌تا) ص ۱۶۰.

نسب علویان اسماعیلیان را منکر شوند. علاوه بر تاریخ‌نگاران، متکلمان و فقیهان نیز همین روش و نظر را دنبال کردند؛ مانند ابوبکر باقلانی در کشف الاسرار و هتک الاستار و خواجه نظام‌الملک در سیاستنامه و غزالی مخالف سرشناس اسماعیلیان در عموم آثار خود مانند فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة، المنقذ من الضلال و القسطاس المستقیم.

عالمان و امامان زیدی مذهب نیز عموماً از مخالفان اصالت نهضت و نسب اسماعیلیان هستند. مؤید بالله احمد بن حسین بن هارون بطحانی هارونی از امامان زیدی یمن در قرن پنجم به سبب ادعای امامت الحاکم بامرالله بر او تاخته و او را از نسل ابن‌قداح فرض کرده است. حمیدالدین کرمانی که یکی از اندیشمندان و داعیان اسماعیلی است، نظر او را رد کرد و رساله کوچکی به نام الکافیة فی الرّد علی الهارونی علیه این امام زیدی نوشته است.[1] بر اساسِ همین رسالهٔ اخومحسَن بود که خلیفهٔ وقت عبّاسی القادربالله در سال ۴۰۲ ق. مجمعی از فقیهان و عالمان را تشکیل داد و با صدور شهادت‌نامه‌ای، انتساب خلفای فاطمی اسماعیلی به خاندان حضرت علی (ع) را رد کرد. این شهادت‌نامه با تفاوت‌هایی در منابع مختلف آمده است.[2]

حدود نیم قرن بعد، در سال ۴۴۴ ق. و در عصر القائم بامرالله، خلیفهٔ وقتِ عباسی سند دیگری به‌همین مضمون منتشر شد.[3] این گروه از مخالفان معتقدند که عبیدالله المهدی آغازگر عصر ظهور و بنیانگذار دولت فاطمی ـ که نامش سعید است ـ از نسل عبدالله بن میمون قداح است. بی‌گمان است بنیان‌گذار دولت فاطمی، یعنی عبیدالله المهدی که برخی نامش را سعید می‌دانند، نسلِ پنجم اسماعیل است.[4] مخالفان معتقدند، او از نسل میمون قداح است و به عنوان حجّت ائمهٔ مستور فعالیت می‌کرده است. برخی از مخالفان متأخّر و معاصر استدلال می‌کنند رابطهٔ پدر و فرزندی که در سلسله نسب فاطمیان دیده می‌شود رابطه‌ای روحانی است[5] و عبیدالله از نسل محمّد بن اسماعیل نیست.

---

۱. این رساله در مجموعه رسائل کرمانی با مشخصات ذیل چاپ شده است. مجموعة رسائل الکرمانی؛ تحقیق مصطفی غالب، (بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۰۷ ق.) ص ۱۴۸-۱۸۲

۲. النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۲۲۹؛ اتعاظ الحنفاء، ج ۱، ص ۴۳؛ تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۱۷۴.

۳. النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۵۳؛ اتعاظ الحنفاء، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الکامل فی التاریخ، ذیل حوادث سال ۴۴۴.

۴. عبیدالله (سعید) بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمّد بن اسماعیل. ظاهراً سعید لقب او بوده است.

۵. ر.ک: عبدالله المهدی، امام الشیعة الاسماعیلیة ... ص ۷۷ به بعد. دو نویسنده کتاب طی بحث مفصلی استدلال می‌کنند که عبیدالله از نسل اسماعیل نیست بلکه القائم دومین خلیفه فاطمی از نسل اسماعیل است.

در این‌جا به دو نکته باید اشاره کرد:

اولاً: عبدالله بن میمون قداح در سلسلهٔ امامان اسماعیلی قرار ندارد. او از شاگردان امامان باقر و صادق ـ علیهما السّلام ـ و از راویان مشهور شیعه به‌شمار می‌رود و در این‌باره به متون رجالی شیعه مانند رجال نجاشی، رجال کشّی، منهج‌المقال میرزامحمّد استرآبادی و غیره می‌توان مراجعه کرد. به علاوه، در این مورد و با استناد به منابع ذکر شده، جوینی در تاریخ خود بحث مشبعی دارد.[1]

ثانیاً: دوران مستوری ائمهٔ اسماعیلی و وجود نام‌های مستعار در میان امامان و حجج این فرقه برای پیشگیری از دسترسی دشمن به آنان، پراکندگی این نظر را تشدید می‌کند. محقّقان و مورّخان اسماعیلیِ قدیم و جدید عموماً معتقدند چون میمون کنیهٔ محمّد بن اسماعیل بوده است، معتقدانِ به افسانهٔ عبدالله بن میمون به اشتباه افتاده، یا تجاهل کرده‌اند. بنابراین اصالتِ نسبْ صحت دارد و عبیدالله (عبدالله) المهدی از نسل محمّد بن اسماعیل است[2] در میان موافقان صحّت و اصالت نسب اسماعیلیان باید از جوینی نام برد. وی نظر مورخان را درمورد انتساب اسماعیلیه به عبدالله بن میمون قداح ذکر کرده، آن را رد می‌کند.[3] مقریزی نیز معتقد است که اگر عبیدالله المهدی در ادعّای خود دروغگو بود پیروز نمی‌شد.[4]

ابن‌خلدون می‌نویسد:

دیگر از اخبار بی‌اساس که بیش‌ترِ مورّخان و ثقات آن‌ها یاد کرده‌اند این است که می‌گویند عبیدیان، خلفای شیعه در قیروان و قاهره، از خاندان نبوّت نیستند و نسب آنان را به امام اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع) انکار می‌کنند و در نسبت به او طعن می‌زنند.[5] سخاوی در مورد نظر ابن‌خلدون این نظر را دارد که، ابن‌خلدون خود عقیدتی به آل‌علی(ع) نداشته است و از آن جهت نسبت فاطمیان را تأیید می‌کند که عقیده مردم به خاندان علی سست گردد، زیرا برخی از فاطمیان به زندقه منسوب‌اند و برخی مانند

---

۱. تاریخ جهانگشای؛ ج ۳، ص ۳۱۲ به بعد.
۲. در این مورد فرهاد دفتری در کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه بحث مفصلی دارد (ص ۱۳۰ به بعد).
۳. تاریخ جهانگشای؛ ج ۳، ص ۳۱۲-۲۴۳.
۴. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۳۰
۵. مقدمه ابن خلدون؛ ترجمه محمّد پروین گنابادی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ش) ج ۱۷، ص ۳۶.

حاکم ادعای خدایی کردند، و برخی در محامع و حوامع دشنام بر صحابه پیغمبر را شیع کردند.[۱]

ابن‌عِنَبَه نسّابهٔ شیعی نیز می‌نویسد:

و در نسبت خلفای مصر خلاف بسیار است و عبّاسیان ایشان را نفی کردند و محضرها نوشتند در این باب، و بدان منضم کردند. آنچه به ایشان نسب می‌کنند از الحاد سوء اعتقاد، و بسیار از علما در تصانیف خود نفی ایشان کردند و انچه گفتند در باب ایشان از طعن، راست نمی‌اید، از بهر آن‌که مبنی است بر آن‌که «اوّل خلفای ایشان مهدی عبدالله پسر محمّد بن اسماعیل است لِصُلْبه و زمان او احتمال ندارد» بلکه بعضی مبالغه کردند در آنکه اسماعیل بن الصادق ـ علیه‌السلام ـ را عقب نیست، و این محض دروغ است؛ و ابن الاثیر الجزری صاحب تاریخ کامل میل تمام دارد به صحّت نسب ایشان، و دور نمی‌گوید بلکه صحّت نسب ایشان نزدیک است، و بعضی نسّابان، جزم به صحّت آن کردند و الله اعلم.

و اوّل ایشان: ابومحمّد عبیدالله مهدی ظاهر شد در سجلماسه از زمین مغرب، روز یکشنبه هفتم ذی‌الحجه سنهٔ دویست و نود و شش از هجرت، شهر مدینه را عمارت کرد و به آنجا منتقل شد و افریقیه را در حکم خود درآورد، و پسر خود را فرستاد تا اسکندریه را بگرفت و بعض اعمال صعید، و بعض روایات نسب او آنکه پسر جعفر البغیض مذکور است.

و بعد از او پسرش القائم ابوالقاسم محمّد، سپس پسرش المنصور ابوطاهر اسماعیل، سپس پسرش المعز ابوتمیم معد، و او اوّل کسی است که در مصر خلافت کرد از ایشان و به انجا منتقل شد سال سیصد و شصت و دو از هجرت.

سپس پسر او العزیز ابومنصور نزار، سپس پسرش الحاکم ابوعلی منصور، سپس پسرش الظاهر ابوالحسن ولی، سپس پسرش المستنصر ابوتمیم معد، سپس پسرش المستعلی ابوطاهر اسماعیل. چنین فرمود شیخ ما نقیب تاج‌الدین رحمة‌الله و بعضی گفتند: ابوالقاسم احمد.

(سپس پسر برادر او) الامیر ابوالحسن علی بن الامیر ابی‌القاسم محمّد بن المستنصر در

---

۱. الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاریخ؛ تحقیق فرانتس روزنتال (بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ ق) ص ۱۶۴

قول نقیب تاج‌الدین شیخ ما، و بعضی گفتند: ابو علی منصور بن احمد بن معد.
پس از الحافظ ابوالمیمون عبدالمجید بن ابی‌القاسم محمّد بن المستنصر سپس پسرش الظافر ابوالمنصور اسماعیل، سپس پسرش الفائز ابوالقاسم عیسی، سپس العاضد ابومحمّد عبدالله بن ابی‌الحجّاج یوسف بن الحافظ، و او آخر ایشان است و صلاح‌الدّین بن ایّوب او را بگرفت. سنهٔ پانصد و شصت وهفت از هجرت، خطبه در مصر به نام عبّاسیان کرد. و مدّت خلافت ایشان از اوّل خلافت مهدی تا زمانی که عاضد را بگرفتند، دویست و هفتاد و یک سال بود، از این مدّت دویست و شش سال در مصر بودند.[1]

نگاهی به عقاید اسماعیلیان

دربارهٔ عقاید فرقهٔ اسماعیلیان نظریات متناقضی ارائه شده است. در دسترس نبودن منابع نخستینِ آن‌ها، انشعاب‌های درون‌فرقه‌ای متعدد در طول زمان و نیز برداشت‌ها و تفاسیر باطنی از مقوله‌های دینی، باعث شده تا ـهمانند دیگر فرق اسلامی ـنتوان جمع‌بندی کامل و روشنی از خطوط کلّی عقاید اسماعیلیان ارائه داد. البته با مطالعهٔ متون اسماعیلی می‌توان این رأی را صائب دانست که جز آن فصل از عقاید اسماعیلیان که با بدعت حسنِ دوم نزاری و یا دروزی‌ها ورق خورده است، بنیان‌گذاران اندیشه دینی اسماعیلیه بر اسلامیّت خود و پذیرش اصول دین متفق‌اند. بسیاری از نوشته‌های تاریخی که به انحرافات بزرگ دینی آنان اشاره دارد در راستای سیاست‌های تخریبی خلافت عبّاسی و در ادامه تکذیب اصالت نسب آنان بوده است. مانند تهمت نبوّت به المعز لدین‌الله چهارمین خلیفه یا تهمت الوهیت به الحاکم بامرالله ششمین خلیفه.

المعزلدین‌الله در مورد ادّعای منتسب به خود چنین می‌گوید:

راجع به بعضی به ما خبر رسیده که آن‌ها دربارهٔ ما غلو می‌کنند و نسبت به ما مبالغه می‌کنند و مدّعی هستند که به ما محبت دارند و برای ما مردم را دعوت می‌کنند این گونه اشخاص حرف‌های غلوآمیزی به ما نسبت می‌دهند که نه خودمان آن‌ها را گفته‌ایم و نه کسی دربارهٔ ما گفته است. ما از کذب آن‌ها به خدا پناه می‌بریم. ما بندگان خداییم و مخلوق او. ما غیر از علمی که تعلیم یافته‌ایم از خود علمی نداریم. خداوند علمی را که به

۱. الفصول الفخریة، به اهتمام محدث ارموی (تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳) ص ۱۴۳-۱۴۵.

جدّ ما، پیغمبر، عطا فرموده بود ما ارث برده‌ایم و ما نیز آن را به وراثت می‌سپاریم. ما از علم همان قدر می‌دانیم که او می‌خواهد. ما ادّعای پیغمبری و نبوّت نداریم.ما فقط حافظ مقام امامت هستیم، حلال و حرام ما با احکام قرآن یکی است.[1]

در مورد اندیشه الوهیّت‌انگاری الحاکم پیش از آن‌که به آرای داعیان اسماعیلی نظری افکنیم، زمینهٔ تاریخیِ این اندیشه و اصول کلّی آن را از قلم مورّخ و محقّق معاصرِ اسماعیلی دکتر فرهاد دفتری بخوانیم:

اما چنین می‌نماید که حسن بن حیدره الاخرم نامی نخستین داعی بوده باشد که در ۱۰۱۷/۴۰۸ (سال آغازین دورهٔ دروز) نهضتی را به قصد اعلام الوهیّتِ حاکم سازمان داد. دعوت فاطمی، در هماهنگی با اصول اساسی عقیدهٔ امامت، حاکم را پیشوا و رهبر، مؤید من عندالله، معصوم، و لغزش‌ناپذیر بشریّت و نیز حافظ و نگهبان حقیقی اسلام و مفسّر موثّق معانی باطنی شریعت و وحی اسلامی می‌دانست. امّا اسماعیلیان فاطمی بر مبنای معتقداتشان نمی‌توانستند او، یا هیچ خلیفهٔ فاطمی دیگر را، موجودی الهی بشناسند. در نتیجه، سازمان دعوت رسمی، قاطعانه مخالف این جنبش جدید بود که پیروان روزافزونی در میان اسماعیلیان مصری پیدا می‌کرد. از این رو، اندک زمانی بعد، الاخرم که قصد داشت با فرستادن نامه‌ای به رجال و امرای برجسته آن‌ها را به جنبش خود بکشاند، در رمضان سال ۴۰۸ / ژانویه – فوریه ۱۰۱۸، هنگامی که حاکم را مشایعت می‌کرد، کشته شد.

با قتل الاخرم تبلیغ جنبش جدید متوقّف گشت و به حالت تعلیق درآمد تا این که در محرّم ۴۱۰/مه ۱۰۱۹ به زعامت حمزة بن علی بن احمد، که یکی از یاران پیشین الاخرم و از نژاد ایرانی بود، از نو شروع شد. حمزه پایگاه اصلی خود را در مسجد ریدان، بیرون باروی قاهره، قرار داد، و در آنجا شروع به تبلیغ مذهب جدید کرد. دیری نگذشت که حمزه با رقیبی مواجه شد، و این رقیب داعی محمّد بن اسماعیل دَرَزی (یا درزی)، معروف به نَشْتَکین، ترکی از مردم بخارا بود. با آن که تواندبود که وی در آغاز یکی از شاگردان و پیروان حمزه بوده باشد، اما اکنون مستقلاً عمل می‌کرد و با حمزه برای رسیدن به مقام پیشوایی نهضت رقابت می‌ورزید. درزی، که بعداً نهضت در انتساب به وی

---

۱. تمیمی مغربی، نعمان به حیّون، المجالس و المسایرات، تحقیق محمّد یعلاوی و دیگران، (تونس، الجامعة التونسیة، ۱۹۷۸) ص ۷۳.

الدَرَزیّه و الدُرریه خوانده شد، علاوه بر آن که الحاکمیّه نامیده شد، عدهٔ زیادی از پیروان حمزه را به سوی خود جذب کرد و در واقع نخستین کسی بود که در ملأ عام الوهیت حاکم را اعلام کرد. این امر سبب بروز چند شورش در اعتراض به تعلیمات جدید شد، و ناآرامی‌های منبعث از این اقدام وقتی بزرگ‌تر شد و به اوج رسید که در ۱۰۱۹/۴۱۰ حمزه نماینده‌ای به نزد قاضی‌القضات فاطمی فرستاد و او را به مذهب جدید خواند. اکنون، سپاهیان ترک خلیفه الحاکم‌بامرالله علیه نهضت گام پیش نهادند و بسیاری از پیروان درزی را کشتند، امّا درزی خود توانست به کاخ خلیفه پناهنده شود. در چنین شرایطی بود که درزی به نحو مرموزی در ۴۱۰ هجری ناپدید شد؛ احتمالاً او را به فرمان حاکم کشتند. بعد از آن، سپاهیان فاطمی حمزه و عدّه‌ای از پیروان و متابعانش را در مسجد ریدان در محاصره گرفتند. امّا حمزه موّفق به اختفا شد، و در ربیع‌الثانی ۴۱۰/اوت ۱۰۱۹ بار دیگر مورد عنایت و بخشش حاکم قرار گرفت. حمزه اکنون به آیین ستایش حاکم یک صورت کلامی مشخص داد و سازمان دعوت نیرومندی برای تبلیغ و اشاعهٔ عقیده جدید ترتیب داد، و خود رهبری کلّ آن را به دست گرفت. عدّه‌ای از داعیان و شاگردان نیز، از جمله ابوابراهیم اسماعیل بن محمّد تمیمی، ابوعبدالله محمّد بن وهب قُرَشی، ابوالخیر سلامه بن عبدالوهاب سامری، و ابوالحسن علی بن احمد طائی معروف به بهاءالدین المقتنی، او را کمک می‌کردند. نهضت دروز در حقیقت سرمنشاءِ بسیاری از ناآرامی‌هایی است که در سال‌های آخر خلافت حاکم روی داد. نیز در ارتباط با این نهضت است که حاکم در پایان سال ۴۱۰ هجری به سپاهیان زنگی خود دستور داد که فُسطاط را غارت کنند و بسوزانند، زیرا در آنجا، به دنبال اعلام الوهیّت حاکم، گروه‌های خاصی خلیفهٔ فاطمی را به ترک اسلام متّهم ساخته بودند.[1]

او در ادامه می‌نویسد:

«عقاید دروز که خویشتن را موحدون، که دلالت بر تأکید آنان بر وحدانیت خداوند دارد، می‌خوانند مبتنی بر انتظارات معادی اسماعیلیان و نوعی از فلسفهٔ نوافلاطونی است که به عنوان شالودهٔ عقیدهٔ جهان‌شناسیِ اسماعیلیانِ فاطمی پذیرفته شده بود. علاوه بر این، بنیان‌گذاران مذهب دروز از عقاید دیگری از جمله عقیده به حلول ذات الهی در جسم انسانی، که غُلات شیعی دوره‌های قدیم به ویژه خطابیه که معتقد به الوهیّت امامان بودند

---

۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۲۷-۲۲۸.

بدان اعتقاد داشتند، سخت تأثیر پذیرفته بودند. تحت تأثیراتی این چنین، حمزه و یاران عمدهٔ او به تجلّی و ظهور دوری روح الهی در شکل‌های انسانی اعتقاد پیدا کرده بودند. در دوران آن‌ها واحد ازلی، یعنی خداوند، که عقل کلّی، اوّلین منبعث یا اصل کیهانی را، که خود بالاتر از نام ومرتبه بود، آفریده بود، در شخص الحاکم بامرالله متجسّد شده بود. به عبارت دیگر حاکم واپسین مقام یا جایگاه یا حیّز خالق بود، و این فقط با شناخت حاکم بود که انسان می‌توانست خویشتن را تطهیر کند. از سوی دیگر، حمزه اینک امام شده بود؛ یعنی راهنمای انسانیِ مؤمنان و تجسّد عقل کلّی. امّا نقش امام دیگر محدود به تأویل نبود، زیرا اینک زمان آن فرا رسیده بود که تمایز میان ظاهر و باطن دین از بین برود. از این زمان به بعد، وظیفهٔ امام آن بود که مؤمنان را هدایت کند تا با شناخت وحدانیت خداوند از طریق وجود حاکم به خویشتن‌شناسی برسند. حمزه هم‌چنین انتظار می‌داشت که حاکم دور واپسین تاریخ مقدس را آغاز کند و همهٔ شرایع قبلی، از جمله شریعت اسلام و تأویل اسماعیلی آن را، منسوخ سازد.[۱]

اگر چه بعضی از تاریخ‌نگاران اهل سنّت[۲] و مقریزی[۳] با ادعای الوهیّت الحاکم همراه‌اند امّا مورخانی نیز چون ابن‌خلدون این اتّهامات را نادرست می‌دانند.[۴] حتی همدانی، دانشمند سنّیِ معاصر که دربارهٔ فاطمیان و اسماعیلیان تحقیقات گسترده و منصفانه‌ای ارائه داده می‌نویسد:

إنّ دعاة الفاطميين نادوا بالتوحيد، و توحيدالله عندهم ينفي جميع ما يليق بمبدعاته عنه، فهم ينزهون الله سبحانه و تعالى عن جميع ما يوصف به خلقه من الصفات و النعوت.[۵]

همین محقق معتقد است اسماعیلیان فاطمی در آداب و فروع دین همانند سایر مسلمانان هستند.[۶]

---

۱. همان؛ ص ۲۳۰.
۲. النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة؛ ج ۴، ص ۱۸۴. او این نظر را از شمس‌الدین یونینی مؤلف مرآة الزمان و ذهبی مؤلف تاریخ اسلام نقل می‌کند و خود بر آن مهر تأیید می‌زند
۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۱۱.
۴. تاریخ ابن خلدون؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، ۱۳۶۳، ۱۳۷۱ ش) ج ۳، ص ۸۵
۵. همدانی، حسین بن فیض‌الله. الصلیحیون و الحرکة الفاطمیة فی الیمن من سنة ۲۶۸ ق. الی سنة ۶۲۶ ق؛ (صنعا: چاپ سوم، منشورات المدینة، ۱۴۰۷ ق) ص ۲۴۶.
۶. همان؛ ص ۲۴۸.

البته مکتوبات و آرای داعیان و دانشمندان اسمعیلی در این باره گویاترین سند و نظر است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ابراهیم بن حسین حامدی که خود از داعیان مشهور این فرقه در یمن در قرن ششم هجری بوده است می‌نویسد:

اوّل الدیانة للّه تعالی معرفته، و کمال معرفته توحیده، و نظام توحیده نفی الصفات عنه.[۱]

ادریس عمادالدین قرشی، داعی اسماعیلیان در قرن نهم، در کتاب عیون الاخبار و فنون الآثار[۲] چنین آورده است:

و از امیرالمؤمنین الحاکم بامرالله فضایلی آشکار شد که مانند آن هرگز کسی نشنیده است و دلایلی که فضل آن‌ها بر همه روشن است و معجزاتی که به خردها روشنایی بخشیده است و آیاتی که جز اهل گمراهی و ضلالت در آن شک نمی‌ورزند. پس برخی در مورد وی راه غلو پیمودند و آنجا که گمان می‌بردند موجب سربلندی و علوّ منزلت او می‌شوند، سبب خواری و سرافکندگی وی شدند و به اهل دعوت و نیز به امور مملکت لطمه‌ای شدید وارد آمد و بدعت و گمراهی رواج یافت ... پس امیرالمؤمنین به غلاة و سرکشان، شمشیر آمیخت و روزگار اهل حیرت و شک را سیاه کرد و ولیِّ خداوند روی از آنها برتافت و در رحمت را بر ایشان بسته کرد. پس در پیشگاه وی این آزمایش بر همگان جاری شد و با قرب نور وی، ظلمت قهر همه جا را فرا گرفت تا این‌که به حضرت شریفه نبویه امامیه و ابواب زکیه حاکمیه، باب دعوت و فصل الخطاب و لسان ناطق ... حجة العراقین احمد بن عبدالله ملقّب به حمیدالدین کرمانی قدس‌الله روحه ... ورود کرد و مانند باران بر مرغزار در خشکسالی باریدن گرفت و با نور خود آن تاریکی انبوه را روشنایی بخشید و تابش علم و نور هدایت، فضل ائمه را آشکار ساخت.[۳]

نامه‌ای نیز از حمیدالدین کرمانی حجة العراقین اسماعیلی در دست است که در آن الوهیّت حاکم را انکار و تخطئه می‌کند و اشاره می‌کند که داعیان فاطمی از خلیفه در مورد ادعاهای درزی استفسار کردند، او بدعت‌گذار جدید را انکار کرد.[۴] شعری نیز به او و

---

۱. حامدی، ابراهیم بن حسین؛ کنزالولد؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالاندلس، بی تا) ص ۱۵۹.

۲. السبع السادس (اخبار الدولة الفاطمیة)؛ ص ۲۸۱.

۳. ترجمه عیناً از مقدمه دکتر اعوانی بر الاقوال الذهبیة حمید الدین کرمانی آورده شده است: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، سال ۱۳۵۶ ش، ص ۸-۹.

۴. این رساله با نام الرسالة الواعظة فی نفی دعوی الوهیة الحاکم بامرالله و توسط دکتر محمّد کامل حسین چاپ شده است. ر. ک: مجلة کلیة الآداب، جامعة القاهرة، می ۱۹۵۲. شاید این رساله همان رساله الهادی و المستهدی باشد.

المستنصر و نیز الآمر باحکام‌الله منسوب است که دلیل توحید و ایمان به وحدانیت اوست:

أُصْبحتُ لا أرجو و لا أتّقي　　　إلاّ إلهـــي و له الفَـــضْلُ
جَـدّي نَـبيٌّ و إمامي أبـي　　　و مذهبي التّوحيدُ و العَدْلُ [1]

همچنین عهدنامه‌ای که برای نصارای مصر نوشته علاوه بر تعریف روح دینی او مبیّن اعتقاد او به توحید و نبوّت است:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين

هذا كتاب من عبدالله، و وليه المنصور أبى علي الحاكم بأمرالله اميرالمؤمنين ابن الامام العزيز بالله اميرالمؤمنين، الى جماعة النصارى بمصر.

عندما أنهوا اليه الخوف الذي لحقهم، و الجزع الذي هالهم فأقلقهم و استذارهم بظل الدولة، و تحرّمهم بحضور الحضرة بما رآه و أمر به من تكميل النعمة عليه، بتوخيه لهم ذمة الاسلام و شرعه من تصيّر هم تحت كنفه، بحيث تصفولهم موارد الطمأنينة و تضفو عليه ملابس السكون و الدعة، و اجابتهم الى ما سألوا فيه من كتب أمان لهم يخلد حكمه على الأحقاب و يتوارثه الأخلاف منهم و الأعقاب.

فأنتم جميعاً آمنون بأمان الله عزّ و جلّ، و أمان نبيّه محمّد ـ صلّى الله عليه و سلم ـ خاتم النبيّين و سيّد المرسلين و على آله الطاهرين، و أمان اميرالمؤمنين على بن ابى‌طالب ـ سلام‌الله عليه ـ و أمان الائمة من آباء اميرالمؤمنين ـ سلام‌الله عليهم.

هذا على نفوسكم و دمائكم و اولادكم و اموالكم و املاككم، و ما تحويه ايديكم أماناً صريحاً ثابتاً و عقداً صحيحاً باقياً. فثقوا به و اسكنوا اليه و تحققوا أن لكم جميل رأى اميرالمؤمنين، و عاطفته، و نصرته تحميكم، و عصمته تقيكم، لا يقدم عليكم بسوءٍ أحد، و لاتتطاول اليكم بحضرته يد إلا كانت زواجر اميرالمؤمنين مقصرة من باعه و عظيم افكاره مُضيقاً فيه من ذراعه.

و الله عون اميرالمؤمنين على ما تعتقدونه من صلاح و اصلاح لسكان اقطار مملكته، و مدّله وسيلة الثواءِ في كنف دولته، و اياه يستشهد على ما امضاه من أمانه لكم، و عهده الذي يشرفه طرفكم. و كفى بالله شهيداً ... و ليقرر في ايديهم حجة بما اسبغ من النعم عليهم، ان شاءالله. كتب في شهر شعبان سنة احدى عشر و اربعمائة». [2]

---

۱. یعنی شب را سپری کردم در حالی که جز از خدای خویش ـ که رحمت از اوست ـ ترس و امید ندارم. جدم پیامبر و پدرم امام من است و مذهبم توحید و عدل. النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۱۸۳.

۲. نقل از تامر، عارف؛ الحاكم بامرالله (بيروت: دارالآفاق الجديدة، ۱۴۰۲ ق) ص ۱۲۰-۱۲۱.

این نامه‌ای است از طرف امیرمؤمنان، عبدالله و ولّی او المنصور ... به مسیحیان مصر.

وقتی که به اطلاع او رساندند ترسی را که بدیشان در رسیده بود و ناراحتی‌یی را که آن‌ها را به هراس افکنده بود و از حمایت دولت او کمک خواسته بودند، در کار ایشان درنگریست و نعمت را بر ایشان تمام کرد و آن‌ها را در زیر ذمّهٔ اسلام و شریعت آن قرار داد و برای ایشان آرامش خاطر به وجود آورد و خواستهٔ آن‌ها را اجابت نمود تا این‌که امان‌نامه‌ای همیشگی به آن‌ها اعطا شود که نسل به نسل در اختیارشان باشد....

همهٔ شما در پناه خداوند ـعزّ و جلّ ـو در پناه پیامبرش محمّد ـصلی الله علیه و سلم ـخاتم پیامبران و سیّد ... و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ـسلام الله علیه ـو در پناه دیگر امامان قرار دارید.

جان‌های شما، فرزندان شما و امل و املاک شما و همهٔ آنچه در اختیار دارید در پنهی است ثابت و استوار و پیمانی درست و پابرجا. بدان اعتماد کنید و خاطر جمع دارید و یقین بدانید که رأی نیکوی امیرمؤمنان و عطوفت وی و یاری او در جهت حمایت از شما قرار دارد. هیچ کس متعرّض شما نخواهد شد و دست ظلمی به جانب شما دراز نخواهد شد، زیرا اگر چنین شود امیر را ناخوشایند خواهد افتاد.

و خداوند بر آنچه شما نسبت به صلاح امر و اصلاح مردم سرزمینش معتقد هستید یار و یاور امیرمؤمنان است و خداوند زندگی مردم را در کنف دولت او امتداد بخشید و او نسبت به اجرای امان‌نامه‌ای که برای شما نوشته و پیمانی که با شما بسته است شهادت می‌دهد و خداوند برترین شاهد است....

ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی شاعر و فیلسوف اسماعیلی مذهب قرن چهارم نیز در قصیده هشتاد و دو بیتی خود[1] نظام فکری و کلامی اسماعیلیه را پرداخته و بر توحید و سایر اصول تکیه دارد. مهم‌ترین بحث در فصول اعتقادی آن‌ها، تأویل یا تفسیر باطنی عقاید دینی است. نظام هستی‌شناسی و جهان‌شناسی اسماعیلیه بر این ابتناست که

---

۱. این قصیده را ناصرخسرو نقل کرده است. ر.ک: جامع الحکمتین؛ تصحیح هنری کربن و محمّد معین (چاپ دوم. تهران: کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۳ ش) ص ۱۹-۳۰.

ذات باری عقل کل یا عقل اوّل پدید آورد و مظهر عقل کل در این عالم، ناطقان یا پیامبران الوالعزم‌اند که عدهٔ آن‌ها هفت تن و دورهٔ زمانی هر کدام از آن‌ها هزار سال است که با ظهور ناطق جدید، شریعت پیشین نسخ می‌شود و هر یک از این نُطَقا یک وصی دارد که در اندیشه اسماعیلیه او را اساس می‌نامند. و در هر دوره بعد از اساس هفت امام روی کار می‌آیند که هفتمین امام هر دوره مرتبت بزرگ‌ترین به نام مرتبه قائمیت دارد. یا به عبارت دیگر ناطق دورهٔ بعد خواهد بود که شریعت جدید می‌آورد. این الگو در آخرین دوره تاریخ، تغییر می‌کند. بدین معنا که آخرین ناطق، یعنی محمّد بن اسماعیل، شریعت جدید نمی‌آورد، بلکه وظیفه او بیان حقایق مکتوم شریعت‌های قبلی است.[1]

در دوره حضرت محمّد که ششمین دور تاریخ یا ناطقان است[2] امام علی اساس است و پس از او حسن، حسین، سجّاد، محمّد باقر، جعفر صادق و اسماعیل ائمه این دور هستند. ناطق ناسخ شریعت قدیم و وضع‌کنندهٔ شریعت جدیدی است و در واقع وظیفه او ابلاغ شریعت است. و امامان وظیفهٔ تبیین شریعت را که وظیفه‌ای باطنی است برعهده دارند، زیرا در دین هم مانند عالم بیرون، ظاهری هست و باطنی و دسترسی به باطن، کار همه کس نیست. بر طبق همین نظر است که اسماعیلیان در سازمان دعوت خود مراتبی را قائل هستند و نگارنده در فصول بعدی به آن اشاره خواهد کرد. اسماعیلیان نزاری نیز که دعوت خود را آغاز کردند، در آغاز همانند هم‌مسلکان مصریِ خود، ظاهر شریعت را پای‌بند بودند.

جوینی دربارهٔ حسن صبّاح چنین نظری را تأیید می‌کند[3] و شبانکاره‌ای هم بر این رأی استوار است:

حسن صبّاح بنیاد این کار بر زهد و تقوا نهاد و قطعاً گرد مقامی نگشت و نماز کردی و روزه داشتی و زکات دادی. و در دین، عجیب راسخ بود؛ چنان‌که به جهت خمر خوردن دو پسر خود بکشت به حد شرعی که بزد.[4]

---

۱. دفتری، فرهاد؛ مقاله اسماعیلیه؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج هشتم، تهران، ۱۳۷۷ش.

۲. از نظر نزاریان هفتمین دوره، دوره قیامت اعلان شده از سوی حسن دوم در ایران است.

۳. تاریخ جهانگشای؛ ج ۳، ص ۲۱۰.

۴. شبانکاره‌ای، محمّد بن علی بن محمّد؛ مجمع الانساب؛ تصحیح میرهاشم محدث (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.) ص ۱۲۸.

با ظهور حسن دوم که به تعبیر جوینی «بهر وقت رسوم شرعی و قواعد اسلامی را که از عهد حسن صبّاح التزام آن نمودی، مسخ و فسخ جایز می‌داشت»،[۱] قیامت اعلام شد و گفت: «اکنون قیامت فرا رسید. و امروز دیگر روز حساب است نه عمل، و لذا اگر کسی در روز قیامت، حکم شریعت به کار دارد و بر عبادات و رسوم مواظبت نماید، نکال و قتل و رجم و تعذیب بر او، واجب‌تر باشد».[۲]

هاجسن با استناد به نوشته‌های جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی بدعت امینی یا تجدید نظر طلبی دینی حسن دوم را چنین شرح می‌دهد: «در یکی از روزهای ماه رمضان، در سالگرد شهادت علی ـ علیه‌السلام ـ مردم را از اطراف و اکناف به مجمعی که از آن زمان به بعد، عید قیامت نامیده شد فرا خواند.

اینک شرح آن از زبان رشیدالدین فضل‌الله:

در هفدهم رمضان سنهٔ تسع و خمسین و خمسمائه بفرمود تا اهالی ولایات خود را، در آن روزها به الموت استحصار کردند، در میدان مصلا مجتمع شدند، و چهار رایت بزرگ، از چهار لون سپید و سرخ و زرد و سبز که آن کار را مرتب کرده بودند، بر چهار رکن منبر نصب کردند» ، «و خداوند ـ علی ذکره السلام ـ جامهٔ سفید پوشید و عمامهٔ سفید، نزدیک نصف‌النهار از قبعه برون آمد و از دست راست منبر درآمد، و به آهنگی هر چه تمام‌تر بر سر منبر شد، و سه بار سلام کرد: اوّل بر دیلمیان که [مرکز جمع بودند] و دیگر [به خراسانیان یا قهستانیان] بر دست راست، دیگر [به عراقیان] بر دست چپ، و لحظه‌هایی بر سر پای بنشست و باز برخاست، و شمشیر حمایل کرده به آواز بلند گفت: الا ای اهل العالمین از جن و انس و ملائکه!» و حالا بقیهٔ مطلب را از رشیدالدین فضل‌الله بشنوید: «او بر منبر رفت، چنان که روی به سمت قبله داشت. و به رفیقان چنان نمود که از نزدیک مقتدا، یعنی امام موهوم که مفقود غیر موجود بود، در خفیه پیش او کسی رسیده است. و به عبارت ایشان خطبه آورده و در تمهید قاعدهٔ ایشان، و بر سر منبر فصلی فصیح و بلیغ ایراد کرد، و به آخر خطبه گفت: امام زمان شما را درود و ترحیم فرستاده است، و بندگان خواص گزیدهٔ خویش خوانده، و بار تکلیف شریعت از شما برگرفته و شما را به قیامت رسانیده. و آنگاه خطبه‌ای به لغت عربی ایراد کرد چنان‌که حاضران دقت آوردند، به این

---

۱. تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۲۲۵.
۲. همان؛ ص ۲۳۸.

اسم که سخن امام است. و یکی را [فقیه محمّد بستی] که بر عربیت آگاه بود بر پایهٔ منبر نصب کرده بود تا ترجمهٔ آن الفاظ به پارسی با حاضران می‌گفت و تقریر می‌کرد. و مضمون خطبه بر این منهاج، که حسن بن محمّد بزرگ امید خلیفه و داعی و حجّت ماست، باید که شیعهٔ ما در امور دینی و دنیوی مطیع و تابع او باشند، و حکم او محکم دانند، و قول او قول ما شناسند و بدانند که مولانا ایشان را شفیع شد، و شما را به خدا رسانید. و از این نمط فصلی مشبع برخواند، و بعد از انشاد و ایراد، از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز عید بگزارد، و خوان بنهاد و قوم را بنشاند تا افطار کردند، و اظهار طرب و نشاط بر رسم اعیاد، و گفت امروز عید است. [یعنی عید پایان روزه، که معمولاً در پایان ماه رمضان است.] و از آنگاه باز، ملاحده هفدهم رمضان را عید قیام خواندندی، در آن روز به راح و راحت و نواع و شعف نمودند، و به لهو و تماشا تظاهر کردندی.

هفتاد روز بعد، در مؤمن‌آباد قهستان، انجمن دیگری تشکیل گردید. منبر را به همان سیاق ترتیب دادند و «بر آنجا، خطبه و سجل و فصل» که حسن فرستاده بود برخواندند. در این خطبه حسن نموده بود که همان طور که پیش از این، مستنصر خلیفه خدا بر روی زمین و حسن صبّاح خلیفهٔ او، اینک «من که حسن‌ام می‌گویم: خلیفهٔ خدای بر روی زمین منم، خلیفهٔ من این رئیس مظفر است، و باید که فرمان او برند، و کلام او کلام ما دانند، و آنچه او گوید دین و حق دانند».

در این مراسم، حسن سه بدعت انقلابی وضع کرد و از آن لحظه باز، این هر سه، به درجات گوناگون مورد قبول اسماعیلیان نقاط مختلف قرار گرفت: نخست آن که تنها به مقام داعی بسنده نکرد بلکه خویشتن را خلیفه و فرمانروای منصوب از جانب خداوند اعلام کرد. دو دیگر آن که به دوران فرمانروایی شریعت خاتمه داد. سه دیگر آن که صلای قیامت در داد، و فرا رسیدن پایان جهان را اعلام داشت. هر یک از اقدامات، جز واپسین آن‌ها، دل و جرأت فراوان می‌خواست. اقدام وی برای آن که به عنوان خلیفه، در جامعه‌ای که خلیفه اگر مرتبهٔ امامت هم داشت، می‌بایست از اعقاب و ذریهٔ علی بن ابی‌طالب (ع) باشد، پذیرفته آید، امری محصل بود. در عوض اقدام دوم او، یعنی پایان دادن به قدرت قانون - به اصطلاح قدیس پل - و برداشتن قاعدهٔ شرع از دوش مردم، نه تنها از لحاظ دنیای اسلام که شریعت اساس اخلاق جامعه بود، بلکه از لحاظ خود اسماعیلیان هم که تقوا و ورع قاعدهٔ کلّی اجتماع آنان بود، امری دور رس و صعب‌المنال

بود. و بالاخره تأکید ورزید که پایان جهان نه تنها نزدیک است بلکه عملاً فرا رسیده است؛ و آنان که از صمیم دل به ندای او جواب مثبت داده‌اند، برای همیشه به زندگی انگیخته شده، و آنان که گوش دل خود را به ندای او فرا نداشته‌اند، اکنون به داوری فرا خوانده می‌شوند، و به درکات عدم سرنگون خواهند گردید. با این سه بدعت، حسن یا مورد ستایش مردم قرار می‌گرفت یا آلت استهزای آنان می‌شد؛ و به راستی، مورد ستایش قرار گرفت. معمولی‌ترین نام وی، که صورت دعا و محمدتی عالی داشت علی ذکره السلام بود.[1]

به این ترتیب نظریهٔ قیامت جایگزین عقیده تعلیم شد. راشدالدین سنان رهبر نزاریان شام که به تدریج می‌رفت تا استقلال خود را از نزاریان الموت اعلان کند نیز دور قیامت را اعلام کرد. با این رخداد مخالفان سنّی و شیعه نزاریان بیش‌تر شد. امّا جلال‌الدین حسن نو مسلمان که بدعت حسن دوم را لغو کرد و خود را به اجرای شریعت ملزم داشت و به تعبیر ابوالقاسم کاشانی «شیعه خود را از الحاد، توبیخ و منع مبذول داشت، و بر التزام ایمان و اسلام، ساعی و راغب»[2] فضای جدیدی را در نگرش سایر مسلمانان به اسماعیلیان پدید آورد. البته برخی معتقدند که اظهار شریعت‌گرایی حسن نو مسلمان از روی اخلاص نبوده، بلکه سیاستی برای تجدید حیات دوباره فرقه بوده است. ژوزف فن هامر پورگشتال خاورشناس اتریشی از این زمره است که می‌نویسد:

> بنابراین، احتمال قطع و یقین دارد که روی برگردانیدن حسن از کیش اسماعیلی و نومسلمانی او که در همه جا با سر و صدای زیاد تلقّی شد، و روی برتافتن علنی وی از الحاد چیزی نبود جز ریا و سالوس و یک نقشهٔ ژرف و حساب شده برای استقرار مجدد عقاید فرقهٔ اسماعیلی، که در نتیجهٔ انتشار بی‌پروای آن‌ها اسماعیلیان مورد لعن علمای دین، و تکفیر سلاطین قرار گرفته بودند.[3]

---

۱. فرقه اسماعیلیه، ص ۱۹۹-۲۰۱.

۲. کاشانی، جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی؛ زبدة التواریخ، به اهتمام محمّدتقی دانش‌پژوه (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش) ص ۲۱۴.

۳. نقل از برنارد لویس؛ فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱) ص ۱۱۷-۱۱۸.

امامت و رهبری نزد اسماعیلیان

در فرقه اسماعیلیان «نظریات امامت» ـ که اساس اندیشه سیاسی آن را تشکیل می‌دهد ـ از اصول دین به شمار می‌رود و طبعاً در میان اصول فکری طرفدارانِ فرقه جایگاه اوّل را دارد. تأکید فراوان آن‌ها بر امامت و ارائه تفسیری باطنی از آن، منشأ درگیری‌های مخالفان اصلی (اهل سنّت حاکم) با آن‌ها بوده است.

ابوحاتم رازی داعی اسماعیلیان، در مناظرهٔ خود با محمّد بن زکریای رازی که ضرورت وحی و وجود امام را منکر شده است، اثبات می‌کند که وجود امام ضروری است و دیگران باید از او فرا بگیرند.

کل حکمة في العام، صغرت او کبرت، أصلها من الانبیاء، و هم ورثوها الحکماء و العلماء مِن بعدهم.[1]

اصل هر حکمتی در عالم، چه کوچک یا بزرگ، از پیامبران است (حکمت هر چیز را می‌دانند) و آنان آن را به حکیمان و عالمان بعد از خود به ارث گذاشته‌اند.

حمیدالدین کرمانی نیز در کتاب خود آرای محمّد بن زکریا را نقد کرده، می‌نویسد: چون همه نفوس در درک حقیقت یکسان نیستند باید امام و صاحب تعلیم حاضر باشد.[2]

سجستانی، داعی و نظریه‌پرداز دیگر اسماعیلیان، در باب هشتم کتاب الافتخار می‌نویسد:

فواجب ان یکون في کلِّ زمانٍ للخَلْقِ امامٌ هاديٌ مهتدي لا تخلو الأرض منه إمّا ظاهراً و امّا مستوراً.[3]

وجود معلّم و هادی و فراگیری از او برای پیروان آن چنان جایگاهی دارد که آنان را از تعمّق در دین برحذر می‌دارد.[4] البته اسماعیلیان نخستین، دیدگاهی افراطی‌تر داشته‌اند؛ برای مثال حمزة بن عمار بربری که در رجال الکشی از نفرین‌شدگان و طردشدگان امام صادق ـ علیه‌السلام ـ معرفی شده، معتقد بوده هر کس امام را پذیرفت بر هر کاری مجاز است.[5]

---

۱. ابوحاتم رازی: اعلام النبوة؛ تصحیح غلامرضا اعوانی و صلاح الصاوی (تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ق) ص ۲۹۲.

۲. حمیدالدین کرمانی؛ الاقوال الذهبیة؛ تصحیح صلاح الصاوی (تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ق) ص ۱۷.

۳. تصحیح مصطفی غالب (دارالاندلس، بیروت،) ص ۷۵. یعنی در هر زمان وجود امام هدایتگر در ظاهر یا خفا برای مردم واجب است.

۴. اعلام النبوة؛ ص ۴۲.

۵. ابو خلف اشعری، المقالات و الفرق؛ ص ۳۴.

این امام که به سبب هفت بودن کمیات مطلق یعنی خط، سطح، جسم، مکان، زمان، عدد و بیان، هفت رتبه دارد،[1] و خود از مرتبه نبوّت نیز برتر و بالاتر است،[2] به دلایل ذیل مورد نیاز مردم است:[3]

۱. بعد از پیامبر در تبلیغ امانتی که بر عهده او بوده امانت‌دار است.

۲. شریعت نبوی را از تحریف بازمی‌دارد.

۳. رموز و معانی شریعت را تفسیر و توضیح می‌کند تا نزاعی میان بندگان نباشد.

۴. عدل خدا ایجاب می‌کند در دفع ظلم که رسالت پیامبر بوده، جانشینی باشد.

۵. پس از پیامبر، مشرکان را به اسلام دعوت کند.

۶. صدقات را جمع‌آوری کند.

۷. احکام اجتماعی اسلام را اجرا کند.

تا بدین جا اختلافی میان اسماعیلیه و عامّه مسلمین یعنی اهل سنّت و جماعت نیست، زیرا آن‌ها نیز بر وجوب امامت تکیه می‌کنند.[4] امّا اساس تفاوت و اختلاف، که منشأ نزاع سیاسی دو جریان عمدهٔ جهان اسلام بوده، اولاً: مصادیق مفهوم امامت و رهبری است، زیرا اهل سنّت معتقدند «آن‌که امام به حق پس از پیامبر، ابوبکر است، پس عمر، پس عثمان، پس علی رضی‌الله عنهم»[5] امّا اسماعیلیان همانند شیعه امامیه، جانشینی پس از پیامبر را از علی و فرزندان او می‌دانند.[6] ثانیاً: این امامت که در اندیشهٔ شیعی و حتّی اسماعیلیان جریانی است مستمر، بنا به نص موجودیّت و هویت پیدا کرده است.

ابوحاتم رازی داعی معروف اسماعیلیان معتقد است «قد اوحی الله إلیه انّ ینصب

---

۱. سجستانی، ابویعقوب؛ الافتخار؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالاندلس) ص ۷۲. این هفت مرتبه عبارتند از: مقیم، اساس، متمم، مستقر، مستورع، قائم بالقوه، قائم بالفعل. ر. ک: مصطفی غالب؛ تاریخ الدعوة الاسلامیة؛ ص ۴۱.

۲. هاجسن؛ فرقه اسماعیلیه؛ ص ۲۷ و هالیستر، جان نورمن؛ تشیع در هند؛ ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدونی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ش) ص ۲۵۸

۳. این دلایل برگرفته از یکی از تراث مکتوب و مهم اسماعیلیه یعنی کتاب الکشف تألیف جعفر بن منصور الیمن است: تحقیق اشتروتمان (چاپ اول، یمن: دارالفکر العربی، ص ۲۵

۴. ر. ک: ماوردی، ابوالحسن؛ الاحکام السلطانیة و الولایات الدینیة؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.

۵. غزالی، ابوحامد محمّد بن محمّد؛ احیاء علوم‌الدین؛ ترجمه مؤیدالدین محمّد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش) ص ۲۵۸

۶. اسماعیلیه و امامیه پس از امام صادق منشعب می‌شوند. امامیه، امام کاظم را جانشین اصلی منصوص امام صادق می‌داند، در حالی‌که اسماعیلیه معتقد به امامت استیداع او هستند؛ یعنی امام کاظم ستری است برای اسماعیل و فرزندان او که امامان مستقر هستند. ر. ک: زهر المعانی؛ ص ۲۰۱.

علیاً إماماً».[۱] امامت و رهبری علاوه بر آنکه از طریق نص معنا پیدا می‌کند، ویژگی دیگر خود را به همراه دارد و آن عصمت است. بنابراین خضوع در برابر چنین امام و رهبری واجب است».[۲] به عبارت دیگر چنین رهبر و رئیس حکومتی واجب‌الاطاعة است. اسماعیلیان با تمسّک به آیه «أطیعو الله و اطیعوا الرّسول و الاولی الأمر منکم»،[۳] مصداق الولی الامر را امام می‌دانند.[۴] ولایت اولی الامر که ولی و سرپرست جامعه است در امور جزیی نیست، بلکه از آنجا که امام اساسِ وحدتِ اجتماعی مسلمانان است در تمام شئون ولایت دارد.[۵]

به علاوه اسماعیلیان همچنان که مانند سایر شیعیان به آزادی انسان و اراده او قائلند و یا با محکوم کردن جبرگرایی ـ که در آن روزگار فکر سیاسی جامعه اسلامی را شکل می‌داد ـ[۶] معتقدند میان مختار بودن انسان و ضرورت تبعیت از امام اسماعیلی رابطه منطقی برقرار است؛[۷] امامی که بر تمام شئون جامعه نظارت و ولایت دارد.

طبیعی است در این دیدگاه و اندیشه، خلافت مرکزی بغداد و نیز سلطه‌های هم‌پیمان و حامی آن نیز از مشروعیت ساقط می‌شود.

بدین جهت دشمنان اسماعیلیان علاوه بر مبارزه سیاسی و نظامی با آن‌ها، در یک جبهه فرهنگی و کلامی نیز وارد شده و عقاید و آرای آنان را تخطئه می‌کردند. امام محمّد غزالی که در صف مقدم این جبهه است با تدوین آثاری چون فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة اندیشه سیاسی اسماعیلیان را خطا دانست و در پاسخ به وظایف و اختیارات امام، علم را به دو دسته عقلی و سمعی تقسیم نمود.[۸] از نظر غزالی در مورد علوم عقلی از

---

۱. رازی، ابوحاتم، الزینة فی الکلمات الاسلامیة؛ تحقیق عبدالله سلوم السامرائی (قاهره: ۱۹۸۲ م) ج ۳، ص ۲۵۶–۲۵۷.
۲. تمیمی، ابوحنیفه نعمان بن محمّد؛ دعائم الاسلام؛ تحقیق آصف فیضی (چاپ سوم، قاهره: دارالمعارف، بی‌تا) ص ۴۵.
۳. نساء، آیه ۵۹
۴. ماجد، عبدالمنعم؛ نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر (چاپ سوم، قاهره: مکتبة الانجلو المصریة، ۱۹۸۵ م) ج ۱، ص ۶۲ نقل از المجالس و المسایرات؛ قاضی نعمان بن حیّون تمیمی.
۵. همان؛ ص ۶۳
۶. زیرا بر اساس این اندیشه که اشاعره مروّج آن بودند انسان در مقابل هر حاکمیت و سرنوشتی مجبور بود و حق انتخاب و معارضه نداشت.
۷. در این باره می‌توان ر.ک. علی بن ولید؛ تاج العقائد و معدن الفوائد؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالمشرق، بی‌تا، ص ۶۶
۸. فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة؛ ص ۱۴۲.

هر فردی حتی به تعبیر او از فاسق‌ترین خلایق می‌توان تبعیت کرد و در مورد علوم غیرعقلی یا سمعی، شرط، تواتر اخبار است و در این زمینه فرقی میان امام و غیرامام نیست. در مورد علوم دینی و عمل به تکلیف شرعی ظن و گمان کافی و وافی است و نیازی به قطعیت علمی نیست.[1]

با این نگاه نظریه امام معصوم اسماعیلیه تخطئه شده است. غزالی در ادامهٔ کتاب جنجال‌برانگیز خود فضائح الباطنیة در آخرین فصل آن (فصل دهم)[2] وظایف دینی حاکم یا رهبر را در دو بخش علمی و عملی برمی‌شمارد و رفتاری خارج از این حدود را برای او جایز نمی‌شمارد.

۱. وظایف علمی: از نظر غزالی وظایف علمی حاکم بدین شرح است:[3]

الف) اصل اوّل علمی آن است که انسان بداند مخلوق است و این دنیا محل قرار و بقا نیست، بلکه انسان حالت مسافر را در این جهان دارد. مبدأ سفر بطون مادران است، زمان حیات و مقصد سفر، خانه آخرت می‌باشد. برای طی این مسیر انسان نیازمند به زاد و توشه است. انسان باید که بر اساس حدیث الدنیا مزرعة الآخرة کار کند، و بهترین توشه برای جهان آخرت تقواست.

ب) اصل دوم علمی، توجه به همین زاد و توشه راه، یعنی تقوا، می‌باشد. بر اساس حدیث پیامبر محل تقوا قلب است، و اصلاح و تزکیه قلب نسبت به اصلاح جوارح از تقدّم برخوردار است، که جوارح از قلب تأسّی‌پذیرند. برای این کار باید که از سیئات و آنچه که به دنیا متعلّق است صرف نظر کرد و آنچه را به کار آخرت می‌آید، اندوخت. از نظر غزالی، آن بخش از دنیا نیز که به کار آخرت می‌آید. و بدون آن‌ها قوام زندگی میسور نیست، هم متعلق به جهان آخرت است. این بحث تقوا در واقع دربرگیرندهٔ همان مباحث مهلکات و منجیات در ربع سوم و چهارم احیاء علوم‌الدین است.

ج) اصل سوم این است که امام به عنوان خلیفهٔ خداوند موظّف بر اصلاح خلق است.

---

۱. همان؛ ص ۱۴۴

۲. همان؛ ص ۲۲۵-۲۹۵.

۳. ر.ک: قادری، حاتم؛ اندیشه سیاسی غزالی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰ ش) ص ۱۷۰-۱۷۵.

د) اصل چهارم این است که انسان بداند که ترکیبی از صفات مُلکی و بهیمی است و او متردد میان صفات دوگانه است. مشایعت انسان با ملائک در علم، عبادت، عفت، عدالت و دیگر صفات پسندیده است، و مشایعت انسان با بهایم در شهوت، غضب، حقد و دیگر صفت ناپسند می‌باشد. انسان می‌تواند با صرف همّت یک دسته از این صفات را در خود غلبه دهد یا به صفات ملکی آراسته کند، یا با پیروی از صفات بهیمی به بهایم و سباع متّصل شود. البته در جهان آخرت هر کس نسبت به صفتی که ملکهٔ وی بوده است، محشور خواهد شد.

۲. **وظایف عملی**: وظایف عملی بسیارند که غزالی به همّ آنان در فضائح الباطنیة و نصیحة الملوک اشاره می‌کند. مهم‌ترین این وظایف عملی در برقراری عدل و انصاف با رعیت در ده اصل است.

الف) امام، سلطان یا ولی باید که قدر ولایت را بداند. ولایت نعمتی است که هر کسی که شئون آن را رعایت کند، سعادتی عظما یابد که هیچ سعادتی به پایهٔ آن نرسد، و اگر که تقصیر و کوتاهی کند، مستوجب بلا و شقاوت بزرگی خواهد بود. غزالی روایات بسیاری در اهمیت ولایت آورده است، از جمله در سعادتی که از عدل و انصاف بر رعیت حاصل می‌شود به حدیث «یک روز عدل سلطانِ عدل، فاضل‌تر از عبادت شصت ساله است»، استند می‌کند. در اجتناب از خطر ظلم می‌توان به روایات متعددّی از پیامبر که خداوند بهشت را به سلطان ظالم حرام گردانده و یا به آتش دوزخ و دوری از رحمت خود وعده فرموده، اشاره کرد، از جمله: «هر که وی را بر مسلمانان ولایت دهد و وی ایشان را چنان نگاه ندارد که اهل بیت خویش را، گو جای خویشتن در دوزخ فرا گیرد».

ب) سلطان و امام باید همواره تشنهٔ دیدار علمای دین و شنیدن نصیحت ایشان باشد. به همین نسبت امام و یا سلطان باید که «از دیدار علمای حریص بر دنیا که با ثنا و ستایش خود، وی رامستحق دوزخ می‌گردانند، اجتناب کند. و عالم دیدار آن بود و بدو طمع ندارد و انصاف وی بدهد».

ج) سلطان و امام نباید تنها به این راضی باشد که خود ظلم نکند، بلکه باید وابستگان، اعم از غلامان و گماشتگان خود را نیز از ظلم باز بدارد. «و به ظلم ایشان رضا ندهد که او را از ظلم ایشان بپرسند چنان که از ظلم وی بپرسند».

د) والی باید از تکبّر بپرهیزد، چرا که تکبّر موجب خشم می‌گردد و خشم باعث میل به انتقام در سلطان و یا امام می‌شود؛ امّا چون این خشم غالب شود، باید که چه کند تا در همهٔ کارها میل به جانب عفو کند و کرم و بردباری پیش گیرد و بداند که چون این پیشه گرفت مانند انبیا و اولیا باشد. و چون خشم راندن پیشه گیرد مانند سباع و ستوران باشد».

هـ) امام یا سلطان لازم است که در وقایعی که پیش می‌آید، خود را جای رعیت گذارد و در آن موقع آنچه را بر خود پسندید، اِعمال کند. «هر چه به خود نپسندد، هیچ مسلمان را نپسندد و اگر بپسندد غش و خیانت کرده باشد در ولایت».

و) امام یا سلطان باید که نسبت به احتیاجات و انتظارات رعیّت حساسیّت داشته باشد و برآوردن نیازهای آنان را به انجام دادن عبادات مستحبّی برتر شمرد که همین رفع نیاز، خود از همهٔ عبادات مستحبّی بهتر است.

ز) امام یا سلطان باید از افتادن در دام شهوات پرهیز کرده، میل به جامه‌های نیکو و طعام‌های خوش نداشته باشد و در همهٔ امور قناعت را سرمشق خود سازد، که «بی قناعت عدل ممکن نشود».

ح) امام یا سلطان باید که تمامی کارها را از روی رفق و مدارا انجام دهد و از خشونت و سختی تا حدّ امکان بپرهیزد. از پیامبر (ص) روایت شده است: «هر والی که با رعیّت خویش رفق نکند، با وی در قیامت رفق نکنند».

ط) امام یا سلطان باید که خشنودی همگان را در چارچوب شرع بطلبد، که از پیامبر نقل شده است: «بهترین امّت من آنانند که شما را دوست دارند و شما ایشان را دوست دارید، و بدترین امّت من آنانند که شما را دشمن دارند و شما ایشان را دشمن دارید».

ی) امام یا سلطان نباید جویای رضایت هیچ کسی بر خلاف شرع بوده باشد.

علی رغم موقعیّت علمی و دینی غزالی در جهان اسلام که او را مجدّد قرن پنجم هجری دانسته‌اند و حمایت‌های سیاسی خلافت عبّاسی و سلطنت سلجوقی از اندیشه او، هم‌چنین با توجه به قدرت استدلالی اسماعیلیه و نظام تبلیغاتی خاص که به نام سازمان دعوت شناخته شده بودند، و اندیشه سیاسیِ اسماعیلیه جای خود را گشود و طرفدارانی سخت سَر را با خود همراه کرد؛ هوادارانی که مدّعی تشکیل جامعه مطلوب خود بودند.

در اندیشه اسماعیلیان امامت به عنوان عنصر اصلی قدرت سیاسی و اساس

مشروعیت دولت در نظر گرفته شده است. در این نظریه که از جهات بسیاری با اندیشه اثنی‌عشریه و زیدیه نیز همخوانی دارد، امام اسماعیلی رئیس دولت اسلامی است. به عبارت دیگر در تفکر اسماعیلیان، دولت جز با وجود امام که مسؤلیت رهبری جامعه را بر عهده دارد، برقرار نمی‌باشد.[1] فرمان امام، مطلق و پیروی از او همگانی است. البته مخالفان سرسخت اسماعیلیان مانند غزالی معتقدند که هدف اسماعیلیه ـ و به تعبیر او باطنیه ـ از تشکیل دولت و برپایی حکومت مطلوب، چیرگی و تسلط بر مال و حریم مسلمین و انتقام از غیر اسماعیلیان است.[2]

و نیز همو اعتقاد دارد که نابودی اسلام به وسیله تأویل، هدف دیگر اسماعیلیان محسوب می‌شده است.[3] عالمان دیگر ضد اسماعیلی نیز همین مقصود و مطلوب را برای آنان شمرده‌اند؛ مانند ابن‌جوزی،[4] بغدادی،[5] قاضی عبدالجبار معتزلی،[6] و دیلمی.[7] یکی دیگر از اتهامات وارد شده بر اسماعیلیان این است که آن‌ها در پی دین واحد بوده‌اند. به عبارت دیگر تسامح دینی کامل یا وحشت‌انگاریِ ادیان، اساس دعوت آن‌ها بوده است.

تا آنجا که در سیر تاریخ تفکر اسلامی سراغ داریم،اخوان الصفا ـ که یک گروه سرّی فلسفی هستند و در قرون نخستین در بصره ظهور کرده‌اند ـ در این زمینه عقیده‌ای دارند و از آنجا که سرّی بودن آن‌ها توجه فوق‌العاده به حکمت و فلسفه و نیز تأویلی بودنشان باعث شده که بسیاری از تاریخ‌نگاران، اندیشه اسماعیلیان را تماماً برگرفته از اخوان الصفا بدانند، اسماعیلیان را نیز منادی وحدت ادیان دانسته‌اند.

اخوان الصفا در جلد چهارم رسائل بر این باورند که خدای آدم، نوح، ابراهیم، موسی، همان خدای زردشت (اهورامزدا) و افلاطون (خیر اعلی) است. آن‌ها در این مورد چنین نوشته‌اند:

---

۱. سلام مدکور، محمّد؛ معالم‌الدولة الاسلامیة؛ (چاپ اول، بی‌نا، کویت: بی‌تا،) ص ۶۰
۲. فضائح الباطنیة؛ ص ۲۰.
۳. همان؛ ص ۲۰-۱۸.
۴. تلبیس ابلیس؛ تصحیح محمد منیرالدمشقی، مکتبة انس بن مالک، ۱۴۰۰ ق، چاپ اول، ص ۱۰۷. این کتاب را محمّدرضا ذکاوتی قراگوزلو به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۶۸ مرکز نشر دانشگاهی چاپ کرده است.
۵. الفرق بین‌الفرق؛ مکتبة انس بن مالک، ۱۹۸۳ م، چاپ دوم، ص ۲۷۷.
۶. المغنی فی ابواب التوحید و العدل؛ تحقیق عبدالحکیم محمود و سلیمان دنیا (قاهره: الدارالمصریة للتألیف و النشر، ۱۱۰۰م)، ج ۱، ص ۳۷.
۷. دیلمی، محمّد بن حسن؛ بیان مذهب الباطنیة و بطلانه؛ تحقیق ر. شتروتمان، استانبول مطبعة الدولة، ۱۹۳۸ م.

آگاه باش ای برادر نیکوکار و مهربان! خداوند تو را و ما را به روح خود تأیید کناد. ما جماعت اخوان‌الصفا که با یکدیگر دوست و مهربانیم مدّت زمانی در غار پدر خودمان آدم به خواب رفته بودیم و دستخوش دگرگونی‌های زمانه قرار می‌گرفتیم ولی سرانجام هنگام میعاد فرا رسید و شهر روحانی خودمان را که در فضای مرتفع قرار داشت مشاهده کردیم. این شهر همان شهری است که پدرمان آدم و همسرش و فرزندانش به واسطهٔ اینکه فریب ابلیس را خورده بودند از آنجا به بیرون رانده شدند و به سقوط رتبه و انحطاط درجه محکوم گشتند. پس از این فریب بود که به آدم و همسرش گفته شد از این جایگاه فرود آیید که زمین تا مدّتی معیّن محل استقرار شما خواهد بود. در آنجا زندگی خواهید کرد و در آنجا خواهید مرد و البته از همان جایگاه در روز حشر خارج خواهید شد. این هنگامی خواهد بود که از خواب نادانی و جایگاه غفلت بیدار شوید؛ یعنی هنگامی که در شما به صور دمیده شود و قبرهای شما شکافته گردد و از خاک به شتاب بیرون رانده شوید و به سوی جایگاه مخصوص شتاب گیرید. پس ای برادر! آیا می‌توانی پیشاهنگ شوی و با ما در کشتی نجاتی که پدرمان حضرت نوح آن را ساخته است سوار شوی و از طوفان طبیعت و امواج دریای هیولا رهایی یابی تا در زمرهٔ غرق شدگان قرار نگیری؟ یا این‌که -ای برادر- آیا توان این را داری که با ما تظاهر کنی تا ملکوت آسمان‌ها را بدان‌گونه که پدرمان ابراهیم(ع) آن‌ها را دید مشاهده نمایی و در زمرهٔ اهل یقین بوده باشی؟ یا این‌که -ای برادر- آیا می‌توانی میعاد را به اتمام رسانی و از جانب راست به میقات درآیی. آنجا که گفته شد: ای موسی! امر به تو ابلاغ شد و تو از مشاهده‌کنندگان هستی. یا این‌که -ای برادر- آیا می‌توانی از تاریکی اهریمن بیرون روی تا این‌که اشراق نور یزدان را در فضای افریحون مشاهده نمایی. یا این‌که -ای برادر- آیا می‌توانی در معبد عادیمون وارد شوی وسپس افلاکی را که افلاطون از آن‌ها حکایت می‌کند مشاهده کنی؟ که البته آن‌ها افلاک روحانی هستند نه آن افلاکی که منجمان به آن‌ها اشاره می‌کنند. دلیل این امر آن است که علم خداوند محیط است به آنچه عقل به آن احاطه دارد و عقل محیط است به آنچه نفس آن‌ها را در بر دارد و نفس محیط است به آنچه در درون طبیعت نهفته است و طبیعت محیط است به آنچه هیولا می‌تواند حاوی آن بوده باشد بنابراین سخن دربارهٔ افلاک روحانی است که برخی محیط بر برخی دیگر است.[1]

---

۱. نقل از ناصری طاهری، عبدالله؛ مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی اسماعیلیه (تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۹) ص ۸۷.

فصل سوم

شکل‌گیری دولت فاطمی در مغرب اسلامی

بیش‌ترِ منابع تاریخی در خصوص آغاز نهضت فاطمیان اسماعیلی در شمال افریقا، از زمان ظهور ابوعبدالله شیعی سخن می‌گویند. ابن‌اثیر می‌نویسد: وقتی خبر مرگ حلوانی (عبدالله بن علی بن احمد) و ابوسفیان (حسن بن قاسم) به ابن حوشب (داعی بزرگ اسماعیلیان در یمن) رسید، او حسین بن احمد بن محمد بن زکریا معروف به ابوعبدالله شیعی را که اهل صنعا بود به مغرب فرستاد[1] تا ثمره کشتزار آن دو را در میان قبیله کُتامه بر گیرد.[2]

مقریزی نیز ضمن نقل عبارات ابن‌اثیر در تاریخ اختصاصی فاطمیان،[3] در حاشیه کتاب، حلوانی و ابوسفیان را نمایندگان امام صادق -علیه‌السلام- می‌داند که در سال ۱۴۵ق. به مغرب رفته‌اند تا مردم را به اهل بیت دعوت کنند.[4] ابن‌خلدون استاد مقریزی، که به درستیِ نسب فاطمیان مغرب و مصر معتقد است، می‌نویسد: این مذهب (مذهب فاطمیان) را دو تن از پیروانش به نام‌های حلوانی و ابوسفیان به افریقیه آورده‌اند و آن دو را جعفر صادق (ع) به آن دیار فرستاد.[5] عمادالدین ادریس قریشی تاریخنگار اسماعیلی در قرن نهم، نیز نقل می‌کند که ابوعبدالله شیعی در مکه به حاجیان مغربی ملحق شد و پس از گفت و گو با آنان، بزرگ حاجیان گفت: به گمان من این مرد همان است که حلوانی او را بشارت می‌داد.[6] قدیم‌ترین منبع اسماعیلی که از اعزام آن دو در عصر امام صادق و توسط

---

۱. این مورخ در مورد چگونگی حرکت ابوعبدالله به شمال افریقا به همراه حاجیان مغربی به تفصیل سخن می‌گوید.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ۱۴.

۳. اتعاظ الحنفاء، ج ۱، ۳۵-۴۱. مقریزی در المقفی الکبیر نیز این بیان را دارد ص ۲۵، ۲۸،۶۸.

۴. همان، ص ۴۱.

۵. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۲.

۶. عیون الاخبار و فنون الآثار، السبع الخامس، ص ۴۶. در منابع آمده است که به حلوانی و ابوسفیان چنین گفته شد: «ان المغرب الارض بور، فاذهبا فاحرثا یجیء صاحب‌البذر» ر.ک: اتعاظ‌الحنفاء، ج ۱، ص ۴۹.

ایشان سخن می‌گوید افتتاح‌الدعوة و ابتداءالدولة قاضی نعمان بن حیّون تمیمی است[1] و ظاهراً ادریسی و دیگر مورخان از او وام دارند، زیرا در خصوص اعزام آن دو به مغرب، در آثار مورخان متقدم‌تر، نشانی نیست و حتی در کتاب رجال، نامی از آن دو به عنوان صحابی امام صادق به چشم نمی‌خورد. به علاوه در حیات فکری و سیره عملی آنان تأییدی از فرق انحرافی شیعه وجود ندارد؛ پس چگونه نمایندگان آن حضرت در مغرب، دعوت‌کننده به اسماعیل باشند!

این نکته نیز قابل تأمل است: اگر آن دو یعنی حلوانی و ابوسفیان در سال ۱۴۵ به مغرب رفته و تا اواخر قرن دوم نیز در حیات بوده باشند، چگونه بزرگ حاجیان مغربی، معروف به ابوالمفتش با دیدن ابوعبدالله شیعی به او گفت:

«انّي لاظنک صاحب البذر الذي کان یذکره الحُلواني؛[2] من گمان می‌کنم تو همان صاحب بذری که حلوانی خبرش را می‌داد.» این مناظره و ملاقات در اواخر قرن سوم صورت گرفته است. بنابراین اگر حلوانی و ابوسفیان نامی در مغرب بوده باشند، نمایندگان امام صادق نبوده‌اند و از داعیان اسماعیلی بوده‌اند و این تمایل نویسندگان اسماعیلی بوده که شیعهٔ امامیه را با خود همراه کنند. بنابراین، روایت تاریخی در مورد ظهور دعوت فاطمیان در مغرب قبل از ابوعبدالله شیعی قابل اعتماد نیست.[3]

ابوعبدالله شیعی در مغرب

ابوعبدالله حسین بن احمدبن محمد بن زکریا صنعانی شیعی[4] که نام‌های دیگرش محتسب[5] و معلم[6] بود، با گروهی از حاجیان قبیله کتامه ـ که یکی از بزرگ‌ترین قبایل بربر و علاقه‌مند به اهل بیت بود ـ به مغرب آمد. ابوعبدالله در ربیع‌الاول سال ۲۸۸ق. وارد

---

۱. موسی لقبال؛ دور کتامه في التاریخ الخلافة الفاطمية... (الجزائر: الشرکة الوطنية للنشر والتوزیع، ۱۹۷۹م) ص ۲۱۶.

۲. عیون الاخبار و فنون‌الآثار؛ الطبعة‌الخامسة، ص ۴۶.

۳. استاد عبدالمحمد آیتی در ترجمه تاریخ ابن خلدون، اعزام دو نماینده مذکور را به جعفر مصدق جد عبیدالله المهدی و فرزند محمد بن اسماعیل نسبت می‌دهد، در حالی که در اصل کتاب، ابن خلدون امام جعفر صادق آورده است و این نظر آقای آیتی قابل تحقیق و بررسی است.

۴. الدولة الفاطمية قیامها ببلاد المغرب و انتقالها الی المصر...؛ ص ۴۳

۵. چون محتسب سوق الغزل (بازار نخ‌فروشان) در شهر بصره بود. اخبار ملوک بني عبید وسیرتهم، ص ۱۹.

۶. چون مذهب امامیه را تعلیم می‌داد بدین لقب مشهور بود. همان. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۳. مورخان القاب دیگری برای او ثبت کرده‌اند: صوفی، مشرقی، اهوازی، سید و... ر.ک: دورکتامه...؛ ص ۲۳۲-۲۳۵.

سرزمین کتامه شد.[۱] او ابتدا بربرهای مجاورش را مطیع خود کرد و بلافاصله با دولت اغلبی که همپیمان بغداد بود و با هر حرکت علوی و فاطمی در مغرب مبارزه می‌کرد، درگیر شد.[۲] زیادةالله سوم، آخرین امیر اغلبی، رقاده پایتخت خود را رها کرد و به قیروان بازگشت و از آنجا نیز به سوی مصر گریخت.[۳]

نامه‌ای که زیادةالله برای عموم مسلمانان شمال افریقا منتشر کرد، نگرانی او را از گسترش حرکت تشیّع در آن سرزمین نشان می‌دهد.[۴] در همین اثنا ابوعبدالله، قاصدی به سلمیه[۵] فرستاد و امام اسماعیلی را از پیروزیهایش خبر داد. عبیدالله نیز به همراه فرزندش ابوالقاسم در لباس تاجران،[۶] به سوی مغرب روانه شد[۷] تا با به خطر انداختن خود، تخت پادشاهی را تصاحب کند.

اما در سجلماسه، دولتمردان بنومدرار او و فرزندش را دستگیر کردند و به زندان افکندند. ابوعبدالله شیعی با بنومدرار جنگید و او را از محبس به در آورد[۸] و دولت بنومدرار را منقرض کرد و به همراه او در ربیع‌الاخر ۲۹۷ از سجلماسه به سمت رقاده[۹] حرکت کردند و بدین ترتیب قبیله کتامه برانس که اساس لشکریان فاطمی بود، بر قبیله مکناسه بتر که اصل دولت بنومدرار بود، پیروز شد. هم‌چنین با سقوط تاهرت، پایتخت دولت بنورستم در سال ۲۹۷ق. به دست ابوعبدالله شیعی مغرب الاوسط در حوزهٔ فرمانروایی فاطمیان اسماعیلی مذهب قرار گرفت و کتابخانه معروف رستمی به نام معصومه، که مرکز میراث علمی خوارج بود، به دست او سوزانده شد.[۱۰] اما پس از سقوط

---

۱. الدولة الفاطمية قيامها ببلاد المغرب و انتقالها الى مصر...؛ ص ۴۳.
۲. الكامل؛ ج ۵، ص ۱۹-۲۳. تاريخ ابن خلدون؛ ج ۳، ص ۴۶-۴۹.
۳. الدولة الفاطمية قيامها...؛ ص ۴۷.
۴. این نامه را قاضی نعمان در افتتاح الدعوة آورده است. نقل از: دوركتامة في تاريخ الخلافة الفاطمية؛ ص ۶۲۱-۶۲۲.
۵. شهری است کوچک میان حمص و لاذقیه که مرکز امامت اسماعیلیان در دوره ستر بوده است.
۶. دکتر حبیب جنحانی معتقد است سفر عبیدالله المهدی در قافله تجاری، تصادفی یا برای فرار از بنی‌عباس نبوده بلکه برای شناسایی راههای تجارت طلا بوده است. دراسات في التاريخ الاقتصادي والاجتماعي...؛ ص ۱۷۶. البته این سؤال مطرح است که چرا عبیدالله مسیر حرکت خود را از میان شهرهایی تعیین کرد که در دست خوارج بنومدرار بوده است و از مسیر قبایل طرفدار ابوعبدالله شیعی به نزد او نرفت.
۷. الحلة السيراء؛ ج ۱، ص ۱۹۱.
۸. الدولة الفاطمية قيامها ببلاد المغرب...؛ ص ۴۸
۹. رقادة. بلدة كانت بافريقية بينها وبين القيروان اربعة ايام. شهرکی در چهار منزل قیروان در افریقیه بود. معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۵۵.
۱۰. الخوارج في بلاد المغرب؛ ص ۲۳۳. دو قرن و نیم بعد ایوبیان نیز با میراث فاطمیان در قاهره چنین کردند.

دو پایتخت خوارج، یعنی سجلماسه و تاهرت، بازماندگان خوارج صفری و اباضی هر دو علیه دولت جدید اسماعیلی شورش کردند. زمینهٔ این شورش‌ها قتل ابوعبدالله شیعی به دست امام فاطمی بود. ابوعبدالله را در واقع باید بنیان‌گذار سلسله فاطمی در مغرب نامید. کتامی‌ها که علاقهٔ خاصی به ابوعبدالله داشتند، علیه عبیدالله شورش کردند اما ابوالقاسم فرزند عبیدالله المهدی با آنان جنگید و برخی از آنان را کشت.[۱]

عبیدالله المهدی پس از آن‌که از دست ابوعبیدالله نجات یافت، حُباسة بن یوسف کتامی را در مغرب الادنی و برادرش عروبة بن یوسف را در مغرب الاوسط و مغرب الاقصی به عنوان والی گماشت[۲] و خود به سمت غرب روانه شد تا بر ادریسیان در فاس مسلط شود.[۳]

عروبة بن یوسف والی کتامی فاطمیان در مغرب الاوسط و مغرب الاقصی، در سال ۳۰۲ق. بر ضد مخدومِ خود قیام کرد. بسیاری از بربرها به او پیوستند، اما در قیروان از عبیدالله المهدی شکست خورد و کشته شد.[۴]

بازماندگان بنومدرار نیز که در مذهب خوارج بودند، در سجلماسه و اطراف آن شورش می‌کردند. ابراهیم بن غالب فراتی که نماینده عبیدالله المهدی در سجلماسه بود، در همان سال فتح... ۲۹۷ق. به دست خوارج کشته شد[۵] و مردم سجلماسه دوباره با یکی از بازماندگان خوارج بنومدرار بیعت کردند. سجلماسه تا سال ۳۰۹ق. در دست خوارج بود و سپس مصالة بن حبوس دوباره آن را به حوزه فاطمی ملحق کرد.[۶]

منطقه سجلماسه برای مرتبه سوم به دست خوارج بنومدرار افتاد و آن زمانی بود که دولت فاطمی سرگرم مبارزه با ابویزید مخلد بن کیداد شورشگر دیگر بربر بود و از سال ۳۳۲ق. تا ۳۴۱ که المعز لدین الله به خلافت رسید و منطقه را آزاد کرد،[۷] آن منطقه در دست ابویزید بود. موقعیت بازرگانیِ سجلماسه موجب شده بود که فاطمی‌ها بدان توجه خاصی داشته باشند. آن منطقه به عنوان بازار مبادله کالاهای اساسی سودان غربی که خاک‌های

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۹۷.

۲. الدولة الفاطمیة في مصر سیاستها الداخلیة...؛ ص ۲۶

۳. ر.ک: فصل سوم همین کتاب.

۴. المغرب في ذکر بلاد افریقیة و المغرب؛ ص ۱۵۰. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۱۴.

۵. الخوارج في بلاد المغرب؛ ص ۲۲۳.

۶. همان؛ ص ۲۲۳-۲۲۷.

۷. المغرب في ذکر بلاد افریقیة و المغرب؛ ص ۱۴۹.

معدنی و بَرده بود، تلقی شد.[۱]

عبیدالله المهدی در دوران خلافتش، چون با حرکت‌های ضد فاطمی شدیدی روبه‌رو بود، چاره در آن دید تا مانند دولت‌های پیشین در مغرب، پایتختی جدید بنا کند. لذا شهر مهدیه را که در فاصله شصت مایلی جنوب قیروان و از سه جهت به دریا متصل بود بنا کرد.[۲] این شهر که در سال ۳۰۵ بنا شد، مرکز کشتی‌سازی فاطمیان و دارای دکان‌ها و محلات مختلف صنفی بود.[۳] او شهر دیگری نزدیک آن، به نام زویله ساخت تا محل سکونت صاحبان صنوف باشد.[۴]

یکی از مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی برای فاطمیان در مغرب، شورش ابویزید مخلد ابن کیداد خارج بود. او که از بنی یفرن از فروع زناته بود،[۵] به خوارج «نُکاریه» که منشعبین از اباضیه بودند، پیوست و بعد از وفات عبیدالله المهدی در کوه‌های اوراس برضد فاطمیان قیام کرد و بر قیروان مسلط شد[۶] و پس از تسلط بر قیروان خود را تابع امویان اندلس خواند.[۷] آن گاه شهر سوسه[۸] را تسخیر کرد و بسیاری از مردم را کشت یا مثله کرد.[۹] جنایت او به حدی بود که خانه‌ها و روستاهای نواحی افریقیه خالی از سکنه شد و هرکس از کشته شدن نجات می‌یافت از گرسنگی هلاک می‌شد.[۱۰] او که قصد اشغال مهدیه را داشت، نتوانست به این هدف برسد لذا به قیروان بازگشت اما نهایتاً المنصور سومین خلیفه فاطمی بر او غلبه کرد و شورش او را پایان داد.[۱۱]

اما شمال افریقیه، به ویژه قیروان، در دوران شورش ابویزید آسیب دید و این باعث شد تا المنصور در سال ۳۳۷ق. شهری را نزدیکی قیروان و به نام منصوریه احداث کند و بازارهای قیروان را به این شهر منتقل کند. این شهر به صورت مرکز مهم بازرگانی و

---

۱. همان؛ ص ۲۹-۳۱
۲. همان.
۳. الدولة الفاطمية في مصر سياستها الداخلية...؛ ص ۲۷
۴. همان.
۵. کتاب سیرالائمة و اخبارهم؛ ص ۱۷۵
۶. همان
۷. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۶، ص ۱۵.
۸. در فاصله سه روزی مهدیه قرار دارد؛ معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۲۸۲.
۹. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۶، ص ۱۵.
۱۰. همان؛ ص ۱۵-۱۶.
۱۱. ابن خلدون به تفصیل از برخورد ابویزید با فاطمیها سخن می‌راند. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۶، ص ۱۳-۱۸.

صنعتی فاطمیان درآمد و تا زمان انتقال دولت به مصر، پایتخت فاطمیان در مغرب بود.[1] المعزلدین الله چهارمین خلیفه فاطمی و آخرین آن‌ها در مغرب، توانست به یاری دو سردار بزرگ خود جوهر سیسیلی و زیری بن مناد صنهاجی، مخالفانِ دولت را در شمال افریقا سرکوب کند و حتی بر بازماندگان خوارج که در سجلماسه سکه به نام خود ضرب کرده بودند، غلبه کنند؛[2] و حدود ده سال با جنگ‌های متعدد بر مغرب مسلط شوند و المعز فرمانی صادر کرد مبنی بر آن‌که گفتن حي علی خیر العمل در اذان الزامی است.[3] اما با حرکت این خلیفه به سمت مصر، فرزندان زیری بن مناد، اعلام استقلال کردند و افریقیه را از سیطره علویان خارج ساختند.

بربرها بر مغرب مسلط می‌شوند

برخی از منابع تاریخی روایت می‌کنند که چون المعز لدین‌الله رهسپار مصر شد، فرمانروایی مغرب را به جعفر بن علی بن حمدون زناتی پیشنهاد کرد مشروط بر آن‌که سرزمین استانی از مصر باشد، اما جعفر بن علی با استقلال مغرب موافق بود.[4]

المعز فاطمی، بلکین بن زیری بن مناد صنهاجی را به عنوان نماینده خود در مغرب گذاشت و خود به مصر رفت و بدین ترتیب آل‌زیری که در تثبیت حکومت فاطمیان در شمال افریقا نقش داشتند و شورش‌های ضد فاطمی مانند ابویزید بن مخلد و دیگران را خاموش کردند و خود به فرمانروایی این منطقه رسیدند. المعز نام بلکین را به یوسف تبدیل و کنیه‌اش را ابوالفتح کرد[5] و بدین ترتیب اولین دولت بربری از قبیله صنهاجه شکل گرفت. قبیله دیگر بزرگ بربر که زناته است به علت دشمنی‌های دیرینه فیمابین، از حکومت صنهاجی‌ها خشنود نبودند؛ به ویژه اگر روایتی را که به آن اشاره شد، یعنی به قدرت نرسیدن جعفر بن علی بن حمدون از سران قبیله زناته را در نظر بگیریم، آتش دشمنی را شعله‌ور می‌کرد. لذا پس از چند سال زناتی‌ها شورش کردند و به امویان اندلس که دشمنی دیرینه با فاطمی‌ها داشتند پناه بردند و با همدستی و یاری منصور بن ابی عامر

---

۱. الدولة الفاطمية في مصر سياستها الداخلية ...؛ ص ۳۵-۳۱.

۲. همان؛ ص ۳۱.

۳. البيان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۲۳.

۴. معالم تاريخ المغرب و الاندلس؛ ص ۱۳۷.

۵. تاريخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۵۷.

کارگزار امویان اندلس، مناطق وسیعی از مغرب الاوسط و مغرب الاقصی را از دست فاطمیان خارج کردند.[۱] دولت‌های کوچک دیگری از قبیله زناته در شمال افریقا در محدوده مغرب الاقصی و مغرب الاوسط شکل گرفت[۲] و این بر ضعف فاطمیان در شمال افریقا افزود. در اوایل قرن پنجم که معز بن بادیس صنهاجی از آل‌زیری به قدرت رسید، سروری فاطمیان و علویان در مناطق بازمانده در شمال افریقا نیز پایان گرفت، زیرا این امیر صنهاجی تبعیت خود را از فاطمیان و علویان مناطق لغو و مذهب اهل سنت را رسماً اعلام کرد.[۳]

۱. عبدالحلیم عویس؛ دولة بنی حماد؛ ص ۳۸–۴۱.
۲. برای آشنایی با این دولت‌های محلی کوچک ر.ک: تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵ و ج ۶.
۳. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۷۳–۲۷۵.

فصل چهارم

فاطمیان در مصر

مصر از آغاز دوره اسلامی تا ظهور فاطمیان

چون شامات فتح شد، مسلمانان ناگزیر به فتح منطقه حساس و مهم مصر بودند. این مکان در کنار دریای سرخ و از موقعیت خاصی برخوردار بود و امنیت شامات را به دست رومی‌ها تهدید می‌کرد. به‌علاوه ساکنان جزیرةالعرب از عصر جاهلیت و از طریق بازرگانی با ثروت مصر آشنا بودند و به تجارت با مصریان اهتمام داشتند، همانند عمرو بن عاص فاتح مصر که بنا به روایت کندی: «**كان عمرو بن العاص تاجراً في الجاهلية و كان يختلف بتجارته الى مصر**؛[1] عمرو عاص از بازرگانان عصر جاهلیت بود که به واسطه تجارتش به مصر رفت و آمد داشت.»

بلاذری می‌نویسد: «عمرو به سال نوزده به مصر رفت و در عریش[2] منزل کرد و سپس به فرماء[3] آمد. در آنجا جمعی آماده نبرد بودند و او با ایشان جنگید و شکستشان داد و اردویشان را متصرف شد».[4]

هر چند در چگونگی فتح مصر آرا مختلف است و به قول بلاذری که از عبدالله بن

---

۱. محمد بن یوسف کندی؛ ولاة مصر، تحقیق حسین نصّار (بیروت: دار صادر) ص ۲۹.

۲. وهي مدينة كانت اوّل عمل مصر من ناحية الشام على ساحل بحر الروم؛ شهری که اولین بخش مصر در کنار دریای مدیترانه از طرف شام است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳. «و هي مدينة قديمة بين العريش و الفسطاط». همان، ص ۲۵۶ فرما همان پلوزیم قدیم است که در شرق پور سعید واقع است.

۴. فتوح البلدان، ترجمه محمد متوکل، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۰۴، همچنین ر.ک. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی، تهران، ۱۳۶۶، چاپ پنجم، ج ۲، ص ۳۲. ابوالمحاسن بن تغری بردی. النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة؛ چاپ مصر، ج ۱، ص ۶ نویسنده، حرکت سپاه اسلام به مصر را در سال ۲۰ قمری نوشته است. طبری. تاریخ الامم و الملوک، (بیروت: مؤسسة العلمي للمطبوعات) ج ۱، ص ۱۹۵. مقریزی اقوال مختلف در سال فتح مصر را بیان کرده، سال بیستم را صحیح‌ترین نظر می‌داند. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار معروف به خطط مقریزی (بیروت. دار صادر) ج ۱، ص ۲۸. شایان توجه است منبع اکثر مورخان، قول ابن عبدالحکم (... - ۲۵۷ق.) صاحب فتوح مصر و المغرب و الاندلس است

عمرو بن عاص روایت کرده «کار مصر بر مردم مشتبه شد. جمعی گفتند به عنوه فتح شده و دیگران گفتند به صلح گشوده است».[۱] اما طبری[۲] و به نقل از او ابن تغری بردی[۳] و قلقشندی[۴] و ابن‌کثیر[۵] متن صلح‌نامه را بدین شرح آورده‌اند:

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

هذا ما أعطى عمرو بن العاص أهل مصر من الأمان على أنفسهم و ملّتهم و أموالهم و كنائسهم و صلبهم و برّهم و بحرهم لايدخل عليهم شيءٍ من ذلک و لا ينقص و لا يساكنهم النوبة. و على أهل مصر أن يعطوا الجزية إذا اجتمعوا على هذا الصلح و انتهت زيادة نهرهم خمسين ألف ألف و عليهم ممن جنى نصرتهم فان أبي أحد منهم أن يجيب رفع عنهم من الجزاء بقدرهم، و ذمتنا ممن أبي بريئة و إن نقص نهرهم من غايته إذا انتهى رفع عنهم بقدر ذلک، و من دخل في صلحهم من الروم و النوبة فله مثل مالهم و عليه مثل ما عليهم، و من أبي و اختار الذهاب فهو آمن حتى يبلغ مأمنه او يخرج من سلطاننا و عليهم ما عليهم أثلاثاً، في ثلث جباية ثلث ما عليهم على ما في هذا الكتاب، عهدالله و ذمّته و ذمّه رسوله و ذمّه الخليفه أميرالمؤمنين و ذمم المؤمنين. و على النوبة الذين استجابوا ان يعينوا بكذا و كذا رأساً و كذا و كذا فرساً على ان لايغزوا و لا يمنعوا من تجارة صادرة و لا واردة.

شهد الزبير و عبدالله و محمد ابناه، و كتب وردان و حضر.

البته باید توجه داشت ابن اثیر از مفاد صلح نامه سخنی نمی‌گوید.

مصر بعد از فتح به دو بخش مصر علیا و مصر سفلی تقسیم شد. ابن عبدالحکم می‌نویسد: «به هنگام مرگ خلیفه دوم عمرو بن عاص امیر بخش سفلی و عبدالله بن سعد ابن أبی سرح در بخش علیا امیر بود».[۶] خلیفه سوم، عثمان به قدرت که رسید، عمرو عاص

---

۱. فتوح البلدان؛ ص ۳۵۷.

۲. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۱۹۹.

۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۱، ص ۲۴ـ۲۵.

۴. صبح الاعشى في صناعة الانشاء؛ ج ۱۳، ص ۳۲۴–۳۲۵. در این منبع به جای عبارت «و علیهم ماجنی لصوتهم» عبارت «و علیه ماجنی نصرتهم» آمده است.

۵. البدایة و النهایة؛ تحقیق علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت: ۱۴۰۸ هـ. ج ۷، ص ۱۱۲-۱۱۳.

براساس این صلح‌نامه ـ که با حضور زبیر بن عوام و عبدالله و محمد صادر شده ـ عمروعاص به رومیانِ مقیم مصر و به قبطیان، در صورت پرداخت جزیه، امان می‌دهد و چنانچه مایل به پرداخت جزیه نباشند باید از آن سرزمین بیرون روند.

۶. فتوح مصر و اخبارها؛ ص ۱۷۳. این نظر ابن عبدالحکم قابل تردید است، زیرا عمروعاص امارت تمام مصر را داشت و عبدالله پس از عمرو به امارت مصر رسید

را عزل کرد و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به ولایت مصر گماشت. در زمان همو بود که مصریان علیه او و مخدومش عثمان بن عفّان و به همراه عراقیان ستمدیده، قیام کردند. تقاضای آنان این بود که عثمان، عبدالله بن سعد را که برادر رضاعی خلیفه بود، از استانداری مصر عزل کند. عثمان با نصیحت امام علی(ع) چنین کرد[1] و محمد بن ابی بکر را به استانداری مصر انتخاب کرد؛ اما با حیله مروان دوباره حکم استاندار سابق را تأیید و فرمان قتل محمد بن ابی بکر را صادر کرد. مصریان که از وساطت حضرت علی راضی به مصر بازمی‌گشتند، دوباره و با قیادت محمد، خانه عثمان را محاصره کرده، خلیفه را در سیزدهم ذیحجه سال ۳۵ کشتند.

طبری[2] و مقریزی[3] عامل قتل عثمان را عبدالله بن سباء (این شخصیت افسانه‌ای و ساخته سیف بن عمر تمیمی) می‌دانند. هم‌چنین رمز پیروزی سریع عبدالله بن سباء را توجه استاندار عبدالله بن سعد به شمال افریقا و جنگ با خارجیان و رومیان ذکر کرده‌اند.[4]

امیر مؤمنان ـ علیه‌السلام ـ در آغاز حرکت خود عمّال عثمان را عزل کرد؛ از جمله عبدالله بن سعد را از مصر عزل و به جای او، قیس بن سعد بن عباده انصاری را منصوب کرد.[5]

جز مسلمة بن مخلد انصاری[6] که پس از فتح مصر مقیم آنجا و خونخواه عثمان بود و یزید بن حارث کنانی[7] و یارانش که در خِرْبِتا[8] مقیم بودند، بقیه مردم مصر که از کشته شدن عثمان خشنود بودند، با فرستادهٔ امیر مؤمنان بیعت کردند[9] ولی پس از دوره‌ای کوتاه،

---

۱. البته مروان بن حکم رأی عثمان را زد و بعد از این ماجرا امام علی (ع) با خود عهد کرد که دیگر درباره عثمان وساطت نکند. ر.ک: محمدباقر بهبودی؛ سیرهٔ علوی: تهران، ۱۳۶۸ش. ص ۶۵.

۲. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۳۹۸.

۳. خطط؛ ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵.

۴. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۳۰۷، ولاة مصر؛ ص ۳۶.

۵. تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۴۶۲.

۶. مسلمة بن مخلد بن صامت انصاری از همراهان معاویه در جنگ صفّین بود و از جانب او در سال ۴۷ هجری به امارت مصر و سپس مغرب رسید. او اولین کسی است که مناره را برای اذان در مساجد بنیان ریخت. زرکلی. اعلام؛ ج ۷، ص ۲۲۴.

۷. او از بنی شسان بود که به دست امام علی بن أبی طالب اسلام آورد و به هنگام امارت وی و در جنگ با خوارج در سال ۶۸ق. کشته شد. همان؛ ج ۸، ص ۱۸۰.

۸. در زمان یاقوت ویران و بنا به گزارش او در حوالی اسکندریه بوده است.

۹. سیرهٔ علوی؛ ص ۱۷۸.

با امویان درگیر شدند و مصر در سال ۳۸ق. به دست امویان افتاد.

ابتدا عمرو عاص و پس از او به ترتیب، عتبة بن ابی سفیان در ۴۳ق. عقبة بن عامر در ۴۴ق. و مسلمه بن مخلَد در ۴۹ ق. امور مصر را بر عهده داشتند[1] تا آن‌که سعید بن یزید در ۶۲ق. والی مصر شد. در عصر او خوارج مصر به همراهی گروهی از غیر خوارج با عبدالله بن زبیر بیعت کردند و ابن زبیر نیز عبدالرحمن بن جَحْدم فهری را به مصر فرستاد و او بر امیر اموی (سعید) غلبه کرد و قریب یک‌سال در حوزهٔ قدرت ابن زبیر بود.

مروان حکم پس از تثبیت اوضاع شام به مصر آمد و پس از جنگ شدید با زبیریان با وساطت مصریان، مصالحه کرد و دوباره آن دیار، تابع دولت اموی شد.

مصر تا پایان دوران اموی، بجز قیام مجدد خوارج در عصر ولید بن عبدالملک بحرانی شدید نداشت. در آن زمان، قُرة بن شریک عبسی،[2] استاندار مصر بود که ستم و خیانت او بر مردم شهره بود.[3] در همین دوران افزایش قیمت‌ها و بحران اقتصادی شدت گرفت و این بحران که در امارت عبدالله بن عبدالملک بن مروان در مصر بود، اولین گرفتاری اقتصادی مسلمانان مصر ذکر شده است.[4]

آغاز دعوت بنی عباس در مصر

آغاز دعوت بنی عباس در مصر را دقیقاً نمی‌دانیم. ابن تغری بردی در خبری آورده که در روزگار هشام بن عبدالملک، استاندار مصر، عبدالرحمن بن خالد (۱۱۷-۱۱۹ق.) داعیان بنی عباس را تکریم کرد و با آن‌ها هماهنگ شد. هشام چون این خبر شنید، عبدالرحمن را عزل کرد.[5] بحران ضد اموی در عصر خلافت مروان حمار (۱۲۷-۱۳۲ق.) شدت گرفت و نزاع قیسی‌ها و یمنی‌ها نمایان شد. مروان در ابتدای کار خود، حفص بن ولید حضرمی را که از اعراب یمنی (جنوب) بود، عزل کرد و خواهان بیعت مصریان با حنظلة بن صفوان کلبی که از افریقیه به مصر آمده بود، شد. اما مصریان عصیان کرده، دوباره حفص را به ولایت برداشتند. خلیفه اموی که درمانده بود، حوثرة بن سُهیل باهلی را با سپاه سنگین

---

۱. ولاة مصر؛ ص ۵۷-۶۳.

۲. همان؛ ص ۸۴.

۳. سیوطی؛ تاریخ الخلفاء (بیروت: دارالفکر) ص ۲۰۸.

۴. مقریزی؛ اغاثة الامة بکشف الغمة (بیروت: مؤسسة ناصر للثقافة، ۱۹۸ م.) ص ۴۷ و نیز ر.ک: ولاة مصر؛ ص ۸۰.

۵. النجوم الزاهرة؛ ج ۱، ص ۲۷۸.

روانه مصر کرد و او بر تثبیت اوضاع، توانا شد.

مروان پس از آن‌که در معرکه زاب با بنی عباس، مغلوب شد و در شوال ۱۳۲ق. به مصر آمد، متوجه شد برخی مناطق مصر مانند اسکندریه، صعید و اسوان دعوت عباسیان را پذیرفته‌اند. مروان از فرو نشاندن قیام مردم علیه خود عاجز ماند تا در نهایت با رسیدن سپاه عباسی به حدود مصر، مروان فسطاط را که آخرین سنگر مهم بود سوزاند، و پس از دو ماه از ورود خود به مصر در ذیحجه همان سال در نزدیکی جیزه[1] به دست صالح بن‌علی عباسی کشته[2] و سیطره امویان از مصر برچیده شد.

ماندگاران اموی بعد از قتل مروان

کشتن مروان حمار پایان مقاومت امویان نبود. در روزگار خلیفه عباسی، مهدی و به وقت استانداری ابراهیم بن صالح در مصر، دحیة بن مصعب بن اصبغ از نوادگان عبدالعزیز بن مروان در صعید به پا خاست و استاندار عباسی مسامحه کرد. کار او بالا گرفت در نتیجه خلیفه، نماینده خود را در سال ۱۶۷ق. عزل کرد. و موسی‌بن مصعب بن ربیع خَثْعمی را به جای او گماشت. این امیر عباسی نیز موفق نشد، تا این‌که در اوج شورش دحیه، ابراهیم بن صالح، در واپسین روزهای خلافت مهدی دوباره به استانداری منصوب شد و در سال ۱۶۹ق. شورشگر اموی را کشت.[3]

پس از قتل دحیه، از سوی امویان خطری مصر را تهدید نمی‌کرد. اما صاحبان حقیقی خلافت یعنی علویان، از همان آغازِ روی کار آمدنِ فرزندان عباس، نهضت مقدس خود را آغاز کردند.

نهضت‌های شیعه این دوره

مقریزی می‌نویسد: فلما كان في امارة حميد بن قحطبة على مصر من قبل ابي جعفر المنصور قدم الى مصر على بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسين بن عى بن ابى طالب داعية لابيه و عمه ... و بايع كثير منعم لعلي بن محمد بن عبدالله و هو اوّل علوي قدم مصر ....[4]

---

۱. اطراف قاهره کنونی و نزدیک اهرام

۲. اطراف قاهره کنونی و نزدیک اهرام.

۳. همان؛ ج ۲، ص ۴۹-۵۵.

۴. خطط؛ ج ۲، ص ۳۳۸. یعنی زمانی که حمید بن قحطبه از جانب منصور، والی مصر بود علی بن محمد بن... برای

حضور تشیّع در مصر از آغاز فتح و با توجه به شرکت بعضی از موالی اهل بیت«ع» در فتوحات، مانند مقداد بن اسود، ابوذر، ابوایوب انصاری دیده می‌شود و عمار یاسر نیز در زمان عثمان به مصر آمده بود. اما ـ همان گونه که مقریزی نوشته ـ اولین قیام شیعه ضددولتی در عصر عباسیان در مصر، حرکت علی بن محمد، فرزند نفس زکیه بود که مردم را به اهداف پدر و عم خویش دعوت کرد.

«قاسم بن ابراهیم، یکی از شورشیان علوی، در زمان معتصم مورد تعقیب و حمله قرار گرفت و در سال ۲۲۰ هجری به مصر پناه برد. او می‌گوید: همهٔ راه‌ها را به روی قاسم بستند و سخت در جست و جوی او بودند، ما با او در قسمت عقب دکان یک کفاش مخفی شده بودیم، ناگهان صدایی شنیدیم که می‌گفت: خون هر کس که قاسم بن ابراهیم را پناه دهد و خون هر کس که جای او را بداند و نشان ندهد، مباح است. اما کسی که جای او را نشان دهد جایزه او هزار دینار پول نقد است به علاوه پوشاک و سلاح و چیزهای دیگر ... ولی مرد کفاش همچنان ساکت بود و در حالی که ندا را می‌شنید، به کار خود اشتغال داشت و صدا برنمی‌آورد. اندکی بعد که به نزد ما آمد، بدو گفتیم: نترسیدی؟ جواب داد: هدف من این بود که فرزندان رسول خدا را از آسیب حفاظت نمایم و بدین سبب، جدش پیغمبر خدا را خشنود سازم و چون به آرزوی خود رسیدم، اگر گوش‌هایم را نیز قیچی کنند، دیگر برای من اهمیتی نخواهد داشت، در این صورت چرا از آن‌ها بترسم».[1]

در دوران متوکل عباسی که به قول ابن‌اثیر مال و جان هر کسی را که حب علی و خاندان او ـ علیهم السلام ـ را در دل داشت به خطر می‌انداخت و بر او رحم نمی‌کرد،[2] آن طور با شیعیان مصر رفتار می‌کرد که مرحوم مظفر از زبان مقریزی گزارش کرده است:

«متوکل به والی خود در مصر نامه نوشت که آل ابی طالب را از مصر اخراج کند و به عراق بفرستد. امیر مصر (اسحاق بن یحیی خُتَلی) آنان را در دهم رجب سال ۲۳۶ هـ. ق. از آنجا بیرون راند. آنان وارد عراق شدند؛ لکن آن‌ها را از عراق به سوی مدینه، در شوال همان سال اخراج کردند. و هر کسی که در مصر به مذهب علی و خاندان او ـ علیهم

دعوت مردم به سوی پدر و عمویش به مصر آمد. جمع کثیری با او ـ که اولین علوی داخل شده به مصر بود ـ بیعت کردند.

۱. سید محسن امین؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ترجمه کمال موسوی (تهران: اسلامیه، ۱۳۴۵ ش) ص ۳۵۸. نقل از دکتر صادق آئینه‌وند؛ قیامهای شیعه در تاریخ اسلام (تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷ ش) ص ۲۰.

۲. الکامل؛ ج ۴، ص ۳۱۸.

السلام ـ پایبند بود، در استتار و اختفا به سر می‌برد. حتی امیر مصر که یکی از سربازان را دربارهٔ کاری زیر ضرب تازیانه و تنبیه بدنی قرار داد، وی امیر را به حق حسن و حسین ـ علیهما السلام ـ سوگند می‌داد که او را مورد عفو قرار دهد، امیر دستور داد سی تازیانه دیگر بر بدن او وارد سازند. پیک و قاصد، این جریان را برای متوکل گزارش کرد. پس از آن نامه‌ای از سوی متوکل به امیر مصر رسید که در آن به وی دستور داد بر این سرباز علوی صد تازیانه دیگر وارد سازند. امیر نیز طبق دستور عمل کرد، و او را نیز مانند سایرین به عراق روانه ساخت. والی مصر پس از این رویداد در جست و جوی شیعیان مصر برآمد، و پس از یافتن آن‌ها دستور می‌داد آنان را به سوی عراق روانه سازند. والی مصر را بر مردی مطلع ساختند که نام او محمد بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن ابی طالب بود، و برای والی گزارش نمودند که برای وی در مصر بیعت گرفتند. دستور داد مکانی را که در آن با او بیعت کردند به آتش کشیدند و خود او را دستگیر کردند، و عده‌ای را که با او بیعت کرده بودند تازیانه زدند و این مرد علوی و جمعی از آل ابی‌طالب را به عراق اخراج کردند».[1]

در همین دوران و در زمان ولایت یزید بن عبدالله ترکی،[2] بنا به دستور متوکل، علویان و شیعیان از مصر به عراق تبعید می‌شدند. از جمله، علوی معروف ابوحذری و یارانش در رمضان ۲۴۸ اخراج شدند و در رمضان ۲۵۰ شش نفر از علویان و در رجب ۲۵۱ق. هشت تن از بزرگان علوی[3] که ظاهراً یکی از آنان محمد بن فرج از اصحاب امام هادی در مصر است که مدت هشت سال در زندان عراق ماند.[4]

کندی می‌نویسد: چون منتصر بر تخت نشست و یزید بن عبدالله را ابقا کرد، به او نوشت: هیچ علوی نباید پیشه‌ای را قبول کند، و بر اسبی سوار شود، و از فسطاط به اطراف آن سفر کند، و بیش از یک عبد برای خود اتخاذ نماید. اگر میان مردم و یکی از علویان نزاعی درگرفت سخن خصم طالبی پذیرفته شود و از او دلیل و بینه مطالبه نشود.[5]

---

۱. محمدحسین مظفر؛ تاریخ شیعه ترجمه و نگارش سید محمدباقر حجتی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش) ص ۲۶۳.

۲. یزید بن عبدالله بن دینار از والیان ترک بنی‌عباس بود که در سال ۲۴۲ و در عصر متوکل، به امارت مصر رسید و ده سال بر آن دیار حکومت کرد.

۳. ولاة مصر؛ ص ۲۲۹-۲۳۰.

۴. ولاة مصر؛ ص ۲۲۹-۲۳۰.

۵. ولاة مصر؛ ص ۲۳۰.

اندکی قبل از تأسیس اولین دولت مستقل یعنی بنی طولون و در دوران ستم معتزی، عبدالله بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن عمی بن حسین بن علی (ع) که به او ابن اَرْقَط می‌گفتند، همراه با جابر بن ولید مَدْلَجی[۱] در شهر اسکندریه به پا خاست. این علوی، فرماندهی سپاه را در جنگ علیه امیر مصر (یزید بن عبدالله ترکی) بر عهده داشت. در جنگ با امیر مصر، اسیر و در سال بعد به عراق تبعید شد. اگرچه ابن ارقط از دست دشمن گریخت اما دوباره در سال ۲۵۵ دستگیر و به عراق تبعید شد.[۲]

ترکان مشرقی در مصر

هر چند دولت عباسی، از آغاز عصر منصور، ترکان را به کار گمارده بود ولی به علت برتری دو عنصر فارس و عرب، به آن‌ها اهمیتی داده نمی‌شد؛ تا معتصم بر سر کار آمد و به دلایل چندی ترکان را که یا از اسیران بودند یا غلامان تقدیمی، به خلفا برتری داد: اولاً: مادر معتصم به نام (مارده) زنی ترک از سرزمین سُغد بود و در خلیفه نفوذ داشت. ثانیاً: همراهی فارسیان با مأمون در جنگ او با برادرش امین، اعتماد معتصم را سلب کرده بود. ثالثاً: قوت جنگ‌جویی ترک‌ها او را واداشت تا اعظم سپاهیان خود را از ماوراءالنهر برگزیند. علاوه بر امور لشکری در کارهای دیوانی نیز ترکان را بر اعراب برتری داد. در همان اول خلافتش (۲۱۸ق.) به کیدر بن نصر سُغدی، والی مصر، امر کرد تا عربها را از دیوان مصر عزل کند.[۳]

به همین دلیل، یحیی بن وزیر جروی اعتراض کرد و گفت: هذا امر لا یقوم فینا افضل منه، لانا منعنا حقنا و فیئنا. پانصد مرد عرب از لخم و جدام با او همراه شدند و در «تنیس»[۴] با والی عباسیان جنگید.[۵] مقریزی می‌نویسد: فانقرضت دولة العرب من مصر، و صار جندُها العجم و الموالي، من عهد المعتصم الی ان ولّیَ الامیر ابوالعباس احمد ابن طولون مِصْرَ فَاسْتَکْثَرَ من العبید.[۶]

---

۱. وی از کنانه بود. ر.ک: تاریخ یعقوبی؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ش) ج ۲، ص ۵۳۳.
۲. خطط؛ ج ۲، ص ۳۳۹.
۳. ولاة مصر؛ ص ۲۱۷.
۴. تنیس از جزایر مصر است نزدیک دمیاط
۵. ولاة مصر؛ ص ۲۱۷ـ۲۱۸.
۶. خطط؛ ج ۱، ص ۱۶۸.

کیان عربی در مصر منقرض شد و سپاه مصر از عجم و موالی شدند و از عصر معتصم تا استانداری احمد بن طولون بردگان در مصر (در دولت مصر) زیاد شدند.

طولون یکی از غلامان ترک بود که حاکم بخارا در سال ۲۰۰ق. به رسم هدیه برای مأمون فرستاد. او در بغداد به مرتبه فرماندهی سپاه رسید. پسرش احمد بن طولون که مؤسس اولین دولت ترک در مصر است، در شهر سامرا و در سال ۲۲۰ق. زاده شد. مادرش بعد از مرگ طولون با امیر بایکبال،[۱] والی مصر در زمان متوکل، ازدواج کرد[۲] و بدین ترتیب احمد به مصر راه پیدا کرد.

احمد در سال ۲۵۴ والی مصر شد، و بلافاصله اعلام استقلال کرد و چون در این روزگار خلیفه وقت به شورش زنگیان سرگرم بود، احمد بن طولون فرصت را مغتنم شمرد و سیطره خود را به شام و شمال افریقا کشانید.

احمد بن طولون ضمن حفظ استقلال خود، در خطبه جمعه خلیفه را یاد می‌کرد و به نام مخدومِ خود سکه ضرب می‌کرد. پیوند و همدلی او با خلافت بغداد، نشان‌دهندهٔ ادامه سیاست‌های پیشین نسبت به عَلَویان بود.

«در همین سال (۲۵۶) احمد بن طولون، طالبیان را از مصر به مدینه بیرون راند و کسی همراهشان فرستاد تا آنان را برساند و بیرون رفتنشان در جمادی‌الاخر بود و مردی از اولاد عباس بن علی، تخلف ورزید و خواست به مغرب روی نهد که احمد ابن طولون او را گرفت و صد و پنجاه تازیانه زد و او را در فسطاط گرداند».[۳]

یکی از قیام‌های شیعه در دوره طولونیان، خروج احمد بن محمد بن عبدالله بن‌طباطبا معروف به بغاالاصغر، میان اسکندریه و برقه در سل ۲۵۵ق. بود. او در منطقه صعید به دست ابن طولون شهید شد و سر بریده‌اش به فسطاط آورده شد.[۴]

مرحوم مظفر در تاریخ شیعهٔ خود به نقل از مقریزی و ابن‌اثیر، از خروج طالبی دیگری در صعید به نام ابن صوفی علوی یاد می‌کند و می‌نویسد:[۵]

«ابن صوفی علوی»، ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد ابن عمر بن

---

۱. بایکباک و بابکباک نیز ضبط شده است.

۲. ابن خلدون نقل می‌کند بایکبال دایی احمد بوده است. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۲، ص ۴۵۷.

۳. تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۵۴۴.

۴. تاریخ شیعه؛ ص ۲۶۶، به نقل از خطط مقریزی؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

۵. همان؛ ص ۲۶۶-۲۶۷.

علی ابن ابی طالب ـ علیهما السلام ـ که در «صعید» خروج کرد و در ذیقعدهٔ سال ۲۵۵ق. وارد «آسنا» شد. ابن طولون سپاهی به سوی او فرستاد، ولی ابن صوفی این سپاه را شکست داد و بر آن پیروز گشت. آن گاه ابن طولون سپاه دیگری به سوی او گسیل داشت و پس از درگیری و جنگ، ابن صوفی دچار هزیمت و شکست شد و هر چه با خود داشت رها کرد و نفراتش تقلیل یافتند. لذا ابن صوفی دو سال در «الواح» اقامت گزید، سپس در محرم سال ۲۵۹ هـ. ق به «اُشمونین» رفت و به سوی «اسوان» روی نهاد تا با ابوعبدالرحمن عمری نبرد کند. عمری بر او و تمام سپاهیانش پیروز شد و کشتار عظیمی از سپاهیان ابن صوفی به راه انداخت. ابن صوفی به «اسوان» رفت و ابن طولون عده‌ای را به سوی او گسیل داشت، و کار ابن صوفی در رابطه با یارانش به نابسامانی کشید، لذا یارانش را ترک گفت و به سوی «عیذاب» رهسپار گشت و بر کشتی سوار شد و به سوی مکه روی نهاد که در مکه وی را دستگیر کردند و به حضور ابن طولون آوردند. ابن طولون او را زندانی کرد، سپس او را از زندان آزاد ساخت. سرانجام ابن صوفی راهی مدینه شد و در آنجا از دنیا رفت.

مدتی بعد از این دو قیام طالبی، احمد بن ابراهیم بن عبدالله بن طباطبا معروف به بغاالاکبر و از نوادگان امام حسن مجتبی(ع) در همان منطقه قیام کرد و با ارجون ترکی والی مصر جنگ کرد.[۱]

مؤسس دولت طولونیان به تقویت ارتش و بنیه نظامی حکومت توجه شایانی داشت و این علاوه بر جنگ با دولت‌های همجوار و سرکوب قیام‌های مخالفان بود. گستردگی نیروی نظامی، او را برانگیخت تا شهر قطائع[۲] را میان فسطاط و کوه مقطم بنا کند و هر قطعه‌ای از شهر را به نظامیان یک ملیت اختصاص دهد.[۳]

در آن روزگار میان معتمد عباسی و برادرش موفق نزاع بود. معتمد برای فرار از استبداد موفق، قصد مصر کرد. ابن طولون نیز خرسند از این سفر از او دعوت کرد، چون وجود خلیفه وقت در مصر تحکیم حکومت طولونی را در پی داشت و به‌علاوه ارسال مالیات سالانه به دارالخلافه دیگر ضرورتی نداشت و این ذخیره بزرگی برای دولت مصر بود. معتمد در خفا آماده حرکت به مصر شد، اما موفق که متوجه شده بود، از کارگزار خود

---

۱. همان؛ ص ۲۶۶.
۲. در محل قلعه امروزین قاهره قرار داشته است.
۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۱۴-۱۷.

در موصل، ممانعت ادامه مسیر معتمد را تقاضا کرد و بدین ترتیب این حرکت متوقف شد. حمایت ابن طولون از معتمد، خشم موفق را برانگیخت، ولی چون با زنگیان در جنگ بود، نتوانست او را سیاست کند.

در بیان صفات شخصی مؤسس دولت طولونی باید نظر مورخ معاصر مصری را پذیرفت: کان حاکماً مستبداً مستنیراً، اتصف بالقسوة و المیل الی سفک الدماء لتوطید ملکه.[1]

ابن طولون پس از پانزده سال حکومت جابرانه درگذشت و پسرش ابوالجیش خمارویه بر تخت نشست. درباره ناپرهیزگاری او، قاضی تَنّوحی می‌نویسد: ان اباالجیش کان یشرب، اذا قعد للشرب، اربعین رطلاً من نبیذ المصر المعروف بالشیروی،[2] برای تحکیم روابط سیاسی ترکان با بغداد، دخترش قطرالندی را به همسری معتضد عباسی در آورد و او را با جهازی که لم‌یر مثله و لایسمع به[3] به سوی بغداد روانه کرد. این امیر ترک که شمس‌الدین یونینی صاحب مرآة‌الزمان کثیر الفساد بالخدم[4] وصفش کرده است، در ۲۸۲ق. به دست کنیزکانش کشته شد.[5] با جلوس فرزندش ابوالعساکر جیش بن خارویه، سستی در دولت طولونی فزون گرفته، این ضعف و سستی در برخورد با قرامطه شام در سال ۲۹۰ق. به شدت نمایان شد و خلیفه عباسی مصمم شد تا مصر را از ولایت طولونی خارج کند و بدین ترتیب از سال ۲۹۳ تا ۳۲۳ (زمان ظهور اخشیدیان) مصر، تابع بغداد بود.

در این دوران به سبب آشفتگی سیاسی در حوزه خلافت، مصر نیز نابسامان بود. همزمان با این نابسامانی، غلامی ترک به نام محمد بن طُغج و ملقب به اخشید[6] سر برآورد. جدّ او از خادمان معتصم و نام فرزندانش واثق و متوکل بود. پدر طُغج از نظامیان احمدبن طولون بود. در سال‌های اولیه سده چهارم هجری قمری که مصر مضطرب بود و محمدبن‌علی ماذرائی صاحب خراج مصر بر مردم ستم می‌کرد، الراضی باالله، محمد بن

---

۱. او حاکم مستبد و قسی‌القلب بود و برای تحکیم سلطه‌اش به خونریزی تمایل داشت. احمد مختار العبادي؛ في التاريخ العباسي و الفاطمي (اسكندريه، مؤسسة شباب الجامعية، ۹۸۲ م) ص ۱۳۵.

۲. ابوالجیش شراب می‌نوشید و زمانی که به میگساری می‌نشست، چهل رطل شراب مصر که معروف به شیروی بود می‌نوشید. نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة؛ تحقيق عبود‌الشالجی، ۱۳۹۱ هـ، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۶۲.

۴. همان؛ ص ۶۳.

۵. في التاريخ العباسي والفاطمي؛ ص ۱۳۸.

۶. به معنای پیشانی سفید و از القاب شاهان فرغانه در ماوراءالنهر بود.

طُغج را به استانداری مصر منسوب و به او لقب اخشید اعطا کرد.[۱]

اخشیدیان نیز همانند سلف خود، بنی طولون با شیعیان عداوت وکینه داشتند. در آن روزگار به علت فعالیت دولت نوپای فاطمی در مغرب، شیعه در مصر قوت می‌گرفت. به‌علاوه نزاع مستمر ترکان با دولت شیعی حلب (حمدانیان) کینه و عداوت علیه شیعیان مصر را افزایش می‌داد.

کافور اخشیدی علی‌رغم تعصب و عداوتی که با شیعه داشت، به سبب فزونی شمار شیعیان و قدرت آن‌ها در مصر، ناگزیر به سازش با آن‌ها شد و از فرجام توطئه علیه آن‌ها بیمناک بود.[۲]

اخشیدیان همچون بسیاری از دولت‌های کوچکِ نوظهور، در اسراف اموال عمومی مردم مصر مشهور بودند. نوشته‌اند که در آشپزخانهٔ سردودمان اخشیدی صدها گوسفند و پرنده ذبح می‌شد و آن‌چنان دولتمردان اخشیدی در ناز و سرور غرق بودند که وقتی در مصر زلزله شد، شاعری به کافور گفت:

ما زلزلت مصر من خطب الَمّ بها　　　　لکنّها رقصت في عهدکم طربا

مصر از حادثه‌ای که بر او وارد آمد نلرزید، بلکه از طرب و شادی به دوران شما به رقص آمد.[۳]

از مصائبی که در جامعه مصر در عصر اخشدیان پدید آمد، گرانی و تورم سال ۳۵۲ق. بود که نه سال ادامه داشت. مقریزی می‌نویسد: به علت کاهش آب نیل نرخ‌ها سه برابر افزایش یافت، نان نایاب شد، مردم مضطرب شدند، فتنه و آشوب حاصل از گرانی و بی‌تدبیری دولت ترکان فزونی یافت.[۴]

همین مورخ در ادامه می‌نویسد: و کثر الموت حتی عجز الناس عن تکفین الاموات و دفنهم، فکان من مات یطرح في النیل؛[۵] مرگ و میر زیاد شد به حدی که مردم از کفن و دفن مردگان عاجز بودند، مردگان را درون رودخانه نیل می‌انداختند.» این وضعیت تا ورود فاطمیان به مصر ادامه داشت. کافور غلام حبشی اخشید که از دولتمردان ترک به شمار

---

۱. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۲۳۷.
۲. محمدحسین مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص ۲۶۹.
۳. فیلیپ حتّی؛ تاریخ عرب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ ش) ص ۵۸۶.
۴. اغاثة الامة؛ ص ۴۸-۴۹.
۵. همان؛ ص ۴۹.

می‌آمد، اگرچه رسماً به مدت دو سال با تأیید بغداد، امیری مصر را داشت[1] اما از سال ۳۳۴ق. که اخشید مرد و پسرش اَنوَجور و سپس علی بن اخشید به حکومت رسیدند، به علت کم‌سنی و بی‌تجربگی آن دو، کارگزارِ اصلی مصر همان غلام حبشی بود.

کافور با حمدانی‌ها و قرمطی‌ها از سوی شام و با امیران نوبه از طرف جنوب در جنگ بود. جنگ با حمدانی‌ها با معاهده صلح پایان گرفت و بر اساس آن، شمال شام در دست حمدانی‌ها ماند و جنوب به اخشیدیان سپرده شد. کافور در جنگ با امیران نوبه آن‌ها را مجبور کرد تا تسلیم شوند و سالانه جزیه و غلام به مصر بفرستند. این امر باعث شد تا سپاهیان سیاه افریقا در ارتش اخشید وارد شوند.

آخرین امیر اخشیدی ابوالفوارس احمد بن علی، نوه اخشید بود که مدت پانزده ماه بر مصر حکومت کرد. او که نوجوانی بیش نبود، تدبیر امور را به حسن بن عبیدالله، پسر عم پدرش، که صاحب رمله بود واگذاشت.[2]

حسن بن عبیدالله در دورهٔ کوتاه حکومتش بر مصر، در حق مصریان بدی کرد.[3] بساط ترکان با آمدن جوهر سیسیلی به مصر برچیده شد و از آن زمان این سرزمین شاهد حکومت قدرتمند و درخشان فاطمیان است.

فاطمیان در مصر

از سال‌های اول حکومت در شمال افریقا، فاطمیان بر فتح مصر عزم داشتند. عبیدالله المهدی در سال‌های ۳۰۱ و ۳۰۷ق. دست به چنین کاری زد اما ناکام ماند. فرزندش، القائم بامرالله، نیز در ۳۲۳ق. طرفی نبست.[4]

خلفای فاطمی از همان آغاز قصد داشتند مشرق اسلامی را به حوزه خود ملحق کنند.[5] گفتگوی المعزلدین الله در مصر با یکی از سفیران بیزانس که مقریزی آن را از قول

---

۱. از ۳۵۵ تا ۳۵۷ق.

۲. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۲۱-۲۲.

۳. همان؛ ص ۲۳.

۴. ایمن فواد سید؛ الدولة الفاطمية في مصر؛ الدار المصرية اللبنانية قاهره، ۱۴۱۳ هـ، ص ۵۸. در این مورد ر.ک: تاریخ طبری؛ قاضی نعمان؛ افتتاح الدعوة؛ ص ۳۲۶ ـ ابن اثیر؛ الکامل؛ ج ۸، ص ۸۴، ۸۹، ۱۱۳. ابن عذاری؛ البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۲. ابن خلدون، تاریخ؛ ج ۴، ص ۳۸-۴۰. مقریزی؛ خطط؛ ج ۱، ص ۱۷۴، ۳۲۷.

۵. قاضی نعمان؛ المجالس و المسايرات؛ تحقيق محمد يعلاوی، ابراهيم شَبّوح و حبيب الفقي (تونس: الجامعة التونسية، ۱۹۷۸م) ص ۴۷۵.

ابن‌اثیر آورده، نظر مذکور را تأیید می‌کند. این سفیر گاهی با المعز دیدار می‌کرد. در یکی از دیدارها خلیفه فاطمی به او گفت:

اتذکر اذاتیتني رسولاً و انا بالمهدیه، فقلت لک: لتدخلن علي و انا بمصر مالکاً لها؟ آیا مرا به هنگامی که بر مهدیه به عنوان سفیر آمدی، به یاد می‌آوری که به تو گفتم در مصر بر من وارد خواهی شد در حالی که من مالک آنجا هستم.

قال: نعم، سفیر گفت: بلی.

قال: و انا اقول لک لتدخلن عليّ ببغداد و انا خلیفه. خلیفه گفت: و اینک به تو می‌گویم در بغداد بر من به عنوان خلیفه وارد خواهی شد».[1]

دربارهٔ اوضاع آشفته اجتماعی مصر در اواخر عصر اخشیدیان، مورخان متفقند، اما ابن تغری بردی، علت آشفتگی مصر را ورود داعیان فاطمی به مصر می‌داند و می‌نویسد: واضطربت امور الدیار المصریة والاسکندریة بسبب المغاربه اعوان الخلفاء الفاطمیین الواردین الیها من المغرب.[2] این عبارت النجوم الزاهرة، این سؤال را بر می‌انگیزد که این داعیان، جز تبلیغات اسماعیلی چه فعالیتی داشته‌اند که سبب آشفتگی اجتماعی و بحران اقتصادی شده است و در ادامه، ابن تغری بردی به آن اشاره می‌کند. از اسناد آن روزگار سه دینار فاطمی کشف شده است که در سال‌های ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۳ق. و قبل از ورود فاطمیان در مصر ضرب شده و بین کسانی که دعوت فاطمیان را می‌پذیرفتند، توزیع شده است.

از طرف دیگر ابن‌اثیر و ابن ایبک در گزارشی آورده‌اند که خلیفه المعز، صدهزار دینار به ابن جراح طائی بخشید تا با قرامطه مخالفت کند. مصری‌ها برای افزایش این مقدار، خود به ضرب سکه‌های مشابه اقدام کردند. این سکه‌ها از جنس برنج یا رویهٔ طلا بود.[3]

داعیان فاطمی در اواخر عصر اخشیدی، فعالیت خود را در مصر گسترش دادند و بسیاری از مصریان به آیین آن‌ها گرایش پیدا کردند.[4] بعد از مرگ کافور اخشیدی، وزیر

---

۱. اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء، تحقیق جمال الدین شیال (قاهره، ۱۳۸۷ق.) ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. اوضاع مصر و اسکندریه به علت یاران مغربی خلفای فاطمی دگرگون و نابسامان شد. النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۳۲۶.

۳. الکامل في التاریخ، دار صادر، بیروت: ۱۹۶۵ـ۱۹۶۷، ج ۸، ص ۶۳۸ـ۶۳۹.

کنزالدرر و جامع الغرر (ج ۶ معروف به الدرة المضیئة في اخبار الدولة الفاطمیة)، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاهره ۱۹۶۱، ص ۱۵۹.

۴. اتعاظ الحنفاء، ج ۱، ص ۱۰۲.

جعفر بن فرات عهده‌دار امور شد. در همین ایام با کاهش آب نیل و گرانی اجناس[۱] عده‌ای از مصریان با ارسال نامه‌ای به افریقیه از المعز فاطمی دعوت کردند تا به مصر بیاید و بر آن سرزمین حکومت کند. برخی از محققان معاصر عرب معتقدند لشکرکشی فاطمیان به مصر علت دیگری داشته است:

۱. فرار از دشمنی و تعصب سنّیان کینه‌توز قیروان که به فاطمیان و شیعیان سخت می‌گرفتند.[۲]

۲. مقابله با فرقه قرامطه در شام که طغیان آن‌ها موجب قتل جعفر بن فلاح کُتامی فرمانده فاطمی شده بود.[۳]

به نظر نگارنده انگیزه هجوم فاطمیان به مصر، مهم‌تر از دو عامل مذکور است و اگر این هجوم تا سال ۳۵۸ق. محقق نشد، نگرانی خلیفه فاطمی از توطئه‌های امویان اندلس، درگیری‌ها و آشوب‌های داخلی قبایل زُناته و مهم‌تر از آن دو تحرکات ناوگان روم در آب‌های شمال افریقا بود.

حملات فاطمیان به مصر

۱. در سال ۳۰۱ق. ابوالقاسم، ولیعهد فاطمیان و فرزند عبیدالله، به مصر حمله کرد[۴] و اسکندریه، فیوم و بخش‌هایی از صعید مصر را فتح کرد اما نهایتاً با ورود موس خادم، فرمانده ترک عباسی به مصر، سپاه فاطمی عقب نشست.

۲. در سال بعد، حباسة بن یوسف کتامی به مصر رفت. این بار نیز مونس او را شکست داد و سردار فاطمی چون ناکام به مغرب بازگشت، خلیفه او را کشت.[۵]

۳. در سال ۳۰۶ خلیفه فاطمی، سپاهی بزرگ به فرماندهی ولیعهدش، ابوالقاسم، در مصر فرستاد.[۶] فاطمیان در سال ۳۰۷ بر اسکندریه غالب شدند تا مونس خادم از جانب خلیفه عباسی به مصر درآمد و دو سپاه به نبرد سختی ایستدند و در این حین میان سپاه

---

۱. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۳۲۶. اغاثةالامة؛ ص ۴۷-۴۸.

۲. حسین مونس؛ مقدمه ریاض النفوس مالکی؛ قاهره: ۱۹۵۱ م، ج ۱، ص ۱۶-۱۷.

۳. دشراوی؛ الخلافة الفاطمیة؛ ص ۲۶۶، نقل از ابن هانی اندلسی شاعر الدولةالفاطمیه، ص ۸۰

۴. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۶۸

۵. الکامل؛ ج ۵، ص ۴۹. ابن حماد حمله دوم را در سال ۳۰۶ هجری نوشته است. ر.ک: اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم؛ تحقیق جلول احمد البدوی، المؤسسة الوطنیة للکتاب، الجزائر: ۱۹۸۴ م، ص ۲۳.

۶. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۷۱. البیان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب؛ ج ۱، ص ۱۸۱

فاطمی وبا آمد و جنگ با هزیمت فاطمیان خاتمه یافت.

۴. از سال ۳۰۷ تا مرگ اولین خلیفه فاطمی، به علت بروز بحران‌های متعدد در مغرب، توان مقابله با مصریان نبود تا محمد بن طغج اخشید که در جنگ‌های قبلی مونس خادم را همراهی کرده بود، در سال‌های اول خلافت ابوالقاسم القائم بامرالله به نبرد با فاطمیان ایستاد و آن‌ها را شکست داد و خود امیر مصر شد.

۵. آخرین نبرد در سال ۳۵۸ق. واقع شد. سپاهی از قبایل بربر و اسلاو به فرماندهی جوهر سیسیلی با مال وتوشه بسیار راهی مصر شد.[۱] این سپاه بزرگ که به قول مقریزی مثل جمع عرفات کثرة وعدة[۲] همانند لشکر اسکندر[۳] به مصر درآمد و دو قرن درخشش تاریخ آن دیار را که نتیجهٔ انقلابی دینی و اجتماعی بود، نوید داد.

یقول بنی‌عبس هل فتحت مصر؟ فقل لبني العباس قد قضي الأمر[۴] جوهر سیسیلی مصر را با امان فتح کرد.[۵] این فرمانده به توصیه خلیفه فاطمی، ابتدا شهر فعلی قاهره را در شمال شرقی فسطاط بنا کرد. قاهره از شمال به باب‌النصر از جنوب به باب زویله، از شرق به باب البرقیه و باب‌المحروق و از غرب به باب سعاده تا ساحل نیل محدود است[۶] و بنای آن، دو سال به درازا کشیده.[۷] در این شهر ابتدا قصر فاطمی ـ که به نوشته مرحوم علی‌پاشا مبارک، مساحت آن هفتاد فدان[۸] بود ـ بنا شد.[۹]

سپس محله‌هایی برای اسکان قبایل و طایفه‌های همراه جوهر که غالب آن‌ها را سپاه و لشکر فاطمی تشکیل می‌داد، بنا شد. قلقشندی این محله‌ها را چنین نام می‌برد:[۱۰]

۱. محله (حارة) بهاءالدین: این محله منسوب به بهاءالدین قراقوش نایب صلاح‌الدین

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۱۳. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۳۴۵.

۲. همانند جمعیت حاجیان در روز عرفات بود. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. مقریزی می‌نویسد. «حتی قیل انه لم یطأ الارض بعد جیش الاسکندر اکثر عدداً من جیوش المعز». خطط؛ ج ۱، ص ۹۴.

۴. بنی‌عباس می‌پرسند آیا مصر [به دست فاطمیان] فتح شده است. به آنها بگو کار فتح مصر تمام شد. ابن هانی اندلسی؛ دیوان؛ تحقیق زاهدعلی، بیروت: ۱۳۲۶ هـ ص ۸۶

۵. برای آشنایی با متن امان‌نامه ر.ک: اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۷.

۶. محمد عبدالله عنان؛ مصر الاسلامیة و تاریخ الخطط المصریة؛ مکتبة الخانجی قاهره: ۱۳۸۸ هـ. ص ۲۱.

۷. همان؛ ص ۲۳.

۸. در مصر معادل یک جریب بوده است

۹. الخطط التوفیقیة؛ ج ۱، ص ۸۱ نقل از مصر الاسلامیة و تاریخ الخطط المصریة؛ ص ۲۶.

۱۰. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۳۵۲-۳۵۵

ایوبی در مصر است که قبل از آن و در دولت فاطمیان به دو محلهٔ ریحانیه و عزیزیه موسوم بوده است.

۲. محله بَرْجَوان: برجوان غلام العزیز بالله فرزند المعزو پنجمین خلیفه فاطمی است.

۳. محله زُوَیْله: بزرگ‌ترین محله قاهره و مسکن قبیله زویله بربر بود که به همراه جوهر به مصر داخل شدند.

۴. محله جودَریه: از طایفه‌ای به همین نام، منسوب به جودر غلام عبیدالله، اولین خلیفه فاطمی است.

۵. محله وزیریه: منسوب به وزیر المعزبالله، ابوالفرج یعقوب بن کِلِّس.

۶. حارةالروم: رومیانی که همراه جوهر به مصر آمدند در این محل ساکن شدند.

۷. محله باطلیه: هنگامی که المعز به مصر آمد، به مردم احسان کرد و به گروهی عطا نکرد. آنان گفتند آیا ما بر باطل هستیم و از آن پس به باطلیه معروف شدند.

۸. محله دیلم: افتکین غلام معزالدوله دیلمی زمانی که با کمک قرامطه در شام با فاطمیان می‌جنگید اسیر و به قاهره آورده شد. العزیز بالله او و یاران دیلمی‌اش را احسان کرد و در این منطقه اسکان داد.

۹. محله کُتامه: در کنار محله باطلیه و محل اسکان بربرهای کتامه بود.

۱۰. محله بَرْقیه: منزل اهل برقه که همراه جوهر به مصر آمدند.

۱۱. محله یانسیه: جماعتی از سپاهیان فاطمی منسوب به ابوالحسن یانس سیسیلی خدمتگزار العزیز بالله در این منطقه ساکن بودند.

فرمانده سیسیلی فاطمیان پس از بنای قاهره و اسکان همراهان در آن، نام عباسیان را از منابر مصر انداخت و اسم آنان را از سکه‌ها حذف کرد. دارالضرب فسطاط را بنا و سکه سرخ[1] با نام المعز ضرب کرد.[2] هم‌چنین فرمان داد تا در اذان همانند شیعه عمل کنند و عبارت حي علی خیر العمل را ذکر کنند.[3]

---

۱. منظور سکه طلایی با عیار خوب است.

۲. اتعاظ الحنفاء: ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. اتعاظ الحنفاء: ج ۱، ص ۱۲۰. النجوم الزاهرة: ج ۴، ص ۳۳. اخبار ملوک بنی‌عبید و سیرتهم: ص ۵۰.

فصل پنجم

مصر از چهارمین خلیفه تا سقوط خلافت

خلیفه فاطمی در مصر

ابوعبدالله محمد صنهاجی می‌نویسد: «المعز در ششم شعبان سال ۳۶۲ هجری به اسکندریه آمد. قاضی سرزمین مصر، نخبگان و اعیان به نزد او آمدند. المعز در روز سه‌شنبه هفتم ماه رمضان سال ۳۶۲ هجری در قصرش که فرمانده جوهر برای او ساخته بود، مستقر شد».[1]

المعز به گسترش مذهب اسماعیلی در مصر اهتمام داشت. دیدگاه‌ها و نظرهای او را قاضی نعمان بن حیّون تمیمی در جامع الازهر ارائه می‌کرد. از اقدامات دیگر او در دوره کوتاه خلافتش در مصر بنیان‌گذاری نیروی دریایی بود. کارخانه‌های کشتی‌سازی جنگی کوچک وبزرگ در قاهره و سایر بنادر مصر مانند دمیاط و اسکندریه بنا کرد و همزمان با تأسیس ناوگان دریایی عظیم خود که بعدها در عصر الحاکم بامرالله و المستنصر توسعه یافت، دیوانی برای نظارت بر امور دریایی به نام دیوان العمائر یا دیوان الجهاد اختصاص داد.[2]

المعز زمانی که در مغرب بود فرزند اوسط خود عبدالله را جانشین و ولیعهد معرفی کرد.[3] اما او پس از بازگشت از جنگ با قرامطه و در زمان حیات پدر مرد[4] و خلیفه فاطمی بر خلاف روش معهود، پسر سومش نزار را ولیعهد کرد.[5]

---

۱. اخبار ملوک بنی‌عبید وسیرتهم؛ ص ۵۳-۵۲.

۲. في التاريخ العباسي و الفاطمي؛ ص ۲۷۹.

۳. در آیین اسماعیلی، امامت از پدر به پسر ارشد و در صورت مرگ او به نوه می‌رسد. المعز پسر اکبر خود تمیم را جانشین نکرد، زیرا او مردی جدی نبود و زندگی را به شوخی گرفته بود الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۹۳.

۴. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۲۱۶. اخبار مصر ابن میسر؛ تحقیق ایمن فوادسید. المعهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية، قاهره: ۱۹۸۱ م، ص ۱۶۶

۵. ادریس عمادالدین قرشی: عیون الاخبار و فنون الآثار (السبع السادس، موسوم به اخبار الدولة الفاطمية)؛ تحقیق مصطفی غالب (بیروت: دارالاندلس، ۱۴۰۴ هـ) ص ۲۰۶.

ابومنصور نزار العزیز بالله در ۳۴۴ق. در منصوریه مغرب تولد یافت و با پدرش المعز به مصر آمد. در ۲۱ سالگی به خلافت رسید و تا سال ۳۸۶ق. بر تخت بود.

در زمان او سلطه فاطمی‌ها به اوج رسید و سرزمین‌های واقع میان اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه، یمن و حجاز و شام و حتی مناطقی از جزیره فراتیه در دست آن‌ها بود.

او نیز همانند پدر که به کمک جوهر و قاضی نعمان در ترویج عقاید اسماعیلی کوشا بود، با دستیاری وزیر خود، یعقوب بن کِلّس به نشر مذهب رسمی دولت پرداخت. یعقوب از یهودیان عراق و به تجارت مشغول بود. در سال ۳۳۴ق. به مصر رفت و به دربار کافور اخشیدی وارد شد و در این زمان مسلمان شد. گویا به علت حسادت وزیر جعفر ابن فرات[1] به او، به مغرب رفت و پس از همراهی با خلیفه فاطمی، به همراه او به مصر آمد. العزیز بالله او را به وزیر اجل ملقب کرد. این وزیر دارای آثاری در قرائت، عقاید و فقه است و رساله مشهور او به نام الرسالة الوزیریه در فقه اسماعیلی از کتب مهم فقهی فاطمیان بود که هر جمعه در جامع الازهر آن را بر مردم می‌خواند.[2] البتکین فرمانده ترک از بغداد به دمشق آمد و به مساعدت قرمطیان بر آن سرزمین غالب شد و نام خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت و به نام الطائع عباسی خطبه خواند. العزیز بالله مدت دو سال با آنان درگیر شد و دوباره نام فاطمی بر شام طنین انداخت.[3]

در دوره العزیز، برای نخستین بار مصریان سوگوار عاشورا شدند و این مراسم سال‌ها و تا پایان عصر فاطمیان ادامه داشت.[4] فرزند او الحاکم بامرالله ششمین خلیفه بود که انبوهی از نوشته‌های متناقض و جنجال برانگیز، در منابع تاریخی از خود بر جای گذاشته است.

و کانت خلافته متضاده بین شجاعة و اقدام، و جبن و احجام، و محبة للعلم و انتقام من العلماء، و میل الی الصلاح و قتل الصلحاء. و کان الغالب علیه السخاء، و ربما بَخِل بما لم یبخِل به احد قطّ.[5]

---

۱. جعفر بن فضل بن فرات (۳۰۸-۳۹۱ق) وزیر اخشدیان در عصر کافور بود. ابن طغج صاحب رمله، اموالش را مصادره و زندانی‌اش کرد؛ ولی جوهر سیسیلی به او احترام گذاشت و تا آخر عمر در مصر بود. ر.ک: زرکلی؛ الاعلام؛ ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. محمد حمدی المناوی؛ الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی؛ دارالمعارف، قاهره: ص ۱۰۶.

۳. فی التاریخ العباسی و الفاطمی؛ ص ۲۸۱

۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۱۲۶.

۵. همان؛ ص ۱۷۶

دوران خلافت او نمودار تضادها بود. تضاد میان شجاعت و بی‌باکی از یک سوی و ترس و بزدلی از سوی دیگر؛ دوستی علم و انتقام از عالمان، صلاح‌دوستی و قتل صالحان. اگرچه بیش‌ترِ اوقات سخاوتمند بود ولی گاهی آنچنان بخل می‌ورزید که همانند نداشت.

بزرگ‌ترین اتهامی که بر او وارد شده الوهیت است. ابن ایاس از شمس‌الدین یونینی صاحب مرآةالزمان نقل می‌کند: مردی معروف به درزی (محمدبن اسماعیل) که از قائلین به تناسخ بود به مصر آمد و اولوهیت حاکم را تبلیغ کرد و خلیفه او را گرامی داشت. مردم به او حمله بردند، او نیز به شام رفت و خلیفه از خوف مردم، اولوهیت خود را انکار کرد.[1] همین مورخ از قول ذهبی نیز چنین ادعایی را تأکید می‌کند.[2]

مقریزی نیز در اتعاظ الحنفاء چنین باوری دارد و معتقد است که الحاکم بامرالله با داعیان جدید اسماعیلی یعنی درزی و حسن فرغانی معروف به اخرم و حمزة بن احمد زوزنی هم‌عقیده بوده است.[3]

بدون تردید معارضه و دشمنی خلفای بغداد و حکومت‌های وابسته آن‌ها و همسویی عالمان و تاریخنگاران اهل سنت با ایشان باعث شد تا چنین تهمتی بر او وارد شود و بسیاری از منابع تاریخی آن‌ها را نقل کنند.

البته مورخانی از اهل سنت، مانند ابن‌خلدون، در عین تعصب نسبت به شیعه، انصاف کرده و چنین اتهاماتی را نادرست خوانده‌اند.[4]

مساجدی را که بر پایهٔ تقوا بنا شده بود خراب کرد ولی محافل لهو و لعب را آباد نمود. دوران حکومت الحاکم ـ همان‌طور که ابن ایاس نوشته است ـ[5] دورانی است پر از اوج و حضیض، و خشونت و تسامح.

خشونت او حتی نسبت به نزدیکان اعمال می‌شد و تاریخنگارانی چون سیوطی و ابن العبری او را شرورترین فرعون مصر نامیده‌اند: لم یل مصر فرعون شر منه.[6]

---

۱. همان؛ ص ۱۸۴.

۲. همان؛ ص ۱۸۴–۱۸۵.

۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

۴. تاریخ ابن خلدون؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ج ۳، ص ۸۵ و نیز در مقدمه خود این مسئله را رد می‌کند.

۵. «و کانت خلافته متضادة»: النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۱۷۶.

۶. حسن المحاضرة؛ قاهره: ۱۲۸۸ هـ ج ۲، ص ۱۳. مختصر تاریخ الدول، بیروت: ۱۹۸۰م. ص ۳۱۴.

در سال‌های نخستین حکومت وی، اعتدال و تسامح در رفتار و کردار مشاهده می‌شود. او در سال ۳۹۵ق. به تأسیس دارالحکمه یا دارالعلم همت کرد. این کانون بزرگِ علمیِ فاطمی که با بیت الحکمهٔ مأمون مقایسه می‌شود، مرکز آثار و کتب نادر اسماعیلیان بود و با هجوم صلاح الدین ایوبی به قاهره، سوزانده شد.

دارالعلم به منزله کتابخانه عمومی و دانشگاه بود که سال‌ها قبل از تاسیس مدارس نظامیه از آموزش نو بهره می‌جست.

سرکوب شورش ابورکوه، اقدام مهم الحاکم بود. ابورکوه شورشگر مغربی که قیام خود را در برقه آغاز کرده بود، در رمضان ۳۶۹ق. به مصر آمد. الحاکم به کمک مصری‌ها در فیوم او را شکست داد. ابورکوه به جیزه در اطراف قاهره رفت، اما حاکم جیزه نیز او را مغلوب و به فرار به صعید وادار کرد. او دوباره با هزاران سوار به قاهره تاخت اما شکست او حتمی شد و بسیاری از سربازانش به اسارت درآمدند و خود نیز گرفتار الحاکم شد و بدین ترتیب قیام ابورکوه همانند شورش قرمطیان در عصر المعز خاموش شد.[۱]

خشونت الحاکم بامرالله با اهل ذمه قابل توجه است. او جز در دوران کوتاهی در حکومت خود، با اهل ذمه به خشونت رفتار کرد. وی دستور داد تا نصارا و یهود با لباس جداگانه مشخص شوند، غلام و بردهٔ مسلمان نگیرند، مرکب مسلمین را سوار و به حمام آنان وارد نشوند.[۲] او هم‌چنین در سال ۳۹۴ق. دو کلیسای همجوار جامع راشده را در قاهره ویران کرد.[۳]

اوج خشونت او نسبت به نصارا انهدام کلیسای قیامت (یا قمامه) در بیت‌المقدس در ۳۹۸ق. بود.[۴] در ادامه آن و در سال ۴۰۳ اکثر کلیساهای مصر را ویران و اموال آن را میان مردم تقسیم کرد.[۵] مقریزی می‌نویسد محله جودریه (حارة الجوادیه) را که مسکن یهودیان بود ویران کرد[۶]. علی‌رغم این سیاست خشن، می‌دانیم که در دورهٔ بیست و پنج ساله حکومت همین خلیفه، چند نفر غیر مسلمان به وزارت رسیدند.[۷]

---

۱. عبدالمنعم ماجد؛ ظهور الخلافة الفاطمیة و سقوطها في مصر؛ دارالفکر العربي، قاهره: ۱۹۹۴، ص ۲۱۵-۲۱۳.
۲. النجوم الزاهرة؛ ج ۳، ص ۱۷۷. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۹۳-۹۵. خطط؛ ج ۲، ص ۲۸۸.
۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۴۸.
۴. همان؛ ص ۷۴-۷۵. سفرنامه ناصرخسرو؛ ص ۶۲.
۵. الدولة الفاطمیة في مصر؛ ص ۱۰۳.
۶. خطط، ج ۲، ص ۶.
۷. ر.ک: عبدالله ناصری؛ بیت‌المقدس شهر پیامبران؛ ص ۳۹-۴۰.

نظر بکری، جغرافیدان مغربی در مورد الحاکم

ابوعبید بکری[1] نوشته است که خیبفه فاطمی با بنای سه مکان بین قاهره و فسطاط می‌خواست پیکر مطهر پیامبر و جسد دو خلیفه اول را به آنجا انتقال دهد اما موفق نشد. گر چه هیچ‌یک از منابع فاطمی و تاریخنگاران معروف مانند ابن‌اثیر، ابن تغری بردی و مقریزی بدان اشاره نکرده‌اند اما ابن فهد مکی[2] در «اتحاف الوری باخبار ام القری»، و جزیری[3] در «الدرر الفرائد المنظمة» در روایتی شبیه به روایت بکری، این خبر را ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد این روایت نیز همانند ادعای الوهیت الحاکم واقعیت نداشته، بکری و دیگران درصدد تقبیح و سرزنش فاطمیان بودند و می‌خواستند نشان دهند که آنان قصد داشتند حج را از حرمین به قاهره منتقل کنند تا حاجیان مسلمان هر سال به قاهره رفته، به اطاعت از آن دولت درآیند.

بزرگداشت روز عاشورا را نیز مورد توجه الحاکم بامرالله بود. مقریزی در ذیل حوادث سال ۴۰۴ق. می‌نویسد:

او دستور داد تمام دیوان‌ها و محلات فروش غلات و میوه و غیره در سه روز مانده به عاشورا بسته شود. در روز عاشورا تمام دکان‌های مصر و قاهره جز نانوایی‌ها بسته می‌شد و کسانی از نوحه‌سرایان و خوانندگان، تک تک و بدون آنکه سخن بگویند، به قاهره می‌آمدند.[4]

مرگ این خلیفه نیز همانند زندگی‌اش مرموز و مبهم است. مورخان نوشته‌اند در شب ۲۷ شوال سال ۴۱۱ق. به کوه مقطم رفت و هرگز بازنگشت.[5] مسبحی مورخ مصری در کتاب اخبار مصر نوشته است که در سال ۴۱۵ق. شخصی به واسطه شورشی که برانگیخته بود در جنوب مصر دستگیر شد. او بعدها اعتراف کرد که حاکم را کشته است و قطعات خون آلوده از جامه‌های حاکم را نشان داد. وقتی از او پرسیده شد چرا حاکم را کشتی؟ جواب داد: برای خدا این کار را کردم.[6]

---

۱. جغرافیدان اندلسی متوفای ۴۸۷ هـ. و صاحب کتاب المسالک و الممالک.

۲. متوفای ۸۸۵ هـ.

۳. از مورخان قرن دهم هجری.

۴. اتعاظ الحنفا؛ ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۱۸۵-۱۹۲. اتعاظ الحنفا؛ ج ۲، ص ۱۱۵-۱۲۱. الکامل؛ ج ۵، ص ۶۴۶-۶۴۹. اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم؛ ص ۵۸-۵۹.

۶. دولت فاطمیان؛ عباس همدانی، ترجمه آژند (مجموعه اسماعیلیان در تاریخ)، انتشارات مولی، تهران: ۱۳۶۴ش. ص ۲۰۲.

از منابع تاریخی برمی‌آید که خواهر خلیفه در قتل او نقش داشته و شاید علت آن اعلام ولایت‌عهدی عبدالرحیم بن الیاس از جانب الحاکم بوده است، در صورتی که خواهر او ـ که نامش ست‌الملک بود ـ به خلافت الظاهر لاعزار دین‌الله تمایل داشت.

برخی از تاریخنگاران قدیم و معاصر علت قتل حاکم به دست خواهرش را رابطه نامشروع او با حسین بن دوّاس کُتامی [1] یا مراودت زیاد این دو با یکدیگر دانسته‌اند که در نهایت خشم خلیفه را برانگیخت، اما خواهر پیشدستی کرد و خلیفه را کشت.

ست‌الملک بعد از رهایی از حسین، عمار بن محمد [2] را مباشر خود کرد. او نیز به سرنوشت ابن دَوّاس مبتلا شد و از آن تاریخ این زن خود، امور دولت فاطمی را به دست گرفت و به قول ابن عذاری مراکشی:

لا ینفذ امر جلّ او قَلّ الا بتوقیع یخرج عنها بخط ابی البیان الصقلبی عبدها. [3]

هیچ دستور بزرگ و کوچکی اجرا نمی‌شد مگر با امضای ابوالبیان سیسیلی، بردهٔ ست‌المک.

جانشین بی‌تدبیر

الظاهر لاعزاز دین‌الله بر خلاف پدر، کم‌تر به امور کشور اهتمام داشت. به قول مسبّحی به تفریح و سیاحت همت داشت [4] و حتی بر خلاف پدر که بر اهل ذمه گاهی سخت می‌گرفت، به آنان اجازه داد که به دین خود تظاهر کنند. [5] در عصر این خلیفه بود که داعیان فاطمی به گسترش مذهب خود پرداختند. او دستور داد کتاب دعائم الاسلام قاضی نعمان بن حیّون و کتاب «الفقه» یعقوب بن کِلِّس را به مردم بیاموزانند و هر کس را که آن دو کتاب را حفظ کند مساعدت مالی کنند. [6]

در دوره او در شام صالح بن مرداس، با سَنان بن عُلَیان و حسان بن مُفَرّج پیمان بسته بودند تا علیه فاطمیان قیام کنند و در عوض، حلب از آنِ مرداسی‌ها شود، و دمشق را

---

۱. از شیوخ قبیله کتامه و از خدمتگزاران العزیزبالله بود و با تدبیر ست‌الملک نیز به قتل رسید.

۲. از وزیران اسماعیلی مذهب بود که از ۴۱۱ تا ۴۱۳ هـ. منصب وزارت داشت.

۳. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. الدولة الفاطمیة فی مصر؛ ص ۱۲۰.

۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۷۶.

۶. خطط؛ ج ۱، ص ۳۵۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۷۵.

سنان بن علیان و فلسطین را حسان تصرف کند.[۱] در جنگ فاطمی‌ها با این سه، فاطمیان پیروز شدند اما مرداسی‌ها هم موفق به تشکیل دولت مستقلی در حلب شدند.[۲]

خلیفه خردسال و خلافتی طولانی

در سال ۴۲۷ق. المستنصر فرزند هفت ساله خانواده فاطمی به خلافت رسید. حکومت او را که شصت سال به درازا کشید، باید به دو دوره تقسیم کرد:

دوره اول از ۴۲۷ تا ۴۵۰ق. که باید آن را عصر اقتدار خلافت نامید. در این دوره امپراتوری فاطمی به وسیع‌ترین حد خود رسید و مصر، جنوب شام، شمال افریقیه، سیسیل، حجاز و یمن را در برگرفت. معیشت اجتماعی مردم در بهترین وضعیت بود. در سال ۴۴۱ق. معز بن بادیس صنهاجی که در تونس و با حمایت فاطمیان امارت می‌کرد، به‌نام بنی عباس خطبه خواند[۳] و بدین ترتیب مانده حوزهٔ شمال افریقا هم از حوزه فاطمی‌ها خارج شد، البته حسن بن علی یازوری، وزیر فلسطینی‌الاصل المستنصر، با تحریک قبایل عربی مصر مانند بنی سلیم و بنی هلال و ب کمک مالی، آنان را به افریقیه فرستاد تا علیه معز صنهاجی شورش کنند.

این خلیفه مقتدر را الموید في الدین شیرازی این گونه توصیف می‌کند:

فلم تقع عیني علیه الا و قد اخذتني الروعة، و غلبتني الغبرة، و تمثل في نفسي انني بین رسول‌الله و امیرالمؤمنین ـ صلی‌الله علیهما ـ ماثل، و بوجهي الی وجههما مقابل.[۴]

چشم من به او نمی‌افتاد مگر هیجان و ترس مرا فرا می‌گرفت گو این‌که میان پیامبر و امیرالمؤمنین قرار گرفته‌ام و بدان‌ها می‌نگرم (از حشمت او ترس و هراس مرا فرامی‌گرفت).

او در دوران قدرت خود، ثروت عظیمی داشت و به قول ناصرخسرو در قاهره بیست هزار دکان ملکِ خلیفه بود و از دو تا ده دینار اجاره داده می‌شد و هشت هزار خانه در همان شهر بود که اجاره‌بهای آن به خلیفه می‌رسید و این غیر از درآمد اجاره حمام،

---

۱. ر. ک: عبدالله ناصری؛ بیت‌المقدس شهر پیامبران؛ ۱۳۶۷ش، ص ۳۶-۳۷.

۲. برای آشنایی بیش‌تر با این دولت مستقل ر. ک: عبدالله ناصری؛ بعلبک شهر آفتاب و حلب شهر ستارگان.

۳. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۷۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. الدولة الفاطمیة في مصر سیاستها الداخلیة و...؛ ص ۱۴۰ نقل از سیرة‌المؤید، ص ۸۵-۸۶.

رباط و سایر بناها بود.[1] همین خلیفه مقتدر و ثروتمند در دوره دوم خلافت خود ـ که آن را عصر اقتدار وزارت باید نامید و از سال ۴۵۰ و تا پایان عمر او طول کشید ـ ثروت و مکنت خود را به علت بحران‌های اقتصادی مصر از کف داد[2] و حتی به قول ابن تغری بردی مجبور شد لباس‌های بنی عباس را که ارسلان بساسیری در شورش خود در بغداد به چنگ آورده بود، به همراه قندیل‌های نقره‌ای مشهد ابراهیم خلیل به فروش رساند.[3]

برخی معتقدند دوره اقتدار وزیران، با ورود بدر جمالی[4] به مصر در سال ۴۶۶ق. آغاز می‌شود. اگر چه از آغاز وزارت بدر جمالی، دولت فاطمیان هویت یکپارچه نظامی کسب می‌کند، اما آنچه مسلم است در نیمه دوم خلافت المستنصر، وزیر، صاحب اصلی دولت است؛ همان‌گونه که مقریزی نوشته است:

هو سلطان مصر و صاحب الحل و العقد و الیه الحکم في الکافة من الامراء و الاجناد و القضاة و الکتاب و سائر الرعیة و هو الذي یولی المناصب الدیوانیة و الدینیة.[5]

او پادشاه مصر و صاحب حل و عقد بود و همه دلیران، سپاهیان، قاضیان، کتّاب و رعیت در حکومت به او مراجعه می‌کردند و او صاحب مقامات دیوانی‌ودینی‌بود.

کشمکش در میان وزیران

بعد از آن‌که وزیر ابوالقاسم علی بن احمد جرجرائی در سال ۴۳۶ق. درگذشت، به سبب کم‌سنی المستنصر، مادرش امور را به دست گرفت. او به مغربی‌ها که بخش اعظم سپاهیان فاطمی بودند، بیش‌تر عنایت کرد و ترکان مورد بی‌مهری قرار گرفتند. این نابرابری منجر به نزاع میان آن دو دسته شد.[6]

صدقه بن یوسف فلاحی[7] چون در سال ۴۳۶ق. به وزارت رسید، به ترکان تمایل

---

۱. احمد السیدالصاوی؛ مجاعات مصر الفاطمیة اسباب و نتائج؛ (بیروت: دارالتضامن ۱۹۸۸م) ص ۸۰-۸۱.

۲. همان.

۳. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۶-۱۷ البته شورش ترکان به رهبری ابن حمدان که بدان اشاره خواهد شد، در این بحران مؤثر بود.

۴. فلسطینی‌الاصل و ارمنی الجنسیه بود که به اسلام و مذهب اسماعیلی گروید و تا ۴۸۷ق. وزارت فاطمیان را عهده‌دار بود.

۵. خطط؛ ج ۱، ص ۴۴۰

۶. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۹۵ النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۹ ابن صیرفي، الاشارة الی من نال الوزارة؛ تحقیق ایمن فؤاد سید، الدار المصریة اللبنانیة، قاهره: ۱۹۹۰م، ص ۷۱.

۷. او از یهودیان عراق بود، سپس مسلمان شد و مدت سه سال وزارت کرد.

یافت. ام‌مستنصر، خلیفه را تحریک کرد تا او را بکشد و خلیفه نیز چنین کرد.[۱] و با روی کار آمدن ابوالفرج عبدالله بن محمد بابلی،[۲] وزیر فلسطینی المستنصر، گرایش به مغربی‌ها شدت گرفت و آتش جنگ ترکان و سپاهان مغربی شعله‌ورتر شد.[۳] ترکان پیروز شدند و ناصرالدوله ابن حمدان[۴] رهبر آنان بر خلیفه چیره شد. از طرف دیگر اِلْدِکِزْ بزرگ ترکان که داماد ناصرالدوله ابن حمدان بود، با همدستی بَنْدکوش[۵] یکی دیگر از ترکان علیه خلیفه فاطمی شورید و قاهره را محاصره کرد و این امر بحران سیاسی ـ اجتماعی مصر را شدت بخشید.

بدر جمالی که حکومت عکا را به‌دست داشت، در جمادی‌الاولی ۴۶۶ق. به تقاضای خلیفه به مصر آمد. سپاه را سامان داد و به «السید الاجل امیر الجیوش» ملقب شد.[۶] او ناحیه اسکندریه و صعید را آرام کرد و در سال بعد نام خلیفه فاطمی را در مکه و مدینه طنین انداخت[۷] و بدین ترتیب و به قول المؤید فی‌الدین شیرازی خلیفه از بازیچگی دست نظامیان و فرماندهان رهایی یافت.[۸] بدر جمالی دیوارها و بناهای قاهره را که در چند سال گذشته آسیب دیده بود ترمیم کرد. پس از او فرزندش افضل ملقب به شاهنشاه در سال ۴۸۷ق. امور مصر را به دست گرفت. چند ماه از دیکتاتوری افضل نگذشته بود که خلیفه هشتم فاطمی از دنیا رفت و با سیاست افضل اولین انشعاب که سرنوشت اسماعیلیان جهان اسلام را ورق زد، در دولت فاطمی رخ نمود.

پس از مرگ خلیفه دعوت اسماعیلی تجزیه شد. المستنصر بالله، افضل بن بدر جمالی مانع شد تا نزار فرزند ارشد المستنصر به حق قانونی خود، یعنی ولایت‌عهدی برسد و برادر کوچک‌ترِ او ابوالقاسم احمد ملقب به المستعلی بالله را که شوهر خواهرش

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. از سال ۴۴۲ تا ۴۵۰ وزارت کرد.

۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۲۶۷.

۴. او نوه ناصرالدوله حمدانی امیر موصل است. در دمشق امارت داشت اما المستنصر بالله او را عزل کرد و این آغاز قیام او علیه خلافت فاطمی بود.

۵. السجلات المستنصریه؛ عبدالمنعم ماجد قاهره: دارالفکر العربی، نامه شماره ۵۷. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۱، مقریزی بلدکوش و یلدکوز نوشته است.

۶. السجلات المستنصریه؛ نامه شماره ۵۶.

۷. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۳۱۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۹۷.

۸. المؤید في الدین شیرازي؛ السیره المؤید في الدین داعي الدعاة؛ تحقیق محمدکامل حسین (قاهره: دارالکتاب المصري، ۱۹۴۹) ص ۸۴

بود،[۱] به قدرت رسانید.[۲]

نزار به اسکندریه رفت و خود را خلیفه مسلمین و «المصطفی لدین‌الله» نامید.[۳] اما سپاهیان افضل بر او چیره شده، او را کشتند.[۴] مقریزی از ابن میسّر روایت می‌کند که درزمان حکومت الآمر باحکام‌الله، در سال ۵۱۶ق خلیفه مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس عمّه خلیفه (خواهر نزار) ولایت‌عهدی نزار را نفی کرد:

اشهدوا عليَّ يا جماعة الحاضرين، و بلغوا عني جماعة المسلمين بان اخي شقيق نزاراً لم يكن له امامة، و انني بريئة من امامته جاحدة لها لا عنة لمن يعتقدها.[۵]

ای حاضرین! بر من گواه باشید و از جانب من به مسلمانان ابلاغ کنید که برادرم نزار امامت را صاحب نیست، من از او و امامت او دوری می‌جویم و امامت او و هر پیرو او را انکار می‌کنم.

بر اساس روایتی دیگر، حسن صباح به هنگام اقامت خود در مصر از خلیفه در مورد جانشینی او بپرسید و خلیفه نزار را معرفی کرد.[۶] اما دوزی خاورشناس هلندی معتقد است حسن صباح اصلاً خلیفه المستنصر را زیارت نکرد و خلیفه تحت تأثیر بدر جمالی، المستعلی را جانشین خود کرده بود.[۷]

در اغلب دوره خلافت الآمر باحکام الله از سال ۴۹۵ تا ۵۲۴ق. افضل بن بدر جمالی قدرت فائقه مصر بود. او موقتاً مرکز حکومت را از قاهره به جنوب فسطاط، جایی که خود خانه شخصی بنا کرده بود، منتقل کرد و آنجا را دارالملک نامید[۸] و دیوان‌ها را از قصر فاطمی به دارالملک منتقل کرد. افضل بسیاری از مسیحیان را در دولت به کار گماشت؛ مانند ابوالبرکات یوحنا بن ابولیث نصرانی که در دیوان تحقیق کار می‌کرد،[۹] و این

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۸۵

۲. ابن میسر می‌نویسد: المستنصر به وقت عقد فرزند با خواهر افضل او را «ولیعهد مؤمنین» خوانده بود. اخبار مصر؛ ص ۶۲

۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۳. خطط؛ ج ۱، ص ۴۲۳. اخبار مصر؛ (ابن میسر)؛ ص ۶۱

۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۴۴.

۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۸۶

۶. این روایت از ابن خلدون و ابن میسر است. الدولة الفاطمية في مصر و سياستها الداخلية و ...؛ ص ۱۱۶.

۷. همان؛ ص ۱۱۶.

۸. خطط؛ ج ۱، ص ۴۳۸، ۴۴۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۳۷ و ۴۰.

۹. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۲۶.

اسقفِ نصرانی کاتب و دبیر او بود.[۱] جمالی هم‌چنین سپاهیان ارمنی را به خدمت گماشت. قدرت مطلق او و تسامح اجرایی‌اش از یک سو و کینهٔ دیرینهٔ نزاریان با او از سوی دیگر، عواطف بسیاری را علیه او برانگیخت. به‌علاوه، خلیفه نیز از قدرت او می‌ترسید و بالاخره در شب فطر سال ۵۱۵ق. نزدیک رأس الجسرِ قاهره کشته شد.[۲] ابن‌قلانسی نظر بسیاری از مورخان را که معتقدند اسماعیلیان نزاری او را کشتند، رد می‌کند و عامل قتل امیر افضل را خلیفه می‌داند.[۳]

پس از مرگ افضل مأمون بطائحی به وزارت رسید. چهار سال وزارت او را از دوران‌های درخشان حکومت فاطمی در مصر می‌دانند.[۴]

مأمون نیز همانند سلفِ خود، مستبد و سرنوشت او نیز همانند افضل بود و درنهایت خلیفه فاطمی، وزیر قدرتمند خود را به دست یکی از غلامانش مسموم کرد و او را به قتل رساند. الآمر باحکام‌الله از این پس تا زمان مرگ، بدون وزیر حکومت کرد و تا حدودی عصر اقتدار خلافت احیا شد. این اقتدار تا حدودی در امور داخلی بود؛ اما از نظر خارجی، شاهد عجز و ناتوانی خلیفه فاطمی در برخورد با صلیبی‌ها هستیم.

پس از آمر

دهمین خلیفه فاطمی در ذی‌القعده ۵۲۴ق. هنگامی که از گردشگاه بازمی‌گشت در سن ۳۴ سالگی به دست اسماعیلیان نزاری کشته شد، او فرزند ذکوری نداشت. بعد از آمر، ابوعلی فرزند افضل ـ که زندانی آمر بود و مدتی پس از مرگ خلیفه فاطمی از زندان رها شده بود ـ امور را به دست گرفت و خود را امام نامید.[۵] گروهی از اسماعیلیان مانند اسماعیلیان یمنی معتقد بودند آمر، فرزندی به نام طیب داشته[۶] که اینک غایب است و این

۱. همان؛ ص ۳۹.
۲. همان؛ ص ۶۰-۶۹، الکامل؛ ج ۶، ص ۵۷۳ و تاریخ ابن خلدون؛ ج ۴، ص ۲۶۹-۲۷۰.
۳. ذیل تاریخ دمشق؛ تحقیق سهیل زکار (دمشق: دار حسان، ۱۹۸۳م) ص ۳۲۴.
۴. الدولة الفاطمیة فی مصر؛ ص ۱۷۰
۵. هاجسن؛ فرقه اسماعیلیه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹) ص ۱۴۴.
۶. عباس حمدانی؛ دولت فاطمیان؛ ص ۲۲۹. در اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۴۶ نام این فرزند قفیفه آمده چون در کودکی در سبدی (قفه) گذارده و از قصر خارج شد. ابن میسر در اخبار مصر، ص ۱۱۳ می‌گوید: الحافظ کار این طفل را که پس از مرگ آمر، زاده شد مکتوم کرد و عمادالدین ادریس نیز در عیون‌الاخبار؛ السبع السابع، ج ۵، ص ۹۷، به وجود این فرزند تأکید دارد.

اعتقاد باعث انشعاب دوم در نهضت اسماعیلیه بود. یمنی‌های اسماعیلی به نام طیبیه خود را از مصریان جدا کردند.

اما مصریان، با تدبیر «جَوامَرْد» و بَرْغَش دو غلام آمر که در سال‌های آخر خلافت او امور را در دست داشتند، عموزاده خلیفه پیشین به نام عبدالمجید را به عنوان ولیعهد برگزیدند.[۱] اما ابوعلی فرزند افضل جمالی که منصب وزارت داشت عبدالمجید را زندانی کرد. این وضع دو سال به درازا کشید و در پایان، عبدالمجید به کمک غلامان فاطمی که در رأس آن‌ها یانس خادم بود،[۲] از زندان آزاد شد و در سوم ربیع‌الثانی ۵۲۶ق. با لقب الحافظ لدین‌الله به خلافت رسید.[۳]

از این پس اسماعیلیان به سه گروه اصلی تقسیم شدند: گروه اول نزاریان ایران، شمال هند و مناطقی از شام؛ گروه دوم طیبیان در یمن و هند، و بالاخره حافظیان یا مستعلویان سابق در مصر و برخی از مناطق شام.

بهرام ارمنی که از والیان فاطمی بود، در ۵۲۹ به وزارت رسید. او اولین مسیحی است که وزارت تفویض را عهده دار شد. با ورود او به منصب وزارت، پای مسیحیان به قاهره و نیز داخل دولت باز شد و مسلمانان مصر نگران این وضع بودند و به قول مقریزی و ابن مُیَسَّر: خاف أهل مصر منهم این یغیّروا ملة الاسلام.[۴] هر چند رضوان بن وَلَخْشی[۵] وزیر سنی مذهب فاطمیان بنا به درخواست مصریان با بهرام مقابله کرد اما تسلط مسیحیان در مصر تا مرگ بهرام در ۲۴ ربیع‌الثانی ۵۳۵ دیده می‌شود.[۶]

وزارت رضوان سرآغاز نفوذ اهل سنت در عصر فاطمی بود. او در سال ۵۳۲ق. اولین مدرسه را در اسکندریه برای تدریس مذهب مالکی بنا کرد.[۷]

در همین دوران ابوبکر طرطوشی صاحب «سراج الملوک» نیز در اسکندریه حدیث تدریس می‌کرد.[۸] چند سال بعد وزیر دیگر فاطمیان، ابن سَلاّر، دومین مدرسه

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۳۷.
۲. خطط؛ ج ۲، ص ۱۷.
۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۴۳-۱۴۷.
۴. مصریان می‌ترسیدند که آن‌ها آیین اسلام را برگردانند. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۵۹. اخبار مصر؛ ص ۱۲۴.
۵. او که در تاریخ ۵۳۱ از طرف حافظ وزیر شد، اولین وزیر سنی مذهب فاطمیان بود.
۶. الدولة الفاطمیة فی مصر؛ ص ۱۹۷
۷. صبح الاعشی؛ ج ۱۰، ص ۴۵۸-۴۵۹. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۶۷.
۸. سراج الملوک؛ تحقیق جعفر البیاتی (بیروت: ریاض الریس للکتب و النشر) ص ۱۵.

اسکندریه را برای مذهب شافعی بنا کرد.[۱] از طرف دیگر بنا به رأی ابن مُیَسَّر، مقریزی و ابن قلانسی، رضوان بن ولخشی قصد داشت با تأسیس «دیوان جهاد» مرزها را مستحکم و مردم را برای جنگ با صلیبی‌ها آماده کند، اما خلیفه فاطمی با مشورت بهرام ارمنی مانع و باعث شورش ارتش علیه او شد و رضوان ناچار شد به ایالت صرخد[۲] برود.[۳]

سرآغاز سقوط دولت فاطمی

در دوران الظافربالله فرزند و جانشین حافظ، وزیران که صاحبان اصلی حکومت بودند به جان هم افتادند. ابن سَلاّر که می‌خواست با همکاری نورالدین زنکی با صلیبی‌ها بجنگد،[۴] با دشمنی عباس صنهاجی وزیر دیگر الظافر کشته شد، در نتیجه و در این فرصت صلیبی‌ها در سال ۵۴۸ق. بر عسقلان غلبه کردند و بدین ترتیب آخرین مناطق فاطمی در شام از دست آن‌ها خارج شد.[۵]

خلیفه نیز به دست نزدیکان خود در قصرش کشته شد و فرزند پنج ساله او عیسی با لقب الفائزبالله بر تخت خلافت نشست. زنان قصر که نگران وضع بودند از طلائع بن رُزّیک والی اُشمونین[۶] و بَهْنَسا[۷] خواستند به قاهره بیاید و امور دولت را عهده‌دار شود. او وارد قاهره شد و از جانب خلیفه پنج ساله لقب «الملک الصالح» گرفت.[۸]

طلائع بن رزیک نیز که از وزیران مقتدر فاطمی بود به جنگ صلیبی توجه داشت و مکرّر با آن‌ها جنگید.[۹] او در نهایت دریافت که قاهره به تنهایی توان مقابله با دولت صلیبی بیت‌المقدس را ندارد، لذا از نورالدین زنکی تقاضای همراهی کرد، اما دولت سنی مذهب اتابکان به علت تعصب دینی خود این پیشنهاد را نپذیرفت و بدین ترتیب برخورد دولت فاطمی با صلیبی‌ها به آخر رسید. سرنوشت طلائع بن رزیک مانند بسیاری از پیشینیان

---

۱. زمانی که ابن سَلاّر والی اسکندریه بود (قبل از وزارت) این مدرسه را ساخت. ر.ک. سبکی، طبقات الشافعیه الکبری؛ ج ۶، ص ۳۷.

۲. در فلسطین امروزی.

۳. اخبار مصر؛ ص ۱۲۹-۱۳۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۶۳-۱۷۲. ذیل تاریخ دمشق؛ ص ۴۲۳-۴۲۴.

۴. اسامة بن منقذ؛ الاعتبار، تحقیق فیلیپ حتّی (بیروت: الدار المتحدة للنشر، ۱۹۸۱م.) ص ۳۸-۳۹.

۵. ذیل تاریخ دمشق؛ ص ۴۹۷. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۲۰۹. الکامل؛ ج ۷، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۶. اشمون نام دیگر آن است و «هي قصبة کورة من کور الصعید الادنی». معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۰۰

۷. مدینة بمصر من الصعید الادنی غربي النیل. همان، ۵۱۶

۸. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۱۱.

۹. ر.ک: «ذیل تاریخ دمشق» و «اتعاظ الحنفاء» ذیل حوادث سال‌های ۵۵۰ تا ۵۵۲.

خود، کشته شدن به دست خادمان قصر شاهی بود. جانشین و فرزندش رزیک بن طلائع بن رزیک ملقب به «الملک العادل»، مانند پدر و با حیله شاوُر بن مُجیر سَعدی، وزیر العاضد، کشته شد.

شاور در محرم ۵۵۸ به وزارت رسید. او به سبب خصومت ضَرغام بن عامِر لَخمی وزیر دیگر ما او، ناگزیر به ترک مصر شد و قصد شام کرد. علت خصومت آن بود که ضَرغام، طیّ ابن شاور را کشته و از جانب خلیفه فاطمی به الملک المنصور ملقب شده بود.[1]

شاور از نورالدین کمک خواست و تعهد کرد چنانچه او به مصر برسد، خراج مصر را به او بپردازد؛ نورالدین نیز شیرکوه تکریتی[2] را به قاهره اعزام کرد. در جنگ با مصریان در جنوب قاهره ضرغام کشته و شاور به وزارت نصب شد.[3] ضرغام اگرچه از پادشاه صلیبی بیت‌المقدس (آموری) کمک خواست و همانند شاور وعده داده بود چنانچه غالب آید مصر را به عنوان استانی از مملکت لاتینی بیت‌المقدس قلمداد کند، اما این تعاون محقق نشد و سپاه نورالدین بر مصر فائق آمد. شاور به تعهد خود عمل نکرد و از فرمانده سپاه نورالدین یعنی شیرکوه خواست تا به شام مراجعت کند.[4] شیرکوه در نهایت، بر شاور پیروز شد و با کشتن او، خود به وزارت فاطمی منصوب شد. برادرزاده شیرکوه، صلاح‌الدین ایوبی، آخرین وزیر صاحب نام فاطمیان بود که با اصلاحات ضدشیعی خود در مصر، مانند تعییر اذان و قرائت نام خلیفه بغداد در خطبه به جای خلیفه شیعی فاطمی، حکومت فاطمیان را برچید و بدین ترتیب حکومت پرماجرا و در عین حال حکومت درخشان فاطمی در مصر منقرض شد.

چگونگی سقوط دولت فاطمی

همان طور که گفته شد، در نیمه دوم دولت فاطمی وزیران قدرت مطلقه بودند و در اواخر این دوره نزاع و خصومت بین اصحاب السیف (وزیران) شدت گرفت. وقتی شاور بن‌مُجیر سعدی به وزارت رسید، نه ماه خلعت وزارت پوشیده بود که ضرغام بن عامر

۱. الکامل؛ ج ۷، ص ۶۶. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۴۶. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۲۶۱.
۲. وی عموی صلاح‌الدین ایوبی است.
۳. ابن اثیر؛ التاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیة؛ تحقیق عبدالقادر طلیمات (قاهره: دارالکتب الحدیثة) ص ۱۱۹-۱۲۲
۴. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۸. التاریخ الباهر؛ بص ۱۲۱-۱۲۲.

لخمی بر او فائق شد.[۱] بعد از بنورزیک[۲] که آخرین وزیران قدرتمند فاطمی بودند و به قول عمارة یمنی انما زالت دولة مصر بزوالهم[۳] و به نوشته ابوشامة از زبان عمادالدین کاتب اصفهانی، که در قتل او گفته است: انکسفت شمس الفضائل، و رخص سعر الشعر، و انخفض عَلَمُ العلم[۴] دیگر دولت فاطمی کمر راست نکرد.

شاور به مصر رفت و از نورالدین محمود زنکی، صاحب دمشق، کمک طلبید. نورالدین نیز راضی شد در مقابلِ دریافت ثلث خراج مصر، به آن دیار لشکر کشد. اسدالدین شیرکوه در ۵۵۹ با سپاهی به مصر آمد و در جنوب قاهره با قتل ضرغام بر ارتش او پیروز شد.[۵]

شاور همین که وزیر شد، به تعهد خود در مقابل نورالدین وفا نکرد و از او خواست تا سپاه خود را به شام فراخواند.[۶] شامیان امتناع کردند و در مقبلِ وزیرِ بی کفایت فاطمی با آموری اول، پادشاه صلیبی بیت‌المقدس، علیه همکیشان خود پیمان بستند. صلیبی‌ها که از هر فرصتی علیه اتحاد مسلمین سود می‌جستند، شیرکوه را وادار به ترک مصر کردند.[۷]

حمله دوم شیرکوه به مصر در ۵۶۲ق. پیمان دوم شاور و صلیبی‌ها را در پی داشت. این بار شامیان پیروز شدند، اما پس از محاصره طولانی اسکندریه به دست صلیبی‌ها، شیرکوه مجبور به امضای پیمان متارکه جنگ شد.

شیرکوه در حملهٔ سومِ خود، با توان و توشه کافی به مصر آمد و شاور را با موافقت خلیفه فاطمی کشت.[۸] بی‌رمقی و سستی دولت فاطمی به حدی رسیده بود که شیرکوه امیر سنی مذهب و هم‌پیمان خلیفه بغداد به وزارت تعیین شد و زمینه سقوط سریع دولت قدرتمند اسماعیلیِ مصر را فراهم آورد. وزارت او بیش‌تر از دو ماه به درازا نکشید و

---

۱. خطط؛ ج ۱، ص ۳۳۸. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۲۶۰-۲۶۱. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۳۸ و ۳۴۶.

۲. طلائع بن رزیک و پسرش رریک بن طلائع.

۳. یعنی با زوال آنها دولت مصر نابود شد. النکت العصریة فی اخبار الوزارء المصریه (چاپ دوم، قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱ق.) ص ۶۸.

۴. یعنی خورشید فضیلت محو شد، شعر بی‌ارزش شد و پرچم علم و دانش فرود آمد. الروضتین في اخبار الدولتین؛ تحقیق احمد البیسومي (دمشق: وزارة الثقافة، ۱۹۹۱) ج ۱، ص ۲۵۵.

۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۲۷۰.

۶. التاریخ الباهر؛ ص ۱۲۱-۱۲۲. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۸.

۷. شاور در مقابل این کمک غیر مسلمین، روزانه یکهزار دینار به آنان پرداخت می‌کرد. ر. ک: التاریخ الباهر؛ ص ۱۲۱-۱۲۲.

۸. النکت العصریة؛ ص ۸۱. التاریخ الباهر؛ ص ۱۴۰. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۵۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ۲۲۹-۳۰۲.

صلاح‌الدین ایوبی، برادرزاده او، جانشینش شد. خلیفهٔ سست‌کردار فاطمی، صلاح‌الدین را با لقب الملک الناصر، خلعت وزارت بخشید؛[۱] غافل از آن‌که قاتل خود را در قصر خود می‌پروراند.

صلاح‌الدین در ذی‌الحجه سال ۵۶۵ دستور داد تا حی علی خیر العمل را از اذان قطع کنند و خطبه به نام خلفای راشدین و سپس خلیفه عباسی قرائت کنند.[۲] او قاضیان اسماعیلی مذهب را خلع کرد.[۳] دیری نپایید تا خلیفه فاطمی در شب عاشورای ۵۶۷ مرد و صلاح‌الدین به طور رسمی نام خلیفه عباسی را قرائت کرد،[۴] و طرفداران فاطمیان مانند عماره یمنی، شاعر معروف را که قصد احیای مجدد دولت فاطمی را داشتند، از دم تیغ گذراند.[۵] آنان خواستار خلافت فرزند بزرگ العاضد، الحامد بالله بودند.[۶]

در سال ۵۷۰ق. در صعید مصر نیز جنبش دیگری علیه کردهای تکریتی پا گرفت. رهبر این جنبش فردی ملقب به کنزالدولة، والی اسوان، بوده است.[۷] در سال ۵۸۴ق. نیز برخی از شیعیان با شعار یا آل علی یا آل علی در قاهره علیه صلاح‌الدین قیام کردند اما سرکوب شدند.[۸] خاندان فاطمی نیز یا برده شدند یا به زندان رفته، یا با جدایی زن و مرد، با مرگ تدریجی رو به رو شدند.[۹]

صلاح‌الدین پس از غلبه بر فاطمیان و تثبیت اوضاع سیاسی، کوشید با سیاست فرهنگی جدید، آثار تشیّع و فاطمیان را محو کند.

خانه المعز را به مدرسه‌ای برای شافعیان، بخشی از قصر فاطمی را به بیمارستان و خانه مأمون بطائحی، وزیر فاطمی، را به مدرسه حنفی‌ها به نام «سیوفیه» تبدیل کرد.[۱۰] او

---

۱. صبح‌الاعشی؛ ج ۱۰، ص ۹۱-۹۸.
۲. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۳۰۷. خطط؛ ج ۲، ص ۲۷۱. التاریخ الباهر؛ ص ۱۵۶.
۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۳۲۰.
۴. همان؛ ص ۳۲۷-۳۲۸.
۵. النجوم الزاهرة؛ ج ۶، ص ۷۰-۷۱. بنداری؛ سالبرق الشامی؛ تحقیق فتحیة بنراوی (مصر: مکتبة الخانجی، ۱۹۷۹) ص ۲۹. علاوه بر عماره یمنی ابن عبدالقوی داعی الدعاة اسماعیلی مصر و فردی به نام عبدالصمد جزء مخالفان صلاح‌الدین و احیاگران دولت فاطمی بوده‌اند.
۶. عبدالمنعم ماجد؛ ظهور الخلافة الفاطمیة و سقوطها فی مصر (قاهره: دارالفکر العربی، ۱۴۱۴ق.) ص ۴۰۰.
۷. همان؛ ص ۴۱.
۸. همان؛ ص ۴۰۳.
۹. همان؛ ص ۳۹۵.
۱۰. خطط؛ ج ۲، ص ۴۱۵ و ۳۶۵.

برای ترویج مذهب شافعی و محو میراثِ فکریِ فاطمیان، مدارس متعددی در قاهره و سایر شهرهای مصر احداث کرد؛ از جمله مدرسه صلاحیه که در کنار مقبره شافعی ساخته شد و بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی ایوبیان و به قول سیوطی، «تاج‌المدارس»[1] بود و مدرسه فاضلیه که به‌دست قاضی بیسانی، وزیر صلاح‌الدین بنا و برای دو مذهب شافعی و مالکی وقف شد. دارالحدیث به عنوان مرکزی علمی، به ملک کامل ایوبی منسوب و اولین مرکز تدریس حدیث است که ریاست آن با ابن دحیه اندلسی بود[2] و بالاخره مدرسه صالحیه که نجم‌الدین ایوب آن‌را در سال ۶۳۹ق. در محل قصر فاطمی بنا کرد و اجازه داد تا اصول و فروع مذاهب اربعه در آن تدریس شود.

ایوبی‌ها به منظور گسترش اعتقادات خود و نیز مبارزه با تشیّع، علاوه بر فعالیت‌های مذکور، عالمان سنی مذهب را به مراکز شیعه اعزام می‌کردند تا علیه معتقدات شیعیان تبلیغ کنند. شهر اسنا در صعید مصر، کانونی منسجم برای تشیّع بود. قاضی بهاءالدین هبةالله بن عبدالله قفطی (۶۰۰-۶۹۷ق.) در آن شهر فعالیت کرد و کتابی به نام «الفضائح المفترضة فی الرد علی الرفضة» تألیف کرد.[3]

این قهرمان جنگ صلیبی، پس از غلبه بر فاطمیان و تسلط بر قاهره کتابخانه بزرگ اسماعیلیان را آتش زد و روز عاشورا را، که در تاریخ مظهر مظلومیت شیعه بود و تا آن روزگار در مصر به عنوان روز حزن و اندوه یاد می‌شد ـ به قول مقریزی ـ به روز سرور و شادمانی تبدیل کرد.[4]

---

۱. عبدالمجید ابوالفتوح بدوی؛ التاریخ السیاسی و الفکری للمذهب السنی فی المشرق الاسلامی من القرن الخامس الهجری حتی سقوط بغداد؛ (قاهره: دارالوفاء، ۱۴۰۸ق.) ص ۲۳۳.

۲. حسن المحاضرة؛ ج ۱، ص ۳۵۵.

۳. التاریخ السیاسی و الفکری للمذهب السنی...؛ ص ۲۵۵

۴. تاریخ شیعه؛ ص ۲۷۸-۲۷۹.

فصل ششم

رابطه با دولت‌های دیگر

روابط فاطمیان با خلافتِ بغداد ـ که با آن‌ها بر سر راهبری جامعه مسلمین اختلاف اصولی و مبنایی داشتند ـ مشخص بود. روابط با سلجوقیان به عنوان حامی خلیفه عباسی و پشتیبان او نیز همین روند را داشت؛ حتی این نگرش باعث می‌شد تا گاهی طرفین با دشمن مشترکشان مصالحه کرده، علیه دیگری وارد جنگ می‌شدند. در این فصل، به اختصار روابط خارجی فاطمیان با دولت‌های مغرب اسلامی و بیزانس و سیسیل را بررسی می‌کنیم.

همسایگان مغربی

۱. افریقیه و دولت خودمختار بنوزیری

المعز لدین‌الله وقتی خبر فتح مصر به دست جوهر سیسیلی را شنید و قصد آن سرزمین کرد، جعفر بن علی حمدون معروف به ابن اندلسی را که امیرِ منطقه زاب بود، به عنوان جانشین خود در افریقیه در نظر گرفت؛ امّا این امیر شرایطی از جمله خودمختاری منطقه افریقیه را پیش روی خلیفه گذاشت. خلیفه با عصبانیت در جواب او گفت:

یا جعفر! عزلتنی عن ملکی، واردت عن تجعل لی شریکاً فی امری....[۱]

و بدین ترتیب ابن اندلسی از چشم خلیفه افتاد و امور افریقیه را به بلکین بن زیری معروف به «یوسف»، که یکی از افراد بربر قبیله صنهاجه بود، سپرد.

زمینه‌های تاریخی درگیری میان قبایل بربر در مغرب، به ویژه میان دو قبیله صنهاجه ـ که یوسف بلکین بن زیری از آن بود ـ با زناته باعث شد که درگیری‌های

---

۱. مغربی، ابن سعید؛ النجوم الزاهرة فی حلی حضرة القاهرة؛ تحقیق حسین نصار، قاهره: ۱۹۷۵ م، ص ۴۴.

متعددی میان این دو قبیله پدیدار شد.[1] در این جنگ و ستیزها، یوسف بلکین سرزمین وسیعی از صفحات شمال افریقا را بدون رقیب از آن خود کرد و فرزندش منصور که در سال ۳۷۴ قمری جانشین او شد[2] سیادت و سروری بر منطقه را گسترش داد و علی‌رغم رفت و آمد داعیان اسماعیلی به مغرب از سوی خلیفه فاطمی مصر، قدرت قبیلهٔ فدایی وفادارِ به خلافتِ قاهره، یعنی کتامه را در سال ۳۷۸ قمری کاهش داد[3] و بدین ترتیب زمینه استقلال خود را فراهم کرد.

با روی کار آمدن الحاکم بامرالله در مصر، که همزمان با مرگ منصور زیری و جانشینی پسرش بادیس بن منصور صنهاجی بود، روابط قاهره و قیروان رو به بهبود گذاشت امّا دیری نپایید و بر سر حکومت طرابلس مغرب بین آن دو شکاف شد و بادیس بر آن شهر سلطه پیدا کرد و نماینده فاطمیان را کشت[4] امّا با جنبش ضد فاطمی ولید بن هشام از نوادگان عبدالرحمن داخل -که در تاریخ شمال افریقا به قیام ابورکوه معروف است- روابط قاهره و قیروان رو به دوستی نهاد[5] تا آن که معز بن بادیس که در سال ۴۰۶ق. جانشین پدر شد، سیادت و نفوذ سیاسی و فرهنگی فاطمیان در مغرب را پایان داد و خطبه به نام خلیفه بغداد خواند و به نفوذ سیاسی شیعه پایان داد.[6]

۲. بنوحماد در صفحات میانی شمال افریقا

دولت بنوحماد توسط حماد بن بلکین بن زیری برادر منصور بن بلکین در سال ۳۹۸ق. در مغرب الاوسط شکل گرفت و تا ۵۱۵ ادامه داشت. بنوحماد که هم‌پیمان خلیفه بغداد بودند علیه فاطمیان تبلیغ می‌کردند[7] و بر این اساس روابط آن‌ها با فاطمیان غالباً خصمانه بود، به جز مقطعی که قائد بن حماد به علت دشمنی با معز بن بادیس صنهاجی، دوستی با

---

۱. خضیری، احمد حسن؛ علاقات الفاطمین فی مصر بدول المغرب (قاهره: مکتبة مدبولی) ص ۳۴-۴۷
۲. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۲۴۲.
۳. همان؛ ص ۲۴۸.
۴. علاقات الفاطمین فی مصر بدول المغرب؛ ص ۴۹-۵۱. فی التاریخ العباسی و الفاطمی؛ ص ۳۱۹.
۵. علاقات الفاطمین فی مصر بدول المغرب؛ ص ۵۰-۵۲.
۶. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۹۵. الکامل فی التاریخ؛ ذیل حوادث ۴۳۵.
۷. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۷۵.

فاطمیان را اعلام کرد و از سوی خلیفه فاطمی به «شرف الدوله» ملقب شد.[۱] این روابط دوستانه تا اواخر دوره بنوحماد برقرار بود.[۲]

۳. مرابطین و موحدین در صفحات غربی شمال افریقا

شعبه‌هایی از قبایل صنهاجه که از بزرگ‌ترین قبایل بربر بودند، مانند جداله یا گداله، مسوّفه، لمتونه، لمته یا لمطه و جزوله که بیش‌تر دامدار و کم‌تر کشاورز بودند،[۳] به جنوب مغرب اسلامی، آنجا که صحرا نامیده می‌شود، پراکنده شده تا در ناحیه سنگال مستقر شدند.[۴]

آنان به نقابداران یا ملثمین مشهور بودند. در وجه تسمیه آنان به ملثمین، ابن‌خلدون می‌گوید: چون نقاب بر چهره می‌انداختند بدین نام خوانده شدند.[۵] نویسنده ناشناخته کتاب الحلل الموشیة في ذکر الاخبار المراکشیة می‌نویسد: چون آنان به اسلام ایمان آوردند، به علت آن‌که در اقلیت بودند ناچار به فرار شدند و برای امان بودن از دست کافران نقاب می‌زدند.[۶]

آنان در بادیه‌های خود زندگی می‌کردند و بر دین مجوس بودند تا قرن سوم که اسلام در میانشان ظاهر شد.[۷] آن‌ها که به صورت پراکنده در جنوب مغرب زندگی می‌کردند توسط محمد بن تیفاوت لمتونی متحد شدند.[۸] و پس از او دامادش یحیی بن

---

۱. همان
۲. البیان المغرب؛ ج ۱، ص ۴۵۰.
۳. معالم تاریخ المغرب و الاندلس؛ ص ۱۵۹.
۴. محقق و تاریخنگار معاصر مصری دکتر حسین مونس معتقد است واژه سنگال صورت تحریف شده صنهاجه در زبان پرتغالی است و وقتی پرتغالی‌ها به سواحل سگالی در اقیانوس اطلس رسیدند آنجا را Senhagal نامیدند و سپس به Senegal تغییر کرد.
۵. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۸۶.
۶. الحلل الموشیة في ذکر الاخبار المراکشیة؛ تحقیق سهیل زکار و عبدالقادر زمامة (دارالرشاد الحدیثة، الدار البیضاء، ۱۳۹۹ هـ) ص ۱۹. ابن خلدون نقل می‌کند از طبری و ابن کلبی که صنهاجه از حمیر هستند و از تیره یمنی للّة مسکن اول آن‌ها قبل از مغرب، یمن بوده‌ است. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۵۳. همدانی صاحب الاکلیل في الدولة المصریة همین نظر را دارد؛ و ابوفراس عبدالعزیز ملزونی در ارجوزه خود هم با او هم‌عقیده است و می‌نویسد: مرابطون اصلهم من‌حمیر. ر.ک: سعدون عباس نصرالله؛ دولة المرابطین في المغرب و الاندلس (بیروت: دار النهضة العربیة، ۱۴۰۵ هـ) ص ۱۳.
۷. تاریخ ابن خلدون؛ ج ۵، ص ۱۸۷.
۸. محمد مسلمان الهرفی؛ دولة المرابطین في عهد علي بن یوسف ... (بیروت: دارالندوة الجدیدة، ۱۴۰۵ هـ) ص ۴۶.

ابراهیم گدالی که از جهالت و کم‌خردی آنان ناراحت بود، رهبری آنان را به دست و تصمیم گرفت پیروان خود را با اسلام آشنا کند.[۱] این تصمیم حدود سال ۴۲۷ق. عملی شد؛ زمانی که یحیی به حج رفت و در بازگشت از حج به کمک ابوعمران فاسی، فقیه معروفِ مالکی و شاگرد ابوبکر باقلانی، به یکی از عالمان مالکی به نام عبدالله بن یاسین جزولی رهنمون شد.[۲] او بیش‌تر پیروان نقابدار یحیی گدالی را تارک نماز و سایر فرایض یافت.[۳]

او ابتدا رباطی در کنار رود سنگال بنا کرد،[۴] و ریاست دینی آنان را بر عهده گرفت. پس از او دو تن از بزرگان ملثمین یعنی یحیی گدالی و یحیی بن عمر لمتونی رباط‌هایی ساختند و از آن تاریخ، ابن یاسین آن‌ها را مرابطین نامید.[۵]

از آن زمان، زندگی نقابدارانِ دیروز و مرابطین امروز، تغییر کرد. آنان به دور از منکرات، با طعام اندک و پوشاک ضخیم و خشن[۶] که نشان پارسایان بود، به گسترش اسلام و جنگ با کفار پرداختند. او ضمن آن‌که رهبری دینی مردم را داشت، رهبری سیاسی را به یحیی ابن ابراهیم گدالی و سپس یحیی بن عمر سپرده بود.[۷] یحیی در جنگ با قبیله برغواطه کشته شد و برادرش ابوبکر به رهبری مرابطین نایل شد. ابوبکر در جنگ با مخالفان، پیشروی به سمت شمال را ادامه داد. در این جنگ‌ها فرماندهی سپاه با عموزاده او، یوسف بن تاشفین لمتونی بود.[۸]

یوسف بن تاشفین بن ابراهیم بن تورقیت[۹] و کنیه‌اش ابویعقوب[۱۰] است. محمد

---

۱. همان

۲. المعرب في ذكر بلاد افريقية و المغرب؛ ص ۱۶۴ – ۱۶۵.

۳. دولة المرابطين في المغرب و الاندلس؛ ص ۲۲.

۴. همان؛ ص ۲۶. باید توجه داشت که رباط در مغرب مانند هدف اولیهٔ آن مرکز مبارزه و جهاد علیه کفار بوده است نه کانون عزلت‌گزینی و گوشه‌نشینی؛ مانند آنچه بعدها در مشرق اسلامی رایج شد.

۵. همان.

۶. روض القرطاس؛ ص ۷۵.

۷. المعرب في ذكر بلاد افريقية و المغرب؛ ص ۱۶۷

۸. ابوبکر در جمع بزرگان لمتونه خود را خلع کرد و رهبری را به یوسف سپرد. ر.ک. الحلل الموشية في ذكر الاخبار المراكشية؛ ص ۲۳.

۹ و ۱۰. الحلل الموشية؛ ص ۲۴. ابن عذاری او را یوسف بن تاشفین بن ترجوت بن‌وورتانطن می‌داند. البیان المغرب؛ ج ۴، ص ۴۶

عبدالله عنان با استناد به روض القرطاس و الحلل الموشیة او را این‌گونه توصیف می‌کند:

«روایت حاکی است که او مردی پرهیزگار و زهد پیشه بود و در سادگی و فروتنی روزگار می‌گذراند و با آن‌که کشوری پهناور و نعمتی بی‌حساب نصیبش شده بود، همچنان زاهدانه می‌زیست. در تمام عمر پشمینه می‌پوشید و جز آن نمی‌پوشید. غذایش در همه حال نان جوین و گوشت و شیر شتر بود. یوسف دلیر و دوراندیش و مهیب بود. همواره در تفقد از احوال بلاد خود و مرزهای کشور و احوال رعیت بود. لحظه‌ای از جهاد غافل نبود. در اکثر نبردهایش پیروز بود. دستی بخشنده وطبعی کریم داشت. عادل و مهربان بود. مالیات‌ها و خراج‌هایی را که در شرع ممنوع شده بود، از رعیت نمی‌گرفت. تنها به آنچه شریعت مقرر کرده بود بسنده می‌کرد؛ چون زکات و خمس و جزیهٔ اهل ذمه. یوسف میانه‌بالا بود و سیه‌چرده و لاغراندام با چهره‌ای کم‌گوشت و چشمانی سیه و مویی مجعد. وسط بینی‌اش اندکی برآمده بود و آوازی نرم داشت».[1]

آشنا شدن مرابطین با اسلام از طریق فقیهان و عالمانی بود که بر مذهب مالکی استوار بودند. این مذهب با حضور اسد بن فرات[2] بزرگ مالکیان مغرب در قرن دوم و ابوسعید عبدالسلام بن حبیب تنوخی معروف به قاضی سحنون[3] تبلیغ می‌شد. اگرچه بسیاری از مناطق مغرب در قرن اولیه اسلام با تشکیل دو دولت ادریسی و فاطمی به مذهب شیعه درآمده بودند و معتزلیان نیز در آن دیار فعال بودند و خوارج نیز حکومت‌هایی داشتند، امّا از اواخر قرن چهارم به بعد و به ویژه در قرن پنجم ـ که فاطمیان به مصر رفته و ادریسیان نیز منقرض شده بودند ـ مذهب مالکی و نیز مسلک اشعری که در اندیشه سیاسی با شیعیان متعارض بود، گسترش یافت.

اگرچه فکر اشعری توسط ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله قلانسی متوفی ۳۶۱ق. و ابن ابی زیدون قیروانی متوفی ۳۸۶ ـ که رساله مشهور خود را در دفاع از ابوالحسن اشعری و فکر او نوشت ـ به مغرب راه یافت،[4] امّا از زمان ظهور ابوبکر باقلانی در مشرق و

---

۱. تاریخ دولت اسلامی در اندلس؛ ج ۲، ص ۳۲۲ ـ ۳۲۳.

۲. ابوعبدالله اسد بن فرات که اصلش از خراسان بود، در حرّان متولد شد و به همراه پدرش به قیروان رفت. او که فاتح جزیره سیسیل در عصر اغلبی است، «الاسدیه» را در فقه مالکی تدوین کرد. الاعلام؛ ج ۱، ص ۲۹۸

۳. اصل او از شام بود و منصب قضا را در قیروان داشت «المدونه» او در باب فروع فقه مالکی از امهات کتب این مذهب است. الاعلام؛ ج ۴، ص ۵

۴. عبدالمجید عمر نجّار؛ فصول في الفکر الاسلامی بالمغرب (بیروت. دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۹۲م) ص ۲۲ـ۲۳.

شاگردی ابوعمران فاسی (متوفی ۴۳۰ق) نزد او و تربیت شاگردان بسیار در قیروان به‌دست فاسی، این مذهب در مغرب از اوایل قرن پنجم فوق‌العاده گسترش یافت و عبدالله بن یاسین جزولی که پی‌ریزی دولت مرابطین کرد، راه او را ادامه داد و مؤسسان اولیه مرابطین با شاگردی نزد جزولی، مذهب اشعری را تبلیغ کردند.

ابن صائغ[1] متوفی ۴۸۶ق. و شاگردش محمد بن علی بن مازری[2] متوفی ۵۳۶ق. راه او را دنبال کردند. و بالاخره و به قول مقریزی با ظهور ابن تومرت مغربی، مسلک اشعری استمرار یافت.[3]

در دیدگاه مرابطین با توجه به اهمیت اصل «ضرورت تبعیت از حکومت وقت نزد اشعری‌ها»، آنان که این دولت را نپسندند ـ مانند شیعیان ـ خونشان مباح است. یوسف بن‌تاشفین وقتی به تارودنت مرکز سوس لشکر کشید، شیعیانی را که در آنجا بودند کشت و بازماندگانِ اندکِ آن‌ها به زور شمشیر به آیین اهل مرابطین (اهل سنت) درآمدند. طبیعی است رابطه سیاسی آنان با دولت فاطمی، رابطه‌ای خصمانه و کینه‌توزانه بود و هرچند بدرجمالی در پی دلجویی و برقراری رابطه با مرابطین بود اما آنان نپذیرفتند. حتی برای آن‌که حاجیان مغربی که برای سفر به مکه باید از مصر می‌گذشتند، تحت تأثیر دعوت فاطمیان قرار نگیرند، مسیر کاروان حج مغربیان را از صحرای افریقا به سودان و سپس دریای سرخ تغییر می‌دادند.[4]

بنابراین به نظر می‌رسید رابطه آن دو دولت بر اساس دشمنی استوار بوده است.[5] البته مورخ معاصر غرب سلامه محمد سلمان الهرفی نوشته است: آن دو دولت رابطهٔ مسالمت‌آمیزی داشته‌اند، و استناد او به نامه علی بن یوسف بن تاشفین به افضل بن بدر جمالی پس از پیروزی‌هایش در اندلس است و در آن نامه مصریان را ثناگفته است.[6]

روابط دولت فاطمی با موحدین جانشینان مرابطین نیز همانند نقابداران مرابطی

---

۱. ابومحمد عبدالحمید بن محمد شاگرد ابو عمران فاسی بود. ر.ک: همان؛ ص ۲۹.

۲. منسوب به مازر در جزیره سیسیل صاحب العلم بفوائد المسلم از فقیهان مالکی در مهدیه تونس بود. الاعلام؛ ج ۶، ص ۲۷۷.

۳. خطط؛ ج ۲، ص ۳۴۳. در مورد تاریخچه مختصر مذهب مالکی نیز ر.ک: احمد تیمور پاشا، نظرة تاریخیة فی حدوث المذاهب الفقهیة الاربعة؛ بیروت: دارالقادری، ۱۴۱۱ق.

۴. دولة المرابطین فی المغرب و الاندلس؛ ص ۳۹.

۵. همان؛ ص ۱۵۶.

۶. ر.ک: دولة المرابطین فی عهد علی بن یوسف بن تاشفین؛ ص ۱۷۶ ـ ۱۷۷ و ص ۴۰۲ ـ ۴۰۳.

بود. این دولت که از سال ۵۱۵ تا ۶۶۸ق. حکومت کرد و در عصر چهارمین پادشاه خود یعنی یعقوب بن یوسف بن عبدالمومن (حکومت ۵۸۰ - ۵۹۵ق.) مهم‌ترین دوران سیاسی خود را سپری کرد. بیش‌ترین حملات علیه میراث فاطمیان که قریب به دو دهه قبل سقوط کرده بودند صورت می‌گرفت.[۱]

۴. امویان اندلس و سیسیل

در سال ۳۴۴ق. که عبدالرحمن الناصر خلیفه اموی اندلس، با کنستانتین هشتم امپراتور بیزانس که قصد داشت جزیره سیسیل را از فاطمیان پس بگیرد پیمان دوستی بست، روابط خصمانه‌تر شد و عبدالرحمن به کارگزارانش نوشت تا خلیفه عباسی را بر منابر لعن کنند.[۲] قدرت دولت فاطمی، عبدالرحمن را مجبور کرد تا از فاطمیان تقاضای صلح کند، اما المعز تسلیم نشد. پس از عبدالرحمن که فرزندش حکم به خلافت رسید، نبرد میان دو دولت شدت داشت و امویان به کمک برخی از قبایل بربر شمال افریقا توانستند بر مناطقی از آن دیار مسلط شوند.[۳] حمایت امویان از مخالفانِ دولت فاطمی که در شورش ابورکوه تجلی می‌یابد، نمود استمرار این دشمنی است.

جزیره سیسیل که از زمان اغلبیان به حوزه اسلام درآمده بود، با پیروزی نهضت فاطمی در شمال افریقا، به دست فاطمیان افتاد. ساکنان مسلمان آن دیار که بر شریعت مالکی بودند، به دشمنی با فاطمیان اهتمام داشتند و این دولت را نمی‌پذیرفتند، با این حال این دولت شیعی بر این جزیره مسلط بود. از طرف دیگر مسیحیان سیسیل برای حمله امپراتور روم شرقی به آن جزیره کوشش می‌کردند. جنگ‌های مکرر امپراتور روم با فاطمیان بر سر جزیره سودی نداشت و تا اوایل قرن پنجم هجری نام فاطمیان طنین‌انداز بود. میخائیل چهارم در سال ۴۳۹ به سیسیل لشکر کشید و بخش‌هایی را اشغال کرد و راجرنورماندی در سال ۴۸۴ق. سیسیل را به دارالکفر پیوند داد.

۵. روابط فاطمیان با دولت بیزانس

یک سال پس از فتح مصر توسط فاطمی‌ها، امپراتور بیزانس، نقفورفوکاس شهر انطاکیه را

---

۱. مراکشی، عبدالواحد؛ المعجب فی تلخیص اخبار المغرب؛ ص ۳۶۰
۲. البیان المغرب؛ ج ۲، ص ۲۳۶.
۳. محمد جمال‌الدین سرور؛ سیاسة الفاطمیین الخارجیة (قاهره: دارالفکر العربی قاهره ۱۳۹۶) ص ۲۲۲.

اشغال کرد. این سیاستِ دشمنی با دولت‌های اسلامی ادامه داشت. پس از آنکه العزیزبالله بر تخت فاطمی نشست بر خلاف پدرش، سیاست جنگ با حمدانی‌ها را که در حلب مستقر بودند در پیش گرفت. امیر حمدانی ـکه ابوالفضائل نام داشت و نواده سیف‌الدوله حمدانی بود ـ از امپراتور وقت بیزانس، باسیل دوم کمک خواست. دولت بیزانس توجه خود را از جنگ با بلیغار به سمت شام برگرداند. در این جنگ و گریز سپاه فاطمی عقب‌نشینی کرد.امّا در سال ۳۸۸ق. و در دوره الحاکم بامرالله به علت برتری نیروی دریاییِ فاطمی، توانستند در آب‌های صور در جنوب لبنان بر بیزانس پیروز شوند. در پی‌این پیروزی، دولت بیزانس خواستار آتش‌بس با فاطمیان شد و معاهده‌ای به مدت ده سال میان دو دولت منعقد شد.[۱] ویران شدن کلیسای قیامت در بیت‌المقدس به دستور الحاکم بامرالله در سال ۳۹۸ق.[۲] موجب برهم ریختن روابط شد. در دوره جانشین الحاکم به علت بحران‌های پی‌درپی در صفحات شام، گاه دولت بیزانس به قلمرو حکومت اسلامی حمله می‌کرد. این حملات موجب شد تا کنستانتین هشتم در سال ۴۱۸ق. و در مقابل بازسازی کلیسای قیامت با فاطمی‌ها مصالحه کند.[۳] در دوره المستنصر بالله نیز امضای معاهده صلح با بیزانس[۴] پی گرفته شد و پس از جنگی که در عصر جانشین امپراتور بیزانس با فاطمیان صورت گرفت، در سال ۴۴۷ق. معاهده ترک مخاصمه امضا شد و از آن پس با توجه به ظهور سلجوقیان در شام و پس از آن صلیبی‌ها، دیگر چگونگی رابطه با بیزانس مسئلهٔ اصلی فاطمی‌ها نبود.

---

۱. فی التاریخ العباسی و الفاطمی؛ ص ۳۲۸ ـ ۳۳۱.
۲. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۲۱۸.
۳. خطط؛ ج ۱، ص ۳۵۵.
۴. امپراتور بیزانس در این زمان کنستانتین نهم بود.

فصل هفتم

نظام اجتماعی مصر در عصر فاطمی

طبقات در عصر فاطمی

در عصر فاطمی ساکنان مصر اخلاط من الناس، مختلفة الاصناف من قبط و روم و عرب و بربر و اکراد و دیلم و حبشان و ارمن[1] بودند. این طیف گسترده اجتماعی که به نام جامعه مصری مشهور است، در نظر برخی به دو طبقه خاصه و عامه تقسیم می‌شدند.[2] اما بهترین تقسیم‌بندی اجتماعی از مقریزی است که مردم مصر را به هفت طبقه توصیف می‌کند.[3]

۱. اهل الدولة: دولتیان؛
۲. اهل الیسار من التجار، و اولی النعمة من ذوی الرفاهیة: بازرگانان متمول و متمکن؛
۳. الباعة و هم متوسط الحال من التجار: فروشندگان یا بازرگانان میان‌حال؛
۴. اهل الفلح و هم اهل الزراعات و الحرث، سکان القری و الریف: کشاورزان ساکن روستا؛
۵. الفقراء و هم اجل الفقهاء و طلاب العلم: فقیران که طالبان علم و فقیهان بودند؛
۶. ارباب الصنائع و اصحاب المهن: صنعتکاران و صاحبان حرف؛
۷. ذوو الحاجة والمسکنة: مستمندان و مسکینان.

مقریزی در این تقسیم‌بندی، جایگاه اقتصادی مردم مصر را در نظر دارد. با استناد به این تقسیم‌بندی و سایر طیف‌بندی‌های پیشینیان، جامعه مصر را در عصر فاطمی می‌توان بدین‌گونه طبقه‌بندی کرد:

۱. طبقه خواص؛
۲. طبقه عوام.

---

۱. ابوالصلت اندلسی، الرسالة المصریة، تحقیق عبدالسلام هارون، سلسله نوادر المخطوطات (قاهره: ۱۹۷۳) ج ۱، ص ۲۳_۲۴.
۲. قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، تحقیق فرحات دشراوی، تونس: ۱۹۷۵، ص ۳۰۶. اتعاظ الحنفاء، ج ۲، ص ۱۲۶.
۳. اغاثة الامة، ص ۱۱۱_۱۱۲.

طبقه خواص

طبقه خواص شامل خاندان حکومتگر، نقبا و سادات و رجال دولت و داعیان؛ و طبقه عوام شامل بازرگانان، صنعتکاران، مردم عادی، بندگان، زنان و اهل ذمه بود. خاندان حکومتگر فاطمی در رأس جامعه مصری قرار داشت و خلیفه فاطمی خود در رأس این خاندان.

با مراجعه به برخی اسناد و نامه‌های منتشر شده فاطمیان، به این واقعیت پی می‌بریم که نام اشراف و نقبا در بسیاری موارد در نامه‌ها، قبل از امیران و فرماندهان ارتش فاطمی آمده است.[۱]

نقبا و اشراف در عصر فاطمی دو گروه متمایز بودند: «الاشراف الاقارب» که منتسب به خاندان فاطمی بودند و به آن‌ها اشراف اسماعیلی نیز می‌گفتند.[۲] «اشراف طالبی» که از منسوبین به امام علی بودند، گروه دیگر اشراف بودند و اداره آن‌ها با نقابة الطالبیین بود.[۳] وزیران، نظامیان، دیوانیان و قاضیان و داعیان هم طبقه دولتمردان را تشکیل می‌دادند.

خلیفه و امتیازات شاهی

خلیفه فاطمی به منزله امام اسماعیلیان و همانند خلیفه رقیب در بغداد، خود را ولیِ برحقِ جامعه اسلامی قلمداد و همانند او زندگی می‌کرد. سایر طبقات برگزیده و خاص جامعه نیز چون خلیفه، ولی در سطحی نازل‌تر، زندگی مرفهی داشتند. اگر این روایت ابن خلکان را بپذیریم که المعزلدین الله در پاسخ به سؤال مصریان از نیاکانِ او، مقداری سکه طلا روی زمین ریخت و گفت: «این نیایِ من است»،[۴] در آن، تصویری از رفاه و شرکت خلفای فاطمی دیده می‌شود. مقریزی نیز ثروت این خلیفه جدیدالورود به مصر را به میزان بیست و چهار میلیون دینار ذکر کرده است.[۵] همین تاریخنگار مصر برجای ماندهٔ دو دختر خلیفه ـ رشیده و عبده ـ را به هنگام مرگ به ترتیب یک میلیون و هفتصد هزار دینار و اموالی با

---

۱. السجلات المستنصریه، (شماره ۱۵) ... و امر بانشاء سجل قریء في الایوان، بمرآی و مسمع من امیرالمؤمنین و من سائر اجلة الدولة و اشرافها، و امرائها و اولیاها.
۲. صبح الاعشی؛ ج ۱۰، ص ۳۹۵ ـ ۳۹۶.
۳. همان؛ ص ۴۷۹. خطط؛ ج ۱، ص ۳۸۶
۴. وفیات الاعیان؛ ج ۳، ص ۸۲
۵. خطط؛ ج ۱، ص ۳۵۲.

ارزش بیش از اولی ثبت کرده است.[۱] جانشین او العزیز بالله به علت افزایش عایدات دولت از جمله خراج اموال بیش‌تری در اختیار داشت و «الحاکم بامرالله» ـ که به سخاوت و بخشندگی مشهور بود ـ آنچه بر جای گذاشت فراوان بود.[۲] قدرتمندترین و پردوام‌ترین خلیفه، یعنی المستنصر بالله، بیش از اسلاف خود، ثروت بر جای گذاشت؛ مقریزی آن‌ها را اشاره کرده است.[۳] یکی از مظاهر ثروت خلفای فاطمی، کاخ‌های بزرگ شاهی بود که توسط امرا و خلفا ساخته می‌شد. یکی از بزرگ‌ترین آن‌ها قصر شرقی معروف به قصرالکبیر بود که توسط جوهر سیسیلی ساخته شد و خود، متشکل از دوازده قصر کوچک بود.[۴]

سایر گروه‌های برگزیده

همان‌طور که اشاره شد، شریفان یا نقیبان در مواقعی قبل از گروه‌های ممتاز جامعه، مانند امیران و فرماندهان و وزیران ثبت می‌شد؛ به ویژه در مراسم و جشن‌های رسمی که این گروه در صدر قرار داشت.[۵] آنچه از عدهٔ شریف در قاهره هنگام سقوط دولت فاطمی گزارش شده، ده‌هزار مرد و زن شریف است؛ یعنی آنان که از ذریه امام علی و حضرت زهرا بوده‌اند.[۶] وزیران قدرتمندترین عنصر حکومتی بعد از خلیفه بودند[۷] و حقوق ماهیانه‌شان پنج‌هزار دینار بود و علاوه بر آن، ماهیانه دویست و پانصد دینار از بودجه عمومی دولت را به نزدیکان و خویشان خود می‌بخشیدند. این در حالی بود که حقوق ماهیانه صاحب دیوان انشا، یکصد دینار تعیین شده بود.[۸]

طبقه عوام در عصر فاطمی

در عصر فاطمی به علت امنیت اجتماعی نسبی و آرامش مسیرها، بازرگانی رونق فراوان

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۲.
۲. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۱۹۲.
۳. خطط؛ ج ۱، ص ۴۱۴ ـ ۴۲۰.
۴. همان؛ ص ۳۸۴.
۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۱۰
۶. خطط؛ ج ۱، ص ۳۹۷.
۷. البته در دوره اول یعنی تا عصر المستنصر بالله و پس از المستنصر، شخص اول حکومت، آنها بودند.
۸. صبح الاعشی؛ ج ۱، ص ۵۲۱ ـ ۵۲۲ و خطط؛ ج ۱، ص ۴۰۱.

داشت. این امنیت در حدی بود که «دکان‌های بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی جز آن‌که پرده‌ای به روی کشیدندی، و کس نیارستی به چیزی دست بردن».[۱] بازرگانان یکی از گروه‌های بزرگ طبقه عوام بودند که با توجه به رونق بازرگانی و اقتصادی آن عصر، به ویژه به هنگام گرانی‌ها و قحطی‌ها، در وضع خوبی به‌سر می‌بردند و با لباس مخصوص و مرکب ویژه مشخص می‌شدند.[۲]

صنعت نیز در روزگار فاطمی شکوفا بود و توسعه داشت. شهرهای مصر از مراکز مهم صنعتی در قرون میانه بود و در این شهرها و بازارهای آن، گروه عظیمی از صنعتکاران و دکانداران به کار مشغول بودند. هر بازار، به حرفه خاصی مشهور بود.[۳] هر گروه از صنعتکاران و صاحبان مشاغل نیز آن روز رئیس اتحادیه‌ای به نام عریف داشتند[۴] و از خصوصیات او، خبرگی و مهارت در آن شغل بود.

هر چند دولتِ برخی از خلفای فاطمی به معیشت اجتماعی مردم عادی اهتمام داشتند ـ و در اوقات متعددی خلیفه به همراه «مسئول صندوق انفاق» (متولی صناديق الانفاق) در کوچه پس‌کوچه‌های قاهره به انعام و انفاق می‌پرداختند و علی‌رغم توان اقتصادی دولت ـ معیشت مردم تعریفی نداشت.

مسبحی در اخبار مصر نقل می‌کند مردی از جامع عمروعاص، قندیلی نقره ربود. او را به نزد خلیفه الحاکم بردند. خلیفه از او علت سرقت پرسید. مرد جواب داد:

انما سرقت مال ربّي، و اني فقير ولیَ بنات جياع، و الانفاق عليهن افضل من تعليق هذا في الجامع؛

من مال پروردگارم را دزدیدم، محتاج بودم و دخترانم گرسنه بودند؛ انفاق بر آن‌ها برتر از آویختن این قندیل‌ها در جامع (عمروعاص) است.

خلیفه دختران او را احضار کرد و به قاضی دستور داد تا ضمن اعطای سه هزار دینار، آنان را به شوی بسپارد.[۵] البته دولت فاطمی به مشکلات و مظالم مردم توجه داشت و به قول مقریزی، خلیفه، خود در محلی در داخل قصر به نام سقیفه می‌نشست تا به

---

۱. سفرنامه ناصرخسرو؛ ص ۹۹
۲. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۷۷.
۳. خطط؛ ج ۱، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۵. ج ۲، ص ۹۶ ـ ۱۰۵.
۴. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۲۲۴.
۵. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۸۰

درخواست دادخواهان رسیدگی کند.[۱] العزیز بالله و الحاکم بامرالله در این ویژگی، مشهورند و حاکم فرمانی صادر کرده بود تا از ورود شاکیان به داخل قصر جلوگیری نشود و خود به شکایت آن‌ها رسیدگی کند.[۲]

بندگان و بردگان در عصر فاطمی بیش‌تر از سیاهان نوبه بودند و تجارت این بردگان در این دوره رونق داشت. آنان، هم‌چنین محله‌های مخصوصی در قاهره و فسطاط داشتند و سرپرستی برای رسیدگی به امور خود.[۳] بسیاری از آن‌ها در خدمت خانواده خلافت و دولتمردان بودند. مطالعه تاریخ سیاسی اجتماعی فاطمی این موضوع را ثابت می‌کند که در اکثر بحران‌های اقتصادی مصر در این دوره، بردگان عامل بحران‌های سیاسی بودند. خلیفه فاطمی در مناسبت‌های اعیاد، به خصوص عید غدیر، برخی از بردگان را رها می‌کرد.[۴]

طبقه زنان در دولت فاطمی

زنان در عصر فاطمی منزلت خاصی داشتند و در امور سیاسی دخالت‌های فراوان می‌کردند. اشاره شد که ست‌الملک خواهر الحاکم چه نفوذی در دولت فاطمی داشت و حتی بنا به روایات مشهور، او در قتل خلیفه شریک بود. هم‌چنین عمه «الحافظ» در توطئه تروریستی قتل وزیر، صالح بن رزیک، در سال ۵۵۶ ـ که به علت نفوذ فوق‌العاده خود و حسادت این زن کشته شد ـ دست داشت. زنان قصر شاهی بعضی از مناصب دربار را به خود اختصاص می‌دادند مانند نظارت بر سفره شاهی که مسئول آن به «المعلمة مقدمة المائدة» ملقب[۵] بود.

گنجینه لباس خلیفه نیز به عهده «زین الخزان» بود و خلیفه لباس خود را نزد او عوض می‌کرد.[۶] زنانی که به همسران خلیفه خدمت می‌کردند «المستخدمات عندالجهات العالیة» نام داشتند.[۷] در منابع تاریخی به حیات اجتماعی زنان معمولیِ جامعه تصریح نشده

۱. خطط؛ ج ۱، ص ۴۰۵.
۲. اتعاظ الحنفا؛ ج ۲، ص ۲۹.
۳. همان؛ ص ۱۶۹.
۴. المجتمع المصری فی العصر الفاطمی؛ ص ۸۷.
۵. خطط؛ ج ۱، ص ۴۱۱.
۶. همان؛ ص ۴۱۳.
۷. همان؛ ص ۴۱۱.

است، جز آن‌که برخی مشاغل مانند لباس‌فروشی و غسل برخی مردگان زن و قابله‌گری که از آن زنان بود. زنانِ عالمه و فاضله مصر نیز مجالس وعظ و درس داشتند، چنان‌که ام‌الخیر حجاری که یکی از آنان بود، در جامع عمروعاص موعظه می‌کرد و رباطی نیز به همین نام داشت.[۱]

بنا به گزارش مقریزی، پیرزنان و بیوه‌زنان مورد عنایت خاص زنان خلیفه بودند و همسر الآمر باحکام الله، در سال ۵۲۶ق. خانه‌ای اختصاصی برای آنان بنا کرد.[۲]

خلفای فاطمی مقررات ویژه برای تردد زنـان وضـع مـی‌کردند. مـحتسبِ دولت مراقب بود تا زنان با نامحرمان مراوده نکنند.[۳] محل اجتماع زنـان در مجالس وعـظ و مساجد و نیز مسیر رفت و آمد ایشان از مردان متفاوت بود. زنان در مسیر مردان و مردان در مسیر زنان نمی‌نشستند.[۴] از میان خلفای مصر، الحاکم بامرالله نسبت بـه امـور زنـان سختگیرتر بود.

دیگر مذاهب در جامعه مصری

برخورد با اهل ذمه مصر در عصر فاطمی متفاوت بوده است. جوهر سیسیلی اوایل اداره مصر، از اهل ذمه مدد گرفت، اما چهار سال بعد از فتح، با صـدور بـیانیه‌ای یـهودیان را موظف کرد تا لباسی غیر از پوشش مسلمین داشته باشند.[۵]

اشاره شد که در عصر المعز و خصوصاً فرزندش العزیز بالله تسامح مذهبی وجود داشت و حتی در خلافت العزیز، مسیحیان علاوه بر تجدید بنای کلیساهای خود، مناصب مهمی احراز کردند. با ازدواج خلیفه با کنیزی رومی، این تسامح شدت گرفت به طوری که عواطف مسلمین برانگیخته شد.

در زمان عیسی بن نسطورس نصرانی که بعد از وفات ابن کلس وزیر شد، بسیاری از مشاغل دیوانی به مسیحیان سپرده شد.[۶] با ظهور الحاکم بامرالله در ۳۸۶ق. مسیحیان از

---

۱. همان؛ ص ۴۵۰.

۲. همان؛ ص ۴۴۶.

۳. صبح الاعشی؛ ج ۱۰، ص ۳۵۲.

گ شیزری؛ نهایة الرتبة فی طلب الحسبة؛ تحقیق بازالعرینی، قاهره: ۱۹۴۶، ص ۱۱۰.

۴. همان؛ ص ۱۴.

۵. اتعاظ الحنفا؛ ج ۱، ص ۶۷

۶. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۹۸.

قدرت دور شدند و خلیفه فاطمی سعی داشت بیش‌تر از دیوانیان مسلمان کمک بگیرد، هرچند از اهل ذمه مانند فهد بن ابراهیم و ابن عیدون نیز مدد جست.[۱]

المستنصر چون شنید دولت بیزانس به طغرل سلجوقی اجازه داده تا در جامع قسطنطنیه نماز گذارده، خطبه به نام القائم بامرالله بخواند،[۲] فرمان داد تا کلیسای قیامت در بیت‌المقدس را مصادره کنند،[۳] درب کلیساهای مصر و شام را ببندند و جزیه مسیحیان را افزایش دهند.[۴]

همین خلیفه به علت نفوذ ابوسعید شوشتری ـ که از یهودیان بود و امور همسر الظاهر (مادرالمستنصر) را در قصر برعهده داشت ـ با اهل ذمه مسامحه کرد تا این که شکایات مسلمین از او به علت نفوذ گسترده اهل ذمه در دولت، باعث شد دستوراتی مبنی بر کنترل آن‌ها صادر کند.

الآمر باحکام الله با مسیحیان بسیار تسامح کرد و با آنان مراودت داشت. بعد از مأمون بطائحی در سال ۵۱۹ق. ابونجاح ابن قنا که از راهبان بود به ریاست دیوان‌ها برگزیده شد و او با مصادره بی‌اساس اموال مردم، ثروت فراوانی اندوخت.[۵] در عصر الحافظ، با وزارت بهرام ارمنی، برخی از مسلمانان از مناصب خود عزل شده، به جای آنان مسیحیان امور را به دست گرفتند.[۶] برادر بهرام، والی قوص بود؛ ستم او بر مردم ولایت و مصادره اموال آنها خشم مسلمانان را برانگیخت و به کمک رضوان بن ولخشی، بر بهرام و برادرش غالب شدند[۷] و الفائزبالله نیز با صدور فرمانی، مسالمت و مدارات با اهل ذمه را خواستار شد.[۸] به طور کلی و جز در موارد خاص، برخورد دولت فاطمیان را با اهل ذمه باید برخورد مسامحه‌کارانه تلقی کرد.

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۸۱ـ۸۵.
۲. این واقعه در ۴۴۷ هـ. بود.
۳. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۰۴.
۴. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۲۳۰.
۵. همان؛ ج ۳، ص ۱۲۷.
۶. همان؛ ص ۱۵۶. قلقشندی می‌نویسد: بهرام با مسیحیان عالم مکاتبات سری داشت. ر.ک: صبح الاعشی؛ ج ۶، ص ۴۶۱.
۷. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۱.
۸. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۰۸.

آداب و رسوم در جامعه

در صدر مراسم اجتماعی در عصر فاطمیان، جشن آغاز سال هجری بود. در این مراسم دهه اخیر ماه ذی‌الحجه، مصر غرق سرور بود و خلیفه، خود بر مرکبی عظیم به نام «الموکب العظام» در این شادی حضور داشت.[۱] در این ایام مسلمین مورد اطعام و انفاق قرار می‌گرفتند،[۲] هم‌چنین خلفای فاطمی به ضرب سکهٔ جدید دستور می‌دادند و آن به رسم انفاق، توزیع می‌شد.[۳] شادمانی در زادروز پیامبر اکرم(ص) و اول و وسط ماه‌های رجب و شعبان، به عنوان لیالی الوقود، از مراسم خاص دولت فاطمی بود.[۴] شروع ماه مبارک رمضان ـ که با موکب خلیفه اعلام می‌شد و بنا به رأی مقریزی حلوا و سکه برای امیران و حقوق‌بگیران دولتی توزیع می‌شد ـ[۵] از جشن‌ها و اعیاد دیدنی مصر بود. روز عید فطر و قربان نیز مراسم خاصی داشت.[۶] در میان مراسم اجتماعی، روزهای شیعه جلوه دیگری داشت و از آن میان، عاشورا شکوهی خاص.

ابن زولاق مورخ مصری در کتاب سیرة المعزلدین الله نوشته است: برای اولین بار در محرم سال ۳۶۳ گروه عظیمی از مردم به خیابان آمده، در ماتم این روز نوحه سردادند[۷] و پس از فشار و شکنجه اخشیدیان نسبت به شیعه در بزرگداشت این روز، در عصر فاطمی شیعیان به مدد سلطنت المعز در مصر قدرت یافتند.[۸] این مراسم ابتدا در جامع‌الازهر و سپس در مشهدالحسین برگزار می‌شد.[۹] در این روز بازارها تعطیل و داد و ستد متوقف بود. از مراسم این روز قربانی شتر، گوسفند و گاو در مشهدالحسین و توزیع گوشت آن میان مساکین و فقرا بود.[۱۰]

بزرگداشت روز غدیر نیز با آمدن المعز به مصر از مراسم اجتماعی مذهبی دیگر

---

۱. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۴۹، ج ۸، ص ۳۱۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۷۹ به بعد
۲. خطط؛ ج ۱، ص ۴۴۶ ـ ۴۹۰.
۳. همان؛ ص ۴۵۰. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۵۰۵.
۴. ر.ک: المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۳۱ ـ ۱۳۶.
۵. خطط؛ ج ۱، ص ۴۹۹.
۶. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۴۰ ـ ۱۴۷.
۷. همان؛ ص ۱۵۴.
۸. «قویت انفس الشیعه بکون المعز فی مصر»: اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۴۶.
۹. خطط؛ ج ۱، ص ۴۲۷.
۱۰. همان؛ ص ۴۲۷.

مصریان بود. در آن روز نیز خلیفه با موکب خاص موسوم به «رکوب عبدالعزیز»[1] به میان مردم می‌آمد. خلیفه به دولتمردان هدیه می‌داد[2] و بزرگان و غلامانی را نیز آزاد می‌کرد.[3]

قبطیان نیز در این زمان مراسم ویژه‌ای داشتند. «عیدالغطاس» یا عید تجلی مسیح یکی از آن‌ها بود. آنان معتقدند در این روز حضرت مسیح را یحیی بن زکریای پیامبر غسل تعمید داد و چون مسیح از آب خارج شد روح‌القدس در او تجلی کرد. مسعودی به تفضیل این مراسم را در دوره اسلامی قبل از فاطمیان توصیف می‌کند.[4] بنا به گزارش مقریزی، الحاکم در آغاز سده پنجم، مسیحیان را از بزرگداشت «عیدالغطاس» منع کرد.[5] الظاهر به قبطیان اجازه بزرگداشت این روز را داد.[6] «خمیس‌العهد» یا «خمیس‌العدس» که سه روز قبل از عید پاک برگزار می‌شد، جشن دیگر مسیحیان مصر بود. عید میلاد مسیح و عید صلیب که طبق نظر آن‌ها همان صلیبی که عیسی بر آن به دار آویخته و در این روز توسط هیلانه، مادر کنستانتین امپراتور روم شرقی، پیدا شده است، از مراسم دیگر قبطیان مصر بود.

اقتصاد مصر در عصر فاطمی

وجود رودخانه گسترده و پرآب نیل در این دوره باعث شد تا اساس اقتصاد بر پایه کشاورزی بنیان نهاده شود. کشاورزی، به تعبیر یکی از تاریخ پژوهان مصری، عصب اقتصاد مصر در این دوره بوده است.[7] با توجه به حجم آب نیل و کاهش یا طغیان و لبریز شدن آن به اراضی همجوار، کشاورزی در مصر به دو دورهٔ تابستانی و زمستانی تقسیم می‌شد. دوره زمستانی از ماه دسامبر و دوره تابستانی از ماه آوریل آغاز می‌شد.[8] محصولات زمستانی گندم، جو، پنبه، شبدر و کرسنه و محصولات تابستانی نیشکر، برنج،

---

۱. همان؛ ص ۳۸۹.

۲. همان؛ ص ۳۹۰

۳. المجتمع المصري في العصر الفاطمي؛ ص ۱۵۹.

۴. مروج الذهب و معادن الجوهر؛ تحقیق محي الدين عبدالحميد، قاهره: ۱۹۵۸م، ج ۱، ص ۳۴۳.

۵. خطط؛ ج ۱، ص ۲۶۵.

۶. همان؛ ص ۲۶۶

۷. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۹۱

۸. حالة مصر الاقتصادية في عهد الفاطميين؛ ص ۶۶-۶۷

کنجد و میوه بوده است.[1] کاهش آب رودخانه نیل در دوره‌های تاریخی متعدد و از جمله در عصر فاطمی، کمبود اقتصادی و طبعاً بحران‌های اجتماعی را پدید آورده است. یکی از نویسندگان معاصر مصری در پژوهشی خواندنی و کم‌نظیر یکی از پیامدهای این بحران را که خود بحرانی مهم در عصر فاطمی بوده، یعنی بحران گرسنگی را تحلیل و نتایج سیاسی و اجتماعی آن را تفسیر کرده است.[2]

صنعت مصر

قبطی‌ها صنعتکاران اصلی مصر و صنعت نساجی و ریسندگی از مهم‌ترین صنایع عصر فاطمی نام برده شده‌اند. مناطقی چون دَبیقتِنیس،[3] تونه،[4] شطا،[5] قطا[6] و مُنیة ابوالخصیب[7] از مهم‌ترین مراکز این صنعت هستند.[8] ناصرخسرو در دیدار خود از مصر زمانی که شهر تنیس را دید با اظهار تعجب از نساجی آن منطقه گفت:

> و آنجا قصب رنگین بافند از عمامه‌ها و وقایه‌ها و آنچه زنان پوشند. از قصب‌های[9] رنگین هیچ جا مثل آن نبافند که در تنیس. و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند. و آنچه در کارخانه سلطانی بافند به کسی نفروشند و ندهند. شنیدم که ملک فارس بیست هزار دینار به تنیس فرستاده بود تا به جهت او یک دست جامه خاص بخرند و چند سال آنجا بودند و نتوانستند خریدن. و آنجا بافندگان معروفند که جامه خاص بافند. و شنیدم که کسی آنجا دستار سلطان مصر بافته بود آن را پانصد دینار زر مغربی فرمود. و من آن دستار دیدم. گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد. و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند که در همه عالم جای دیگر نباشد، آن جامه‌ای رنگین است که به هر وقتی از روز بـه لونـی دیگـر نماید. و به مغرب و مشرق آن جامه از تنیس برند.[10]

---

۱. همان؛ ص ۷۱

۲. این کتاب با نام «مجاعات مصر الفاطمیة» توسط دکتر احمد السیّد الصاوی عرضه شده است.

دَبیق: شهرکی میان فَرَما و تنّیس که لباس آن به نام لباس دبیقی معروف است. معجم‌البلدان؛ ج ۲، ص ۴۳۸.

۳. تنّیس: جزیره‌ای در آب‌های مصر نزدیک دمیاط. معجم‌البلدان؛ ج ۲، ص ۵۱

۴. تونه: جزیره‌ای نزدیک تنّیس و دمیاط. همان؛ ص ۶۲.

۵. شطا: شهرکی در سه مایلی دمیاط که لباس آن نیز به «ثیاب الشطَویه» معروف است. همان؛ ج ۳، ص ۳۴۲.

۶. در معجم‌البلدان از این موضع نامی نیست.

۷. دَبیق: شهرکی میان فَرَما و تنّیس که لباس آن به نام لباس دبیقی معروف است. معجم‌البلدان؛ ج ۲، ص ۴۳۸.

۸. تنّیس: جزیره‌ای در آب‌های مصر نزدیک دمیاط. معجم‌البلدان؛ ج ۲، ص ۵۱

۹. منظور از قصب، زری‌دوزی‌هاست.

۱۰. سفرنامه ناصرخسرو؛ ص ۶۴ـ۶۵.

صنعت نیشکر نیز در قرن پنجم نقش مهمی در اقتصاد مصر ایفا کرده و در کارگاه‌های بزرگی که به «مطابخ السکر» معروف بوده[۱] و در شهرهایی چون نَطرون[۲] و شَبا[۳] وجود داشته است. صنایع کاغذسازی نیز در کارگاه‌های ورق‌سازی در منطقه فسطاط رونق داشته و کاغذ آن به «طَلْحی»[۴] مشهور بوده است.[۵] سفال‌کاری نیز از صنایع ظریف مصر در روزگار فاطمیان است. جهانگرد ایرانی ناصرخسرو در این باره چنین می‌نویسد:

و به مصر سفالینه‌سازند از همه نوع چنان لطیف و شفاف که دست چون بر بیرون نهند از اندرون بتوان دید، از کاسه و قدح و طبق و غیره، و رنگ کنند آن را چنان‌که رنگ بوقلمون را ماند، چنانچه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید. و آبگینه سازند که به صفا و پاکی به زبرجَد ماند.[۶]

بلورسازی نیز از صنایع دستی پیشرفته در دوره فاطمی است. همین جهانگرد در بیان ویژگی‌های فسطاط می‌نویسد:

و آنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نغز آن را می‌تراشیدند و آن را از مغرب آورده بودند.[۷]

منبت‌کاری نیز از صنایع دستی زیبا و دیدنی این زمان است که نمونه‌های بسیاری از آن هم‌اکنون در موزه هنر اسلامی در قاهره نگهداری می‌شود.

فاطمیان و بازرگانی

از روزگاران قدیم راه‌های تجاری دریای مدیترانه باشرق به دو مسیر خلاصه می‌شد: یکی از راه شام، بین‌النهرین و خلیج فارس و دیگری از مصر و دریای سرخ به هند و پنجاب و چین. امّا بحران‌هایی که در قرون سوم و چهارم در جنوب عراق شکل و شدت گرفت باعث شد تا مسیر دوم بازرگانی شرق رونق گیرد و موقعیت تجاری مصر را اهمیت بخشد.

---

۱. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۹۷.
۲. وادی النَّطرون: امروزه در هشتادکیلومتری شمال غربی قاهره قرار دارد.
۳. شَبا بر وزن عصا موضع بمصر. معجم‌البلدان؛ ج ۳، ص ۳۱۶.
۴. زیرا در تاریخ اسلامی اولین کسی که کارگاه ورق‌سازی را به حوزه تمدن اسلامی وارد کرده طلحة بن طاهر امیر طاهری خراسان است.
۵. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۹۷.
۶. سفرنامه؛ ص ۹۳
۷. سفرنامه؛ ص ۹۲.

به‌علاوه، مهاجرت گروهی از مردم عراق به سمت مصر و اسکان آن‌ها در فسطاط به عنوان پایتخت تجاری فاطمیان از اهمیت بغداد کاست و موقعیت فسطاط را افزایش داد. در این باره مقدسی جغرافیدان قرن چهارم گفته است:

همیشه میوه‌های شام و مغرب بدانجا می‌آید و منافع از عراق و مشرق بدانجا کشیده می‌شود. کشتی‌ها از چین و روم به آنجا می‌آیند. بازرگانی شگفت‌انگیزتر و درآمد نیکو و دارائی بسیار دارد.[1]

همو در جای دیگر در مورد این شهر می‌نویسد:

زداینده بغداد ... تجارتخانه ملتها ... انبار مغرب و راه‌انداز مشرق است ... تجارتخانه‌های شگفت و بازارها با درآمدهای نیکو دارد.[2]

همان‌طور که قاهره پایتخت سیاسی فاطمیان بوده، فسطاط در آن زمان پایتخت بازرگانی دولت مصر بوده است. گزارش‌هایی که مقدسی و نیز پس از او ناصرخسرو از بازارهای شهر می‌دهند اهمیت تجارت در این منطقه را حکایت می‌کند. دو مورخ معاصر فاطمی یعنی مسبّحی و یحیی بن سعید انطاکی در تواریخ خود و مقریزی به دنبال آن دو آورده‌اند که در سال ۳۸۶ هجری بازرگانان شهر امالفی[3] در ایتالیا با کالاهای خود در فسطاط و در ساختمانی معروف به «دارمانِک» مستقر بودند.[4] این بیان تاریخی اهمیت موقعیت بازرگانی فسطاط را علی‌رغم ساحلی نبودنش نشان می‌دهد. زیرا شهرهای ساحلی مانند اسکندریه، دمیاط و تنّیس بیش‌تر مورد توجه تجار غربی بوده است.

مقدسی تجارت شهرهای دیگر مصر را در آن زمان توصیف می‌کند: فَرما آبادان و پرجمعیت و با بازارهای خوب،[5] تنّیس شهری سودآور و مرفّه[6] و دمیاط با کارگران ماهر، پارچه‌های گران‌بها و خوش‌کار[7] می‌باشند. وی اساس اقتصاد سرزمین مصر را مبتنی بر بازرگانی می‌داند.[8] با توجه به بنیان اقتصاد کشاورزی مصر در آن روزگار، بیان این موضوع از زبان مقدسی دلیل بر رفت و آمد بازرگانان در آن منطقه است.

---

۱. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ ص ۲۸۴.
۲. همان؛ ص ۲۸۰_۲۸۱

3. Amalfi.

۴. الدولة الفاطمیة فی مصر؛ ص ۳۰۱_۳۰۳ و خطط؛ ج ۲، ص ۱۹۵_۱۹۶.
۵. احسن التقاسیم؛ ص ۲۷۷.
۶. همان؛ ص ۲۸۶.
۷. همان؛ ص ۲۸۷
۸. همان؛ ص ۲۸۹.

منابع مالی دولت فاطمی

دکتر ایمن فواد سید تاریخ پژوه معاصر مصری معتقد است تا زمانی که یکی از متون اصلی درباره نظام مالی و مالیاتی فاطمیان، یعنی کتاب «المنهاج فی احکام خراج مصر» تألیف مخزومی، مورد مطالعه قرار نگیرد نمی‌توان به درستی اظهار نظر کرد.[۱] آنچه مخزومی دراین باره نوشته حکایت از تنوع و گستردگی نظام مالیاتی مصر در دوره فاطمیان دارد.

مخزومی در یک تقسیم‌بندی کلی مالیات‌های عصر فاطمی را ـ که درآمد اصلی دولت هستند ـ به بخش‌های خراجی و هلالی تقسیم می‌کند.[۲]

خراجی‌ها در دو نوع «خراج کشاورزی» و «خراج باغات»[۳] و هلالی‌ها در سه گروه جزیه، زکات و مالیات بازرگانی غیر مسلمانان (رومی‌ها) جای دارند.

قلقشندی در مورد خراج عصر فاطمی می‌نویسد مسئولیت این مالیات با دو دیوان «دیوان الصعید» و «دیوان اسفل الارض»[۴] بود. به‌علاوه این مالیات‌های عمده، فاطمیان مالیات‌های دیگری را وضع کرده بودند که از مهم‌ترین آن‌ها «مکوس»[۵] یا همان مالیات «هلالی» در افریقیه عصر فاطمی بود.[۶] این مالیات بر چرا، آب، صیدگاه، کالا، ترانزیت، کشتار و ذبح، بازار بردگان و حتی بر حاجیان تحمیل می‌شد.[۷] میزان این مالیات ـ که به تعبیر مقدسی غیرقانونی و غیر شرعی است ـ بین ده تا بیست و پنج درصدِ ارزش جنس را شامل می‌شده است. عایدات دولت از طریق این مالیات گاهی به یک‌صد هزار دینار می‌رسید[۸] و دیوانی فرعی به نام دیوان هلالی[۹] برای آن بنیان گذاشته شده بود. «عشر» یکی از مالیات‌های شرعی این دوره است که بر کالای مسلمانان تاجر وضع می‌شد.[۱۰] یکی دیگر از منابع مالی دولت «سواحل» یا «مالیات مرزهای ساحلی» بود. این مالیات در شهرهای

---

۱. الدولة الفاطمية فی مصر؛ ص ۳۱۹.

۲. همان؛ ص ۳۲۱.

۳. تفاوت دو نوع خراج کشاورزی و باغات در زمان دریافت آن‌ها توسط دولتیان است که بر اساس برداشت محصول تعیین شده است.

۴. صبح‌الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۹۵.

۵. کلمه مکس به معنای مالیات بازارهاست که در عصر جاهلی در میان اعراب شایع بوده است.

۶. خطط؛ ج ۱، ص ۱۰۳ـ۱۰۴.

۷. همان؛ ص ۸۹

۸. خطط؛ ج ۱، ص ۱۰۴.

۹. صبح‌الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۹۶.

۱۰. ماجد، عبدالمنعم؛ نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر (قاهره: مکتبة الانجلو المصرية، ۱۹۸۵ م) ج ۱، ص ۱۱۸.

ساحلی مانند اسکندریه، دمیاط و فَرَما اخذ می‌شد و قلقشندی معتقد است دیوان مخصوصی برای این مالیات به نام «دیوان الثغور» تأسیس شده بود.[۱] «جوالی» (جمع جالیه) مالیات مخصوص غیر مسلمانان بود که در این دوره گرفته می‌شد[۲] و در واقع همان «جزیه» بوده است. جالیه بر مرد و زن بالغ غیر مسلمان ـ بجز زنان، کودکان، راهبان، بردگان و دیوانگان ـ جاری بود.

یکی از منابع عمده مالی خلفای فاطمی حق‌الاجاره خانه‌های کوچک متعلق به خلیفه بوده به نام رَبع (رباع) که در آن بیش از یک خانواده ساکن می‌شدند. ناصرخسرو در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

و شنیدم که در قاهره و مصر هشت هزار سراست از آن سلطان که آن را به اجارت دهند، و هر ماه کرایه ستانند. و همه به مراد مردم به ایشان دهند و از ایشان ستانند، نه آن‌که بر کسی به نوعی تکلیف کنند.[۳]

این‌ها به همراه خمس و زکات منابع مالی مستمر دولت بود. افزون بر آن‌هاست منابع غیرمستمری مانند مصادره اموال خاطیان، اموال مردگان بدون وارث که به آن‌ها «المواریث الحَشریّه»[۴] می‌گفتند.

علی‌رغم شکوفایی اقتصادی و بازرگانی مصر در عصر فاطمیان، بحران‌های اقتصادی زیادی در این دوره به چشم می‌آید. همان‌گونه که اشاره شد، یکی از عوامل این بحران رودخانه نیل بود که کاهش یا طغیان آب آن، آسیب دیدن کشاورزی را، که اقتصاد مصر بر آن استوار بود، موجب می‌شد. حاکم بامرالله می‌خواست با استمداد از ابن هیثم بصری این مشکل را برطرف کند. این خلیفه مقتدر فاطمی راه‌های دیگری برای مقابله با بحران‌های اقتصادی و کنترل آن در پیش گرفت:

برای تمام اجناس، نرخ مشخصی تعیین کرد. گران‌فروشان و محتکران را رسوا کرد و فرمانی مبنی بر فروش انحصاری گندم به آسیابانان صادر کرد.[۵] خود او همانند محتسبان و به هیئتی ناشناس در شهر تفحص و با عاملان دولتی گرانی به‌شدت برخورد می‌کرد. در

---

۱. صبح‌الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۹۵.
۲. همان؛ ص ۴۵۸.
۳. سفرنامه؛ ص ۷۷.
۴. صبح‌الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۶. ابن مماتی؛ قوانین الدواوین؛ ص ۳۱۹-۳۲۵.
۵. اغاثة الامة؛ ص ۵۱

یکی از گشت و گذرها در سال ۴۰۳ق. بدین نتیجه رسید که متولی امور حسبه قاهره که منصب ریاست پلیس شهر را نیز داشت، عامل گرانی گندم و کمبود نان بوده است، لذا او را عزل کرد و یک دستش را برید.[۱] الحاکم حتی برای جلوگیری از افزایش قیمت احشام مانند شتر، گاو و گوسفند، که بسیاری از آن‌ها به سبب بیماری طاعون از بین رفته بودند، فرمان منع ذبح آن‌ها را به جز در عید قربان صادر می‌کرد. مصر در زمان فرزند الحاکم، الظاهر لاعزاز دین‌الله که مدت شانزده سال (۴۱۱-۴۲۷ق.) سلطنت کرد، به علت ضعف شخصیت و سوء تدبیر او شاهد بحران‌های اقتصادی بسیاری بود. مقریزی نقل می‌کند که در اواخر سال ۴۱۴ق. کمبود نان و گرانی به حدی رسید که مردم فریادکنان به کوه پناه برده، به درگاه خداوند استغاثه کردند.[۲]

یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های اقتصادی در دولت فاطمی، در عصر المستنصر، هشتمین خلیفه، و در سال ۴۵۷ واقع شد و به مدت هفت سال به طول انجامید. مقریزی عوامل عمده این بحران را، ضعف سلطنت، علبه نظامیان بر امور دولت و کاهش آب نیل می‌داند. در آن سال‌ها گرسنگی به حدی رسید که مردم گوشت مردار و سگ می‌خوردند.[۳] بسیاری جلای وطن کردند.[۴] زنی که محتاج مقداری آرد گندم بود و مایل بود جواهرات خود را با آن معاوضه کند، ناامید و درمانده شد، فریادش به گوش خلیفه رسید و او وزیر را احضار کرد.[۵] مقریزی تنها تاریخنگاری است که به زمینه‌ها و نتایج سیاسی ـ اجتماعی بحران‌های اقتصادی می‌پردازد. او معتقد است آنچه به عنوان گرانی به چشم می‌خورد فی‌الواقع گرانی نیست، سوء تدبیر و ضعف مدیریت است. به عبارت دیگر اگر چه کاهش یا طغیان آب رودخانه نیل یا درگیری‌های خطی داخل حکومت، مصائبی را پدید آورده و موجب بحران شده است، اما همه این‌ها ریشه در سوء مدیریت دارد: **ان الحال فی فساد الامور انما هو سوء التدبیر لا غلاء الاسعار**»[۶] و «**لیس بالناس غلاء، انما نزل بهم سوء التدبیر من الحکام**.[۷]

---

۱. نام این مسئول، غبن خادم نقل شده است. اتعاظ الحنفاء ج ۲، ص ۸۹.
۲. اتعاظ الحنفاء ج ۲، ص ۱۳۴ـ۱۳۵.
۳. اغاثة الامة؛ ۵۹ـ۶۰.
۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۱۱.
۵. ابن ایاس حنفی؛ بدائع الزهور فی وقائع الدهور؛ تحقیق محمد مصطفی (قاهره، ۱۴۰۲ هـ.) ج ۱، ص ۲۱۸ همین گزارش را مقریزی در اغاثة الامة نقل می‌کند (ص ۶۱).
۶. فساد در کارهای (دولتی و جامعه) نه به علت گرانی بلکه به جهت سوء مدیریت است. اغاثة الامة؛ ص ۱۲۲.
۷. مردم دچار گرانی نشدماند بلکه بر آنان سوء مدیریت عارض شده و فرود آمده است. همان؛ ص ۱۲۵.

از نظر مقریزی، مظاهر این بی تدبیری عبارتند از:

۱. رواج رشوه‌خواری در دستگاه‌های دولتی ولایة الخطط السلطانیة و المناصب الدینیة بالرشوة.[۱]

۲. افزایش هزینه‌های خدمات دولتی و بالا بردن قیمت زمین غلاءِ الاطیان.[۲]

آثار و نتایج بحران اقتصادی بر امنیت اجتماعی

در فاصله سال‌های ۴۱۴ـ۴۱۵ و در عصر الظاهر لاعزاز دین الله، که قحطی و گرانی پدید آمد، دولت از پرداخت مستمری غلامان ناتوان بود. آن‌ها به شهر تِنّیس حمله برده، عامل حکومت را عزل کردند و از خزانه ۱۵۰۰ دینار ستاندند.[۳] علاوه بر شهرها در مزارع و روستاها شورش و طغیان بردگان و بیچارگان به علت گرسنگی آن‌ها، شدت گرفت. این شورش‌ها را مقریزی در «الخطط» و «اتعاظ الحنفاء» و مسبحی در «اخبار مصر» نقل کرده‌اند.

در عید قربان ۴۱۵ق. هنگامی که سفره طعام در قصر فاطمی گسترده شد غلامان بر سفره هجوم برده، فریاد زدند: «امان از گرسنگی، ما به خوردن آنچه بر سفره مولایمان است سزاوارتریم.»[۴] در شوال همین سال، کاروان حج مغرب(شمال افریقا و اندلس) که از مصر می‌گذشت غارت شد، برخی کشته شده، بقیه بازگشتند.[۵]

در روزگار المستنصر بالله نیز که قحطی، گرانی و گرسنگی شدت گرفت سپاهیان و نظامیان به غارت اموال و راهزنی دست زدند، دزدان بی شمار شدند و ترس مردم فزونی گرفت.[۶] ناامنی در این سال‌ها به حدی رسید که حتی مسیر کاروان‌های حج تغییر کرد.[۷] آنچه از اسناد المستنصر (سجلات المستنصریه) برمی‌آید، دولت مرکزی در برخی از مناطق مانند اسکندریه، جیزه، صعید بالا و صعید پایین تضعیف شد.

---

۱. همان؛ ص ۷۸.

۲. همان؛ ص ۸۲.

۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۱۵۷.

۴.«الجوع، الجوع نحن احق باکل سماط مولانا» همان؛ ص ۱۶۲

۵. همان.

۶. همان؛ ص ۲۷۹.

۷. الخطط؛ ج ۱، ص ۲۰۲.

فصل هشتم

دیوان‌سالاری و نظام اداری فاطمیان

دیوان‌سالاری و نظام اداری فاطمیان

از نظر اداری دوره فاطمیان در تاریخ مصر، بسیار مهم است. پی‌ریزی سازمان جدید اداری در مصر از نوآوری‌های آنان است. منابع اصلی پژوهش و مطالعه در این باره عمدتاً سه کتاب «صبح الاعشی» تألیف قلقشندی، «خطط» مقریزی و «نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین» اثر ابن طویر قیسرانی است. کتاب اخیر مفقود شده، امّا با پژوهش یکی از محققان معاصر مصری و با استخراج مطالب آن از دو منابع مذکور و چند کتاب تاریخی، صورتی از آن در دسترس تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است.[1] پس از فتح مصر و تثبیت اوضاع، نقش سیاسی جوهر سیسیلی تمام شد و با ورود خلیفه فطمی به سرزمین مصر، یعقوب بن کِلِس از جانب المعز مأمور شد تا سازمان دولت را بنیان نهد. او نیز سازمان را در سه بخش اداری، قضایی و تبلیغی ترسیم کرد.[2] در دولت فاطمی خلیفه، که به استناد اسناد و سکه‌ها همیشه خود را «امام» یا «امیرالمؤمنین» لقب می‌داد، در رأس امور قرار داشت.[3] تا زمانی که از عصر بدر جمالی وزیران مدارِ قدرت دولت فاطمی شدند، ارتش فاطمی مستقیماً زیر نظر خلیفه اداره می‌شد. وزیر، امور اداری را بر عهده داشت. قاضی‌القضاة که از جناب خلیفه تعیین می‌شد، مسلط بر امور دینی و حقوقی بود و داعی‌الدعاة نیز رسالت عالیه امور تبلیغ را به عهده داشت؛ اما از زمانی که وزیران فاطمی قدرت مطلقه دولت شدند علاوه بر امیر ارتش، قاضی‌القضاة و داعی‌الدعاة نیز زیر نظر مستقیم آن‌ها قرار گرفت.

---

۱. این کتاب توسط دکتر ایمن فواد سید تحقیق و استخراج و در سال ۱۴۱۲ هـ. ۱۹۹۲ م. در اشتوتگارت نشر شده است.

۲. الاشارة إلی من نال الوزارة، ص ۴۸-۵۲. خطط، ج ۲، ص ۵. این نکته گفتنی است که مقریزی ذکر می‌کند جوهر در سال ۳۴۷ ق. در عصر المعز در مرتبه وزارت قرار گرفت و در جای دیگر می‌نویسد: «لم یوقع اسم الوزارة علی احد فی ایامه» یعنی اسم وزارت در روزگار او بر کسی اطلاق نمی‌شد. (خطط، ج ۱، ص ۴۳۹). شاید منظور مقریزی از وزارت جوهر همان مسئولیت کتابت باشد که جوهر بدان موصوف بود.

۳. ر.ک: السجلات المستنصریة.

وزارت

در نیمه اول عصر فاطمیان، وزیران قدرت محدود و معینی داشتند. این دوره را که حدود نیمه قرن پنجم به پایان می‌رسد، عصر وزارت تنفیذ نامیده‌اند و وزیران تنفیذ صاحب قلم هستند. اما دوره دوم را وزارت تفویض گفته‌اند، چون وزیران قدرت مطلق هستند و سپاه نیز در سلطه آن‌هاست، به وزیران عصر تفویض، اصحاب السیف گفته‌اند.[۱] چنان که قبلاً اشاره شد، با شدت گرفتن بحران‌های سیاسی مصر و نزاع میان ترکان و مغربی‌ها، بدر جمالی، امیر عکا، به درخواست المستنصر به قاهره آمد. او اولین امیر ارتش بود که مقام وزارت را نیز عهده‌دار شد و از آن تاریخ به قول مقریزی:

فصارت الوزارة من حینئذ وزارة تفویض و یقال متولیها «امیر الجیوش» و بطل اسم الوزارة.[۲]

از آن پس وزارت، وزارتِ تفویض شد و متولی آن امیرالجیوش نامیده شد و اسم وزارت برافتاد.

از مشخصات دیگر دوره آن است که برخی از وزیران دوره تنفیذ از اهل ذمه بودند، بسیاری از وزیران مسلمان نیز مذهبی غیر از مذهب دولت داشتند. اما در دوره تفویض جز بهرام ارمنی، بقیه وزیران مسلمان بودند.[۳] در دوره اول، حاکمیت با خلیفه بود، اما در دوره دوم، خلیفه بازیچه‌ای بود در دست وزیران.

وزیر علاوه بر آن‌که نظارت بر دیوان‌ها را بر عهده داشت، در تعیین رؤسای دیوان‌ها، رأی اول از آنِ او بود.[۴] در عصر تفویض، قاضیان و داعیان نیز نایبان وزیر بودند و از القاب وزیر یکی کافل قضاة المسلمین و هادي دعاة المؤمنین بود.[۵]

اگرچه گاهی اتفاق می‌افتاد که بدون مراسم خاص، حکم وزیر صادر و ابلاغ می‌شد، اما خلیفه فاطمی اصرار داشت تا منشور وزارت در مراسم باشکوهی صادر و قرائت شود. ابن قلانسی در توصیف مراسم وزارت یازوری در عصر المستنصر بالله

---

۱. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک: الاشارة الی من نال الی الوزارة؛ ص ۶۸ـ۹۷. اخبار مصر؛ ص ۵۵ ـ ۵۶.
۲. خطط؛ ج ۱، ص ۴۴۰.
۳. ر.ک: بیت المقدس شهر پیامبران؛ ص ۳۸ـ۴۳.
۴. الوزارة و الوزراء في العصر الفاطمي؛ ص ۴۳
۵. ر.ک: السجلات المستنصریه.

چنین می‌نویسد:[1]

و وردت الاخبار من مصر بان المستنصر بالله خَلَع علی وزیره قاضي القضاة ابي محمد الیازوری في الرابع من ذي القعدة سنة ٤٤٣هـ./ ١٠٥١م. خلعاً فاخرة کانت غلالة قصباً و طاقاً و قمیصاً دبیقیاً و طیلساناً و عمامة قصباً و حمله علی فرس رائع بمرکب من ذهب وزنه الف مثقال، و قاد بین یدیه خمسه و عشرین فرساً و بغلاً بمراکب ذهب و فضة و حمل معه خمسون سفطاً ثیاباً اصنافاً وزاد نعوته و القابه و خلع علی اولاده خلعاً تلیق بهم. و کتب له سجل التقلید بانشاء ولی الدولة ابی علی بن حیزان و بالغ في احسان وصفه و تقریظه واطرائه و احماد رایه و ما اقتضاه الرأی من اصطفائه للوزارة و اجتبائه و قرئ بحضرة المستنصر بالله بین قواده و خدمه و وجوه اجناده.

در اخباری که از مصر وارد شده آمده است که «المستنصر بالله» خلعت وزارت را که خلعتی بسیار فاخر و گرانبها بود به قاضی‌القضاة ابی محمد الیاروری در تاریخ ۴۴۳هـ./ ۱۰۵۱م. بخشید و او را بر مرکبی که حدود هزار مثقال طلا وزن داشت قرار داد؛ به همراه ۲۵ سواره نظام که پیشاپیش او در حرکت بودند و استری که با مرکب‌های طلا و نقره که به وسیلهٔ آن پنجاه صندوق از لباس‌های متنوع حمل می‌شد. صفات و القاب وی را زیاد کرد وپسرانش را خلعت شایسته بخشید و پست و مقام وی دیوان انشایی توسط «ولی الدولة...حیزان» ثبت شد. در توصیف و مدح او مبالغه بسیار نمود و از میان وزرای برگزیده حسن رأیش را ستایش کرد، و این‌ها [این قضیه] در حضور المستنصر بالله که در میان خادمان و جنود خود بود، قرائت شد.

در این مراسم علاوه بر خلعت رسمی، هدایای دیگری به وزیر داده می‌شد و این بیش‌تر در عصر وزارت تفویض بود. العاضد بالله به هنگام نصب صلاح الدین أیوبی به عنوان وزیر، به او اسب زردی اهدا کرد؛ اسبی که در مصر تندروتر از آن نبود و قیمتش هشت هزار دینار بود.[2]

وزیران ثروتمند و پرقدرت

دکتر محمد حمدی المناوی در کتاب خود الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی[3] در بحث

---

۱. نقل از الوزارة و الوزراء في العصر الفاطمي؛ ص ۵۳ـ۵۴.
۲. «لم یکن بالدیار المصریة اسبق منها، قیمتها ثمانیة آلاف دینار»: الوزارة و الوزراء في العصر الفاطمي؛ ص ۶۱.
۳. همان؛ ص ۸۲ـ۹۴.

مستندی از ثروت وزیران سخن می‌گوید. آنان علاوه بر اقطاعات متنوعی که از سوی خلیفه به آنان اعطا می‌شد و حقوقی که از بیت‌المال دریافت می‌کردند ـ و آن هم اکبر راتب بین موظّفي الدولة ـ دو منبع دیگرِ درآمد نیز داشتند:

یکی ثروت غیرمشروع حاصل از مصادره اموال مخالفان بود. به طوری که منصور بن عبدونی وزیر حاکم به دستور خلیفه، دیوانی به نام «دیوان المفرد» تأسیس کرد و در آن اموال مصادره مغضوبین خلیفه را قرار داد.[1] بدرجمالی نیز امیران شورشگر ترک را کشت و اموال آن‌ها را مصادره کرد. راه دیگر، تجارت بود. یکی از بحران‌ها و ناهنجاری‌های سیاسی، اداری و اقتصادی دولت فاطمی آن بود که وزیران، بزرگ‌ترین بازرگانان مصر بودند. صالح بن رزیک غلات را احتکار می‌کرد و به وقت گرانی، آن‌ها را می‌فروخت. یعقوب بن کلس، وزیر بزرگ و صاحب تألیف فاطمیان، که رساله فقهی او به عنوان کتاب دینی اسماعیلیان تدریس می‌شد، جنب قصر خلیفه کاخی ساخت که با آن برابری می‌کرد.

اکثر وزیران فاطمی بر همین‌گونه بودند. آخرین وزیر دولت فاطمی به نام صلاح الدین ایوبی که خود، دولتی دیگر بنیان نهاد، ثروتی به هم‌زد که به قول مقریزی: ولایقدر علی حسابه الامن یقدر علی حساب الخلق في الآخرة.[2]

اما از طرفی همین وزیران، صاحبان آثار و تألیفاتی در عصر خود هستند. یعقوب بن کلس کتب متعددی بر جای گذاشته که مهم‌ترین آن‌ها رساله وزیریه است در فقه اسماعیلی و حجم آن نصف صحیح بخاری است. ابن رزیک، وزیر شیعی این دولت، به‌قولی کتابی در فقه شیعه دارد به نام الاعتماد في الرد علی اهل العناد.[3]

دیوان‌ها

در تبیین دواوین اداریِ دولت فاطمیان باید از «اخبار مصر» مسبّحی، «اخبار مصر» ابن میسّر، «اتعاظ الحنفاء» و «خطط» مقریزی و نیز «صبح الاعشی في صناعة الانشاء» اثر قلقشندی بهره گرفت. این نکته نیز قابل توجه است که دو اثر مقریزی و کتاب قلقشندی آنچه را بیان کرده‌اند، برگرفته از کتاب «نزهة المقتلین» ابن طُوَیر قیسرانی است. به طور کلی دیوان‌های عصر فاطمی عبارتند از:

---

۱. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۸۱. خطط؛ ج ۲، ص ۱۵.
۲. نقل از الوزارة و الوزراء في العصر الفاطمي؛ ص ۹۳.
۳. همان؛ ص ۱۰۵.

۱. دیوان مجلس

در دیوان‌سالاری فاطمیان «دیوان مجلس» مهم‌ترین دیوان است. ابن طویر در مورد این دیوان می‌نویسد: هو اصل الدواوین حرفیه علوم الدولة باجمعها[۱] دیوان مجلس بر بخشش‌ها و هدایا و آنچه از پادشاهان و امیران می‌رسد اشراف داشته و آن‌ها را ثبت می‌کند. بنا به گزارش مقریزی و ابن طویر تا قبل از نیمه قرن پنجم، نام این دیوان «دیوان زمام»، بوده است.[۲]

۲. دیوان رسائل یا انشاء

در طول دوره فاطمی یکی از ثابت‌ترین و پردوام‌ترین بخش‌های اداری و دیوانی دولت، دیوان «رسائل» یا «انشاء» یا «مکاتبات» بوده است. اهمیت این دیوان به حدی است که برخی از ادیبان و نویسندگان آن دوره مانند ابن صیرفی (متوفی ۵۴۲ق.) کتابی درباره وظایف این دیوان و شرایط آن نوشت و نامش را «القانون فی دیوان الرسائل»[۳] گذاشت. ابن صیرفی در این رسالهٔ موجز و مفید ویژگی‌های رئیس این دیوان را، که به متولی یا صاحب دیوان معروف بوده و به «کاتب الدست الشریف»[۴] ملقب، چنین برمی‌شمرد:

«دینداری، امانتداری، پرهیزگاری بزرگ‌ترین ویژگی رئیس دیوان رسائل است، زیرا او با مال و روح انسان سروکار دارد».[۵] به‌علاوه بلاغت و فصاحت را باید در اعلی‌مرتبه بداند، زیرا او زبان پادشاه است.[۶]

۳. دیوان النظر

این دیوان، بخشی از مسئولیت دیوان اشراف در عصر سلجوقیان را داشت علاوه بر آن‌که

---

۱. نزهة المقتلین؛ ص ۵۸.
۲. همان؛ ص ۵۸ـ۵۹. خطط؛ ج ۱، ص ۸۲ـ۹۹.
۳. این کتاب به همراه الاشاره الی من نال الوزارة اثر دیگر همین نویسنده، توسط دکتر ایمن فواد سید تحقیق و در سال ۱۴۱۰ هجری در قاهره چاپ شده است.
۴. صبح الاعشی؛ ج ۱، ص ۱۰۲.
۵. همان؛ ص ۷
۶. همان؛ ص ۱۰.

نمایندگان خود را گسیل می‌ساخت تا بدهی بدهکاران به دولت را وصول کند.[1] از وظایف مهم دیوان النظر، نظارت بر فعالیت سایر دیوان‌ها بود.

۴. دیوان تحقیق

افضل بن بدر جمالی در سال ۵۰۱ق. دیوان تحقیقی را تأسیس کرد. ریاست آن با نویسنده خبیر و ماهری بود و اولین متولی این دیوان، ابوالبرکات یوحنا بن ابی‌اللیث را که فردی غیرمسلمان بود نام برده‌اند.[2] رضوان بن وَلَخْشی در سال ۵۳۱ق. که به وزارت منصوب شد، دستور داد ریاست دیوان تحقیق با غیر مسلمین نباشد.[3]

۵. دیوان الجیش

ارتش فاطمی به هنگام فتح مصر متشکل از رومیان، اسلاوها، بربرها و اعراب بوده اما بعد از جنگ آن‌ها با البتکین در دمشق در عصر خلافت العزیز بالله، دو عنصر ترک و دیلم نیز به ارتش فاطمی وارد شدند.[4] همان‌طور که اشاره شد، در دورهٔ اول (عنصر اقتدار و خلافت)، ارتش مستقیماً زیر نظر خلیفه انجام وظیفه می‌کرد اما با وصول بدرجمالی به عریکه قدرت، او «امیرالجیوش» شد و اداره ارتش با «دیوان الجیش» بود.

۶. دیوان جهاد

ناوگان دریایی فاطمیان یکی از قدرتمندترین نیروهای دریایی در قرون میانه بود و نقش مهمی در دریای مدیترانه داشت، آنان چون به مصر آمدند، در چند جا مرکز کشتی‌سازی جنگی احداث کردند.[5] منابع تاریخی، از چهار نوع کشتی جنگی در دوره فاطمی نام می‌برند:[6] «عشاری» قایق کوچک جنگی بود که همراه با کشتی بزرگ جنگی در دریاهای مدیترانه و سرخ و رود نیل حرکت می‌کرد. نوع دوم «شوانی» (جمع شینی) بود که کشتی

---

۱. ابن مماتی؛ قوانین الدواوین؛ تحقیق عزیز سوریال عطیة (قاهره، مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱هـ) ص ۲۹۸.

۲. اخبار مصر؛ (ابن میسر)، ص ۷۷ و ص ۱۰۸. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۲۶ ابن میسر این را دیوان المملکة نامیده است.

۳. اخبار مصر؛ ۱۲۸ ـ ۱۲۹، اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۶۳.

۴. الدولة الفاطمیة فی مصر، ص ۲۸۰.

۵. خطط؛ ج ۱، ص ۴۸۲، ج ۲، ص ۱۹۷.

۶. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۱۵۹. خطط؛ ج ۱، ص ۴۸۳ و ج ۲، ص ۱۹۳.

بزرگ جنگی محسوب می‌شد و با یک‌صد و چهل پارو به حرکت در می‌آمد. نوع سوم «شلندی» است. در قسمت پایین این کشتیِ جنگی پاروزن‌ها و در قسمت بالا، جنگجویان فاطمی بودند. و بالاخره «مسطح» کشتی جنگی بزرگی به ظرفیت پانصد جنگنده بود. نظارت بر ناوگان دریایی فاطمی با دیوان جهاد بود که به «دیوان العمائر» نیز معروف بود. رئیس این دیوان «مقدم» نام داشت.

از دیوان‌های دیگری نیز نام برده‌اند؛ مانند «دیوان الشام»، «دیوان دمشق»، «دیوان الکتامیین» و «دیوان ام الخلیفه المستنصر» که با انتفاء موضوع، از بین رفتند. اما «دیوان مفرد» در عصر الحاکم بالله و برای ضبط اموال مصادره شده مخالفین و شورشگران تأسیس شد و این دیوان در اواخر عصر فاطمی به نام دیوان مرتجع شناخته می‌شد.[۱]

دیوان «ترتیب» که در عصر خلیفه الحافظ تأسیس شد وظیفه دیوان برید را برعهده داشت[۲] و دیوان «خاص»، رسیدگی به امور خلیفه و داخل کاخ و رفع نیازهای او را برعهده داشت.[۳]

نظام قضایی فاطمیان

به گفتهٔ قاضی ابن طویر برجسته‌ترین عضو «رباب القلم» یا «اصحاب القلم» است، همانند وزیر که بزرگ‌ترین عنصر ارباب السیوف است. بر این اساس منصب قاضی‌القضاة در دولت فاطمیان برتر از مرتبه «داعی الدعاة» بوده است.[۴] البته در عصر اقتدار وزیران، قاضی‌القضاة نماینده وزیر بود. اهتمام خلفای فاطمی بر این بود تا این منصب را به یکی از فقیهان اسماعیلی واگذارند تا بر اساس آیین رسمی دولت فتوا دهد.[۵] هم‌چنان‌که وقتی «حسن بن خلیلی» یکی از فقهای شافعی عهده‌دار این مقام شد خلیفه با او پیمان بست که بر پایهٔ مذهب اسماعیلی حکم کند نه براساس مذهب شافعی.[۶] قاضی دولت فاطمی هر شنبه و سه‌شنبه در جامع عمرو در فسطاط مجلس خود را برای رسیدگی به دعاوی مردم

---

۱. صبح الاعشی؛ ج ۱۰، ص ۳۵۷ ـ ۳۵۹.
۲. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۳، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵ بسیاری از مورخان برید را ذیل دیوان رسائل دانسته‌اند نه به عنوان دیوان مستقل
۳. خطط؛ ج ۲، ص ۱۹۶. اخبار مصر؛ (ابن میسر)؛ ص ۱۷۹.
۴. نزهة المقلتین؛ ص ۱۱۰.
۵. الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۲۷۱
۶. همان.

تشکیل می‌داد و عصر به قاهره بازمی‌گشت.[۱] نظارت بر اوقاف و بر عیار سکه‌های ضرب شده از وظایف قاضیان بود.

در بخش قضایی افراد دیگری نیز قاضی را همراهی و مساعدت می‌کردند؛ مانند حاجب که در واقع مسئولیت هماهنگی و تشریفات محکمه را برعهده داشت.[۲] دیوان مظالم یا قضاءالمظالم،[۳] همانند «دادگاه استیناف» یا «دادگاه انتظامی قضات» امروز، به منظور رسیدگی به شکایات مردم از قاضیان تشکیل شده بود و متولی آن به نظر قلقشندی ذو الاقدار الجلیلة و الاخطار الخطیلة[۴] بودند که تحت نظارت خلیفه یا یکی از وزیران و امیران فعالیت می‌کرد. مقریزی می‌نویسد جوهر سیسیلی در هر شنبه[۵] باحضور وزیر و بزرگ‌فقیهان به استماع مظالم نشسته، احکام مورد نظر را صادر می‌کرد.[۶] در دوره‌های میانی خلافت فاطمی محکمه مظالم در مسجد و با حضور اعیان، حاکمان، فقیهان، کاتبان و شهود مرتب تشکیل می‌شد و به شکایات دادخواهان رسیدگی می‌کرد.[۷]

محتسب، که مجری احکام حسبه یعنی امر بمعروف و نهی از منکر بود، تحت نظارت سیستم قضایی فاطمی فعالیت می‌کرد. ظاهراً در دوره الحاکم بامرالله ششمین خلیفه فاطمی او خود امور حسبه را عهده‌دار بود[۸] و گاهی وزیران این امر را نظارت می‌کردند؛ همچون یعقوب کلّس که در سال ۳۶۳ هجری.[۹] در کتب مشهور مانند «معالم القربة فی احکام الحسبة» وظایف محتسب مشخص شده، امّا مقریزی گزارش‌هایی از وظایف محتسب در عصر فاطمی ارائه می‌دهد که تا حدود زیادی بدیع و خاص آن دوره است؛ مانند ممانعت از نشستن مردان و زنان در معابر عمومی، جداسازی مجالس آنان و نظارت بر فعالیت مربیان شنا....[۱۰]

---

۱. نزهة المقلتین؛ ص ۱۰۷. خطط؛ ج ۲، ص ۲۵۳. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۲، ص ۲۲۴.
۲. صبح الاعشی؛ ج ۲، ص ۴۸۷.
۳. همان؛ ج ۳، ص ۲۷۷
۴. همان.
۵. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۸۵ ـ ۹۵.
۶. خطط؛ ج ۲، ص ۲۰۷.
۷. ایوب، ابراهیم؛ التاریخ السیاسی الفاطمی؛ ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶.
۸. حسن المحاضرة؛ ج ۱، ص ۶۰۲.
۹. خطط؛ ج ۲، ص ۵
۱۰. همان؛ ج ۱، ص ۴۶۴.

فصل نهم

سیمای علمی و فرهنگی مصر

قاهره معزیه جلوه فرهنگ و دانش

پایتخت فاطمیان، قاهره یکی از کانون‌های بزرگ تمدن اسلامی دوره فاطمیان به بعد بوده است. قبل از آن‌که مراکز علمی و فرهنگی و اندیشمندان آن خطّه را مرور کنیم شایسته است درباره تأسیس و چگونگی این شهر مهم تمدن اسلامی مطالبی نوشته شود.

جوهر سیسیلی فاتح سرزمین مصر با توصیه مخدوم خود المعزلدین الله بنای این شهر را در هفدهم شعبان ۳۵۸ هجری مطابق دوم جولای ۹۶۹ میلادی در منطقه‌ای شنی میان «فسطاط» و «عین الشمس»[۱] آغاز کرد[۲] و برای جلوگیری از ورود دشمن ـ از جمله قرمطیان که همیشه متعرض آن‌جا می‌شدند ـ پیرامون آن را دیوار کشید. دروازه‌های این شهر عبارتند از:

باب زویله:[۳] راه خروج به فسطاط که بنابه گزارش مقریزی و ابن تغری بردی خلیفه پیروز فاطمی از آن دروازه وارد شهر شد.[۴]

باب المحروق و باب البرقیة:[۵] این دو دروازه در سمت شرقی شهر تأسیس شدند.

باب النصر و باب الفتوح: دو دروازه شمالی شهر بودند که در فاصله میان آندو «جامع الحاکم» قرار دارد.[۶]

باب سعاده، باب القنطرة، باب الفرج و باب الخوخة: در سمت غربی شهر قرار داشتند. از میان چهار دروازه غربی اثری از سه دروازه اخیر در روزگار مقریزی و

---

۱. خطط؛ ج ۲، ص ۵۰.
۲. همان؛ ص ۵۴.
۳. منسوب به قبیله مغربی بربری زویله که همراه جوهر بودند.
۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۴، ص ۳۸. اتعاظ الحنفاء؛ ج ۱، ص ۱۳۷
۵. برقیه منسوب به برقة یکی از قبایل بربر مغرب بود
۶. التاریخ الفاطمی السیاسی؛ ص ۶۶.

ابوالمحاسن ابن تغری بردی باقی نمانده است.[1] جوهر فرمانده سپاه فاطمی پس از آن‌که دیوار و دروازه‌ها را بنا نهاد در حوزهٔ شرقی شهر قصر بزرگ خلیفه را در راه بنا گذاشت. این قصر به القصرالکبیرالشرقی معروف بود.[2] در میان این کاخ شاهی، چندین قصر کوچک که در واقع ایوان‌های قصر بزرگند بنا شده است.

ناصر خسرو قصرالکبیر را چنین توصیف می‌کند:

و قصر سلطان میان شهر قاهره است و همه حَوالیِ آن گشاده، که هیچ عمارت بدان نپیوسته است. و مُهندسان آن را مساحت کرده‌اند برابر شهرستان مَیّافارقین است. و گرد بر گرد آن گشوده است و هر شب هزار مردْ پاسبان این قصر باشند: پانصد سوار و پانصد پیاده که از نمازِ شام بوق و دُهُل و کاسه می‌زنند و گِرد می‌گردند تا روز. و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون کوهی نماید، از بسیاریِ عمارات و ارتفاعِ آن، اما از شهر هیچ نتوان دید، که باروی آن عالی است. و گفتند که در این قصر دوازده هزار خادمِ اِجری‌خواره است، و زنان و کنیزکان خود که داند، اِلّا آن‌که گفتند سی‌هزار آدمی در آن قصر است و آن دوازده کوشک است. و این حَرَم را ده دروازه است بر رویِ زمین و هریک را نامی بدین تفصیل ـ غیر آن‌که در زیر زمین است ـ بابُ الذَّهَب؛ بابُ البَحر؛ بابُ السَّریح؛ بابُ الزهومَة؛ بابُ السَّلام؛ بابُ الزَّبَرجَد؛ بابُ العید؛ بابُ الفُتوح؛ بابُ الزُّلاقـة؛ بابُ السَّریَّة.

و در زیر زمین دری است که سلطان سواره از آن‌جا بیرون رود و از شهر بیرون قصری ساخته است که مَخرجِ آن رهگذر در آن قصر است و آن رهگذر را همه سقف محکم زده‌اند، از حَرَم تا به کوشک. و دیوارِ کوشک از سنگ تراشیده ساخته‌اند، گویی از یک پاره‌سنگ تراشیده‌اند، و مَنظرها و ایوانهایِ عالی برآورده و از اندرونِ دهلیز دُکّانها بسته.[3]

جوهر با توجه به ترکیب متنوع سپاهش که از نظامیان مختلف الجنسیه تشکیل شده بود و نیز با توجه به گروه‌هایی که پس از فتح قاهره روانه این شهر شدند، پس از بنای شهر،

---

۱. خطط؛ ج ۱، ۳۸۰ و ۳۸۴. النجوم الزاهرة؛ ج ۱، ص ۳۷. مقریزی از دروازه‌های دیگری به نام باب‌الشعریة ـ منسوب به تیره‌ای از قبیله لواته مغرب ـ نام می‌برد. خطط؛ ج ۱، ص ۱۰۳ (چاپ جدید).

سفرنامه، ص ۷۹. ناصرخسرو در سفرنامه‌اش فقط از پنج دروازه باب النَصر، باب الفتوح، باب القنطرة، باب الزویله و باب الخلیج نام می‌برد.

۲. خطط؛ ج ۱، ص ۱۰۶.

۳. سفرنامه؛ ص ۷۷ ـ ۷۸.

هر محله‌ای را به یکی از آن‌ها اختصاص داد و با این ابتکار، پایتخت جدیدالاحداث فاطمیان را منطقه‌بندی کرد.

در شکل‌گیری نخستین، قاهره به ده منطقه یا محله یا به تعبیر بومی «حارة»، تقسیم شد:[1]

۱. محله (حارة) کتامة: منسوب به قبیله کتامه که در جنوب شرقی جامع الازهر واقع است. این قبیله بزرگ‌ترین قبیلهٔ وفادار مغربی به نظام فاطمیان بود.

۲. حارة زویله: منسوب به قبیله زویله از بربرهای شمال افریقاست که همراه جوهر سیسیلی وارد مصر شدند؛

۳. حارة البرقیة: منسوب به گروهی از اهل برقه در مغرب‌الاوسط. این جماعت به‌همراه المعز وارد مصر شدند؛

۴. حارة الجودریة: منسوب به گروهی از پیروان «جودر» یا «جوذر»[2] بوده است؛

۵. حارة الروم؛

۶. حارة الدیلم: منسوب به گروهی از افراد دیلم است که با جماعتی از ترکان با انتکین غلام معزالدوله بویهی وارد مصر شده‌اند؛

۷. حارة برجوان: منسوب به برجوان خادم فاطمیان در روزگار العزیز بالله که در دوره الحاکم به وزارت رسید؛

۸. حارة الباطلیة: در جنوب شرقی جامع الازهر؛

۹. حارة الریحانیة؛

۱۰. حارة الحسینیة: منسوب به گروهی از سادات حسینی که از حجاز آمده، در قاهره ساکن شدند.

جامع الازهر نماد فرهنگی اسماعیلیان فاطمی

مقریزی معتقد است تأسیس این مسجد جامع در ۲۴ جمادی الاولی سال ۳۵۹ هجری آغاز و پس از بیست و هفت ماه تکمیل شد.[3] این اولین مسجدی بود که در قاهره به عنوان

---

۱. ر.ک: خطط مقریزی؛ ج ۲، ص ۳۷۰ به بعد (چاپ جدید) و النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۴۳ـ۵۲.

۲. جوذر سیسیلی از غلامان عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان بودکه پس از او به خدمت جانشین او القائم بامرالله درآمد. او تا زمان المعز نیز خدمت فاطمیان کرد و همراه خلیفه عازم مصر شد و در راه مُرد.

۳. قلقشندی و ابن تعزی بردی معتقدند پایه الازهر در ۱۴ رمضان آن سال بنا نهاده شده بود. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۴۶۴ و النجوم الزاهرة؛ ج ۲، ص ۳۲.

مسجد جامع رسمی دولت بنا شد و به عنوان مرکز علمی ـ فرهنگی برای گسترش دعوت اسماعیلیان در نظر گرفته شد.[1]

بایارداج در تحقیق گسترده خود درباره جامع الازهر، مشخصات آن را چنین شرح می‌دهد:[2]

بنای اصلی مسجد مستطیلی شکل و ابعاد آن ۲۲۷ در ۲۸۰ قدم بوده است. در بزرگ مسجد در جهت شمال غربی باز و به صحن حیاط مرکزی منتهی می‌شده است. کنار دیواری که در مذکور در آن باز می‌شد هیچ ستونی وجود نداشت ولی سقف حرم مسجد، که در منتهی‌الیه صحن واقع شده بود، روی چهار ردیف ستون قرار داشت. احتمال می‌رود، ولی محقق نیست که ستون‌ها و صفه‌های واقع در سمت راست و چپ صحن جزءِ بنای اصلی و همزمان با سایر قسمتهای اصلی ساخته شده باشد. راهروی واقع در وسط شبستان از میان ستونها به محل محراب، که سمت قبله را نشان می‌دهد، منتهی می‌شده است. در سمت راست این محراب کوچک، پله‌های منبری قرار داشت که واعظ برای ایراد خطبه از آن بالا می‌رفت. منبر اصلی بدون تردید کرسی بزرگی بود و به دیوار عقب تکیه داشت. این منبر دری منقش داشت و پله‌هایی که از این در شروع می‌شد به کرسی منتهی می‌گشت که قبهٔ کوچکی بالای آن قرار داشت و واعظ زیر آن می‌نشست و خطبه می‌خواند. به احتمال زیاد قسمتهای چوبی منبر با آیات قرآن و نقوش هندسی حکاکی و یا با صدف منبت‌کاری شده بود. بعضی از مساجد در افریقای شمالی منبر چرخدار داشتند که در پستوهای کوچکی نگاهداری و در مواقع لزوم به داخل مسجد منتقل می‌شد. لیکن چون منبر مسجد مهدیّه ثابت بود، می‌توان حدس زد که اولین منبر الازهر نیز در شبستان ثابت بوده است.

در ابتدا الازهر محل تطهیر و وضو گرفتن نداشت، چون فاطمی‌ها معتقد بودند که نمازگزاران قبل از ورود به مسجد باید این اعمال را انجام داده باشند. اولین منارهٔ مسجد، که بر فراز در اصلی قرار داشته، احتمالاً آجری و کوچک بوده است. درهای فرعی نیز وجود داشته که به خیابان‌های اطراف باز می‌شده است. دیوار دور مسجد از سنگ‌های رملی قطور ساخته شده بود که حیاط اندرون و صفه‌های زیبای مسجد را از همهمهٔ بازار مصون می‌داشت.

---

۱. عنان، محمد عبدالله؛ تاریخ الجامع الازهر؛ ص ۱۸.

۲. بایارداج؛ دانشگاه الازهر تاریخ هزار ساله تعلیمات عالی اسلامی؛ ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، ص ۶

همین پژوهشگر درباره نظام تعلیماتی و آموزش الازهر چنین می‌گوید:[1]
یکی از وسایل اساسی که سبب بالا رفتن اعتبار فاطمیان شد نظام فقهی آن‌ها بود که با عقاید خاص آن‌ها مطابقت داشت. به این منظور، وقتی خلیفه معزّ مصر را فتح کرد در صدد برآمد فقیهانی را تربیت کند تا بتوانند مردم را به جایگزین کردن اصول فقهی مذهب شیعی اسماعیلی به جای اصول فقهی قدیمی سنی متمایل کنند. از این رو معزّ تعدادی از فقهای شیعی را از افریقای شمالی به قاهره، پایتخت جدید، فرستاد تا نظام حقوقی فاطمیان را بنیاد نهد. بین این گروه از فقها، دو نفر از قابلیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند:
قاضی ابوحنیفه النعمان بن محمد یکی از این دو بود که در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) متولد شده و در قیروان، واقع در تونس امروزی، بزرگ شده بود. وی پس از مطالعه احکام شرعی سنی و شیعه به خدمت فاطمیان درآمد، ابتدا در مقام قاضی محلی و بعد در منصب قاضی‌القضات معزّ انجام وظیفه می‌کرد. وی به شهر جدید قاهره رفت تا در مورد تجدید سازمان و نظام حقوقی در مصر اقدامات لازم را به عمل آورد. او اندکی قبل از وفات معزّ درگذشت و پسری به نام علی به جای گذاشت که در مقام عالی‌ترین مرجع حقوقی کشور فاطمی به جای پدر نشست.
فقیه برجستهٔ دیگر ابن کلّس بود که از او قبلاً یاد کرده‌ایم. او از یهودیان بغداد بود و تا سال ۳۳۵هـ.ق. (۹۴۶م.) به تجارت در دمشق اشتغال داشت و پس از این تاریخ به دلایلی از آنجا به مصر گریخت. در مصر صاحب مال و نام گردید و توسط مقامات دولتی برای کمک در امور تجارت استخدام شد و سپس به طور پنهانی شعائر و احکام اسلامی را فراگرفت و در سال ۳۵۶هـ.ق. (۹۶۷م) برای ادای نماز به مسجد اعظم قاهرهٔ قدیم رفت و اسلام آورد و بعد یکی از مقامات عالی‌رتبهٔ حکومت محلی شد. هنگامی که وضع بحرانی در مصر پیش آمد ابن کلّس به دربار معزّ رفت تا خلیفه را برای حمله به دره نیل تشویق کند. بعد از حملهٔ فاطمیان به مصر، وی نقش مؤثری در سازماندهی اوضاع داخلی آن کشور به عهده داشت تا این‌که به سال ۳۸۰ یا ۳۸۱هـ.ق. (۹۹۰ یا ۹۹۱م.) وفات یافت. ابن کلّس احترام به تعلیم را از بغداد به همراه آورده بود و رفته‌رفته

---

۱. همان، ص ۱۱ ـ ۱۳. محمد عبدالله عنان نیز در کتاب ارزشمند «تاریخ الجامع الازهر» به تفصیل در این باره سخن می‌گوید: ر.ک: تاریخ الجامع الازهر؛ ص ۴۳ ـ ۴۴.

دانشمندی بزرگ شد و از استادان ادب به شمار آمد و کتاب‌هایی دربارهٔ قرائت قرآن، فقه، اخلاق و حفظ الصحه تصنیف کرد. دانشمندان مختلفی برای کسب فیض نزد او می‌آمدند و او شماری از کاتبان را استخدام کرده بود تا از کتاب‌های مورد علاقه‌اش نسخه‌برداری کنند.

پس از آن‌که معزّ درگذشت، عزیز جانشین او شد. خلیفهٔ جوان برای پیشرفت نظام قضایی به علی بن النعمان متکی بود و به ابن کلّس نیز قدرت روزافزونی بخشید و بالاخره وی را وزیر خویش کرد.

در سال‌های نخستین خلافت عزیز، علمای اهل سنت همچنان امور آموزشی را در مساجد قدیمی محله‌های کهنهٔ شهر اداره می‌کردند، در حالی که کلاس‌های مذهبی نوبنیاد فاطمی در داخل قصر برگزار می‌شد. چندی نگذشت که قاضی علی بن النعمان و وزیر بانفوذ عزیز، ابن کلّس، از مسجد جدید الازهر برای اشاعهٔ تعلیمات فاطمی بهره‌برداری کردند. مقریزی تاریخنگار شرحی دربارهٔ اینکه چگونه این دو مرجع تعالیم عالیه را در الازهر آغاز کردند آورده است:

در ماه صفر سال ۳۶۵هـ.ق. (اکتبر ۹۷۵م.) قاضی علی بن النعمان در جامع قاهره معروف به جامع‌الازهر، رساله‌ای را دربارهٔ فقه، که پدرش نعمان نوشته بود، املاکرد. این رساله بر اساس فقه اهل بیت پیامبر تهیه شده بود و الاقتصار نام داشت. عده‌کثیری در این جلسه حضور داشتند و نام حاضرین ثبت شده بود.

هنگامی که یعقوب بن کلّس به وزارت عزیز بن ... معزّ رسید مکانی برای دانشمندان و ادیبان، شعرا و فقیهان و حکمای الهی، در قصر ترتیب داد و برای همگی مقرری تعیین کرد. وی کتاب‌هایی دربارهٔ فقه تدوین کرد و هر سه‌شنبه جلسه‌ای تشکیل می‌داد که فقیهان و حکمای الهی و طلاب منطق در آن مکان حاضر شده به مباحثه می‌پرداختند. روزهای جمعه نیز جلسه‌ای برگزار می‌کرد و تصانیف خود را برای مردم می‌خواند. در این جلسات قضات و فقها و قاریان قرآن و استادان صرف و نحو و محدثین شرکت داشتند.

مقریزی پس از اشاره به کتاب درسی نوشتهٔ ابن کلّس چنین ادامه می‌دهد:

عزیز برای همهٔ فقیهان حاضر در کلاسهای وزیر، مقرری تعیین کرد و ماهیانه مبالغی بسته به نیاز ایشان به آنها پرداخت می‌کرد. در ضمن وی دستور داده بود که در کنار

جامع‌الازهر حجره‌هایی برای سکونت ایشان بسازند، و در همین محل بود که در روزهای جمعه محفلی که از بعد از نماز صبح تا نماز ظهر به طول می‌انجامید تشکیل می‌شد. شمار این افراد سی‌و پنج تن بود که از خزانهٔ وزیر سالانه مقرری دریافت می‌کردند. عزیز در روز عید فطر ایشان را با ردا مخلّع می‌کرد و استرهایی برای سواری به هریک می‌بخشید.

مقریزی با کلمات مذکور بنیان‌گذاری تعلیمات عالیه را در الازهر توصیف می‌کند. حجره‌های محل سکونت طلاب در الازهر به سال ۳۷۸هـ.ق. (۹۸۸م.) ساخته شد.

قلقشندی در تاریخ خود این مسئله را با اندک تفاوتی چنین نقل کرده است:

ابن کلّس وزیر عزیز، از خلیفهٔ فاطمی خواست تا برای گروهی از علما مخارجی را درنظر گیرد و برای هریک حقوقی برای امرار معاش مقرر سازد. وی محلی در جوار جامع‌الازهر برای ایشان ساخت و آن‌ها روزهای جمعه، پس از مراسم نماز، حلقهٔ درسی در مسجد برای بحث دربارهٔ مسائل فقهی ترتیب می‌دادند. ابویعقوب قاضی «الخندق» ریاست این حلقه را که تا نماز ظهر طول می‌کشید به عهده داشت. حاضرین این حلقهٔ درس سی و هفت نفر بودند.

عده آنان نفرات را مقریزی ۳۵ نفر ذکر کرده است. احتمالاً افراد اضافی شامل قاضی، رئیس مجلس درس و یا مراجعی بوده که برای سخنرانی می‌آمدند.

دو سال بعد ابن کلّس خلیفه را برآن داشت تا این کلاس‌ها را «همگانی» کند و الازهر را به صورت جامع درآورد. شاید مقصودش این بوده که شمار بیشتری از طلاب، علاوه بر گروه نخستین، پذیرفته شوند و به جای برنامهٔ قبلی که فقط تدریس فقه بود، برنامهٔ جامعی برای تعلیم علوم مختلف مدوّن شود.

دارالعلم یا دارالحکمه دانشگاه جدید فاطمیان

الحاکم بامرالله ششمین خلیفه فاطمی مرکز آموزشی دارالعلم یا دارالحکمه را در دهم جمادی‌الثانی ۳۹۵ هجری در قاهره تأسیس و از فقیهان، مفسران، پزشکان و عالمان نحو و لغت دعوت کرد تا در این آکادمی به تدریس مشغول شوند.[1] بعضی از محققان و تاریخ

---

۱. اتعاظ الحنفاء، ج ۲، ص ۵۶.

پژوهان معتقدند این مرکز دارالحکم و کتابخانه آن دارالعلم نام دارد.[۱]

الحاکم بامرالله نواده قاضی نعمان بن حیّون، یعنی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان را نخستین مدیر دارالعلم تعیین کرد: و فی ولایته فوض الحاکم الیه النظر علی دارالعلم التی انشأها.[۲] و بدین ترتیب این مرکز به عنوان کانون نشر و گسترش عقاید اسماعیلی مورد توجه قرار گرفت.[۳] خلیفه فاطمی علاوه بر فقیهان و عالمان اسماعیلی، از اندیشمندان مذاهب اهل سنت نیز دعوت کرد تا در آن به تدریس مشغول شوند؛ از کسانی مانند عبدالغنی بن سعید فقیه بزرگ شافعی و بزرگ‌ترین حافظ حدیث در آن دوران در مصر.[۴]

هم‌چنین باید از اسامه جنادة بن محمد عالم لغت و ابوالحسن علی بن سلیمان مقری نحوی بزرگ نام برد که به همراه ابن سعید مثلثی از دانشمندان اهل سنت را تشکیل داده، به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند.[۵] این گستردگی دانش در دارالعلم و بی تعصّبی خلفای فاطمی که بر خلاف مراکز مشابه در شرق جهان اسلام، یعنی نظامیه‌های خواجه نظام‌الملک، به تسامح مذهبی و فرهنگی شهره بودند باعث شد تا دانشمندان سایر مناطق اسلامی به آن سوی کشیده شوند.

این مرکز علمی در سال ۵۱۳ هجری و برای یک دوره چهار ساله از سوی افضل بن بدر جمالی تعطیل و در سال ۵۱۷ هجری توسط مأمون بطائحی و در خلافت الآمر باحکام الله بازگشایی شد[۶] و تا غلبه ایوبی‌ها به قاهره به منزله مرکز نشر دعوت اسماعیلی برقرار بود.[۷] کتابخانه قصر شاهی که از ملحقات دارالعلم بوده یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان اسلام محسوب می‌شد. مقریزی از قول مورخ شامی ابن ابی طی درمورد این کتابخانه می‌نویسد:

و کانت من عجائب الدنیا. و یقال انه لم یکن فی جمیع بلاد الاسلام دار کتب اعظم من التی

---

۱. التاریخ الفاطمی الاجتماعی؛ ص ۱۷۱. البته قابل گفتن است مسبّحی مورخ متقدم مصر این مرکز را به سبب مؤسسش دارالحکمة می‌نامد و یحیی بن سعید انطاکی دارالعلم نامش نهاده است. ر.ک: الدولة الفاطمیة فی مصر؛ ص ۳۸۴، پاورقی.

۲. ابن حجر عسقلانی؛ رفع الاصر عن قضاة مصر؛ قاهره: ۱۹۵۷م، ص ۶۰۰.

۳. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۳۶۲ و ۴۸۳.

۴. وفیات الاعیان؛ ج ۳، ص ۲۲۳.

۵. وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۳۷۲. اتعاظ الحنفا؛ ج ۲، ص ۸۰.

۶. البته در مکان دیگری مأمون بطائحی آن را تجدید بنا کرد. ر.ک: خطط؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

۷. صبح الاعشی؛ ج ۳، ص ۳۶۲. خطط؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

کانت بالقاهره في القصر. و من عجائبها انه كان فيها الف و مائتا نسخة من تاريخ الطبري الى غير ذلك. و يقال انهاكانت تشتمل على الف و ستائة الف كتاب و كان فيها من الخطوط المنسوبة اشياء كثيرة.[۱]

رشید بن زبیر صاحب کتاب الذخائر و التحف که بین سال‌های ۴۵۹ و ۴۶۱ هجری در قاهره بوده می‌نویسد:

در روزگار بحرانی المستنصر بالله ترکان که بر قاهره چیره شدند اغلب کتب این کتابخانه را به جای حقوق و مواجب خود ربودند.[۲] ظاهراً آنچه از این مجموعه بزرگ علمی و فرهنگی پس از حمله صلاح‌الدین مانده است بنا به گزارش مقریزی و ابوشامه باخواست مؤسس ضد شیعی دولت ایوبی به حراج گذاشته شده است.[۳]

مدارای فکری فاطمیان و حضور عالمان بزرگ

علی‌رغم فعالیت‌های گسترده خلفای فاطمی برای نشر عقاید اسماعیلیه، تسامح دینی و بی‌تعصبی آنان باعث شد تا عالمان مذاهب مختلف در مصر و به خصوص در قاهره گرد هم آیند و به تحصیل و تدریس علوم نقلی و عقلی مورد علاقهٔ خود مبادرت کنند. قلقشندی در این باره می‌نویسد: کانوا یتألفون اهل السنة و الجماعة، و یمکنونهم من اظهار شعائرهم علیٰ اختلاف مذاهبهم و مذاهب مالک و الشافعی و احمد....[۴] حتی در موقعیت‌های قضایی از فقیهان سایر مذاهب بهره می‌گرفتند؛ مانند فقیه شافعی ابوعبدالله محمد بن سلام قضاعی که در زمان المستنصر بالله منصب قضا را بر عهده داشت.[۵] در دوره فاطمیان در اسکندریه و مناطق دیگری از مصر قاضیان شافعی و مالکی مسئولیت امر قضا را عهده‌دار بودند.[۶] بنابراین باید در این نظر سیوطی که معتقد است سلاطین عبیدی (خلفای فاطمی) امامان و عالمان مذاهب سه گانه حنفی، شافعی و مالکی را کشته و یا آواره کردند[۷] جداً تردید کرد. البته قول دیگر همین تاریخنگار متعصب اهل سنت این تردید را تأیید می‌کند.

---

۱. خطط؛ ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. الذخائر و التحف؛ ص ۲۶۲. نقل از الدولة الفاطمية في مصر؛ ص ۳۸۶.

۳. خطط؛ ج ۲، ص ۱۶۶. الروضتين في اخبار الدولتين؛ ج ۱، ص ۶۸۶-۶۸۷. البته این گزارش قابل تأمل و تردید است.

۴. صبح الاعشیٰ؛ ج ۳، ص ۵۲۰.

۵. مغربی، ابن سعید؛ النجوم الزاهرة؛ ص ۳۶۷.

۶. ضیف، شوقی؛ تاریخ الادب العربی (عصر الدول و الامارات)؛ ص ۷۹.

۷. حسن المحاضرة؛ ج ۱، ص ۴۸۰.

او در جای دیگر می‌نویسد ابوبکر نعالی فقیه و محدث مالکی و متوفای ۳۸۰ هجری: کان امام المالکیة بمصر.[1] او سپس ادامه می‌دهد که عبدالجلیل بن مخلوف یکی دیگر از فقیهان مالکی چهل سال در مصر فتوا داد.[2] شاید یکی از زمینه‌های نگاه متعصبانه بعضی از تاریخنگاران، تبلیغات قاضی ابوبکر ابن العربی[3] عالم مالکی و محدث اندلس است که در سال ۴۸۵ هجری در عصر هشتمین خلیفه فاطمی به مصر سفر کرده و به علت گرایش ضد فاطمی و ضد شیعیِ خود، در کتابش العواصم من القواصم علیه فاطمیان داد سخن داده و در تنگناهای دولتی علیه عالمان غیر شیعی مقیم مصر مبالغه کرده است.[4] در روزگار فاطمیان عالمانی چند از مغرب اسلامی، که پایگاه مذهب مالک بود، به مصر مهاجرت کردند و به وعظ، خطابه، قرائت حدیث و تحصیل و تدریس سایر علوم پرداختند؛ از جمله عبدالله بن‌ابراهیم بن محمد بن محمد بن عبدالله اموی معروف به اصیلی که از محدثان و فقیهان قیروان بود.[5] نمی‌توان در این زمینه از ابو عمران فاسی سخن نگفت. ابوعمران موسی بن عیسی بن ابی حاج فاسی بزرگِ مالکیان در قیروان بود و به اندلس و مشرق اسلامی به خصوص مصر سفر کرد و گروهی شاگردی او را کردند.[6]

ابن هیثم بصری ریاضیدان و فیزیکدان مشهور عالم اسلام در زمان الحاکم بامرالله به مصر رفت و از سوی او تکریم شد. خلیفه از دانش طبیعی و ریاضی او بهره فراوان برد.[7]

مناسب است از سه تاریخنگار معروف مصری در این دوره هم نام ببریم:

۱. ابو محمد حسن بن زولاق مصری در شعبان ۳۰۶ در فسطاط متولد و در ذی‌القعده ۳۸۷ دیده بر بست. او هر چند ابتدا تاریخنگار دولت اخشیدی بود، با ورود جوهر سیسیلی به مصر به فاطمیان پیوست و سیره المعزلدین الله خلیفه فاتح را نگاشت. این اثرِ او به‌دست فنا سپرده شده و فقط گوشه‌هایی از آن را مقریزی در اتعاظ الحنفاء باخبار

---

۱. همان؛ ص ۴۵۱.

۲. همان.

۳. قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد معافری معروف به ابن العربی (متوفی ۵۴۳ق.) از عالمان متعصب مالکی در اندلس و قاضی اشبیلیه است. و غیر از عارف معروف محی‌الدین ابن العربی برای شرح حال او ر.ک وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۴۸۹. الوافی بالوفیات؛ ج ۳، ص ۳۳۰. و نفح الطیب؛ ج ۱، ص ۳۴۰.

۴. ر.ک: العواصم من القواصم؛ تحقیق محب‌الدین الخطیب، قاهره، ۱۳۸۷ق.، ص ۱۳.

۵. علاقات الفاطمیین فی مصر بدول المغرب؛ ص ۲۱۹.

۶. شذرات الذهب؛ ج ۳، ص ۲۴۷ و النجوم الزاهرة؛ ج ۵، ص ۳۰.

۷. ابن ابی اصیبعة؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء؛ ص ۵۵۰.

الفاطمیین الخلفاء نقل کرده است. «سیرة الاخشید» او نیز سرنوشت سیره المعز را داشته و فقط کتاب «اخبار سیبویه المصري»، که درباره یکی از ادیبان معاصر خودش یعنی ابوبکر محمد بن موسی بن عبدالعزیز کندی مصری است، در دسترس قرار دارد.[1]

۲. عزالملک محمد بن عبدالله بن احمد بن اسماعیل مسبّحی، که سیاست‌مدار و تاریخنگار است، در رجب سال ۳۶۶ هجری در مصر زاده شد و به سال ۴۲۰ از دنیا رفت. او ابتدا شخصیت نظامی و سیاسی دربار الحاکم بامرالله بوده و پس از وفات خلیفه در سال ۴۱۱، به کتابت و تاریخنگاری روی کرده است. او نیز دائرةالمعارف تاریخی درباره مصر به نام «اخبار مصر» تدوین کرد که فقط جزء چهلم آن بر جای مانده[2] و اطلاعات مفیدی از این دوره به‌دست می‌دهد.[3]

ابو عبدالله قضاعی فقیه سیاست‌مدار شافعی و تاریخنگارِ دیگرِ دورهٔ فاطمیان، در اواخر قرن چهارم هجری در مصر زاده شد. وی در دوران الحاکم، الظاهر و المستنصر مناصبی را بر عهده داشته است. با انعقاد آتش بس میان فاطمیان و امپراتور بیزانس پس از جنگ المستنصر بالله با ملکه تیودورا ابوعبدالله قضاعی در سال ۴۴۷ هجری به عنوان سفیر به قسطنطنیه رفت ولی به علت پیشدستی سلجوقیان در اتحاد با بیزانس، این سفیرِ تاریخنگار بی‌توشه برگشت و متعاقب آن، روابط دو دولت دوباره تیره شد. مهم‌ترین اثر مکتوبِ او، که مفقود است، «المختار في ذکر الخطط و الآثار» می‌باشد که قلقشندی، مقریزی، سیوطی و ابن تغری بردی از آن بهره گرفته‌اند.[4]

---

۱. این کتاب توسط محمد ابراهیم سعد و حسن الدیب تحقیق و از سوی مکتبة الابحاث العلمیة در قاهره و در سال ۱۴۱۰ چاپ (دوم) شده است. برای آشنایی بیش‌تر با شرح حال ابن زولاق ر.ک: محمد عبدالله عنان، مورخو مصر الاسلامیة و مصادر تاریخ المصري؛ ص ۳۴ـ۴۸.

۲. این بخش با عنوان «اخبار مصر» توسط ایمن فواد سید و تیاری بیانکی تحقیق و از سوی المعهد العلمی الفرنسی در قاهره و در سال ۱۹۷۸ م چاپ شده است.

۳. مورخو مصر الاسلامیة، ج؛ ص ۴۹ـ۵۴.

۴. همان؛ ص ۵۵ـ۵۹.

فاطمیون

الف) در مغرب	شروع خلافت (هـ.)	پایان خلافت (هـ.)
۱. عبیدالله المهدی	۲۹۷	۳۲۲
۲. القائم بامر الله ابوالقاسم محمد	۳۲۲	۳۳۴
۳. المنصور بالله اسماعیل	۳۳۴	۳۴۱
۴. المعز لدین الله ابو تمیم معد	۳۴۱	۳۶۲
ب) در مصر		
۵. المعز لدین الله	۳۶۲	۳۶۵
۶. العزیز بالله ابو منصور نزار	۳۶۵	۳۸۶
۷. الحاکم بامر الله ابو علی منصور	۳۸۶	۴۱۱
۸. الظاهر لاعزاز دین الله ابوالحسن علی	۴۱۱	۴۲۷
۹. المستنصر بالله ابوتمیم معد	۴۲۷	۴۸۷
۱۰. المستعلی بالله ابوالقاسم احمد	۴۸۷	۴۹۵
۱۱. الآمر باحکام الله ابوعلی منصور	۴۹۵	۵۲۴
ابوعلی الافضل از ۱۶ ذی‌القعده ۵۲۴ تا ۱۶ محرم ۵۲۶ امور را در دست داشت.		
۱۲. الحافظ لدین‌الله ابو میمون عبدالمجید	۵۲۶	۵۴۴
۱۳. الظافر باعلاء‌الله ابومنصور اسماعیل	۵۴۴	۵۴۹
۱۴. الفائز بنصر الله ابوالقاسم عیسی	۵۴۹	۵۵۵
۱۵. العاضد لدین الله ابو محمد عبدالله	۵۵۵	۵۶۷

وزیران دولت فاطمی در مصر

۱. یعقوب بن کِلّس عراقی. او ابتدا یهودی بود سپس مسلمان و اسماعیلی شد. صاحب آثار مهمی است از جمله الرسالة الوزیریة در فقه اسماعیلی. دوره وزارت: از محرم ۳۶۷ تا شوال ۳۷۳.

۲. جبر بن قاسم مراکشی، مسلمان اسماعیلی. دوره وزارت: از شوال ۳۷۳ تا محرم ۳۷۴.

۳. علی بن عمر عداس مراکشی (یا مصری). مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از ذوالحجه ۳۸۰ تا محرم ۳۸۲ (از ۳۷۴ تا ذوالحجه ۳۸۰، دوباره یعقوب بن کلس منصب وزارت را برعهده داشت).

۴. جعفر بن فرات عراقی. مسلمان، سنی. دورهٔ وزارت: از محرم ۳۸۲ تا رمضان ۳۸۳.

۵. عیسی بن نسطورس مصری. مسیحی. دورهٔ وزارت: از رمضان ۳۸۳ تا شوال ۳۸۶.

۶. حسن بن عمار مراکشی، مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از شوال ۳۸۶ تا شعبان ۳۸۷.

۷. ابوالفتوح برجوان اسلاوی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از شعبان ۳۸۷ تا ربیع‌الثانی ۳۹۰.

۸. حسین بن جوهر رومی (متولد مصر). مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از جمادی‌الاولی ۳۹۰ تا شعبان ۳۹۸ (در این مدت همراه حسین بن جوهر ابتدا فهد بن ابراهیم و سپس علی بن عمر عداسی وزیر بودند).

۹. صالح بن علی رودباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از شعبان ۳۹۸ تا صفر ۴۰۰.

۱۰. منصور بن عبدون مصری. مسیحی. دورهٔ وزارت: از صفر ۴۰۰ تا محرم ۴۰۱.

۱۱. احمد بن محمد قشیری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از ۴ محرم ۴۰۱ تا ۱۴ محرم ۴۰۱.

۱۲. زرعه بن عیسی بن نسطورس مصری. مسیحی. دورهٔ وزارت: از محرم ۴۰۱ تا صفر ۴۰۳.

۱۳. حسین بن طاهر وزان فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ربیع‌الاول ۴۰۳ تا جمادی‌الثانی ۴۰۵.

۱۴. حسین و عبدالرحمن فرزندان ابو سید فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دورهٔ وزارت: از شعبان ۴۰۵ تا شوال ۴۰۵.

۱۵. فضل بن جعفر بن فرات مصری، مسلمان (احتمالاً سنی مذهب). دوره وزارت: از ۲ذوالقعده تا ۶ذوالقعده ۴۰۵.

۱۶. علی بن جعفر بن فلاح مراکشی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شوال ۴۰۶ تا ۴۰۹.

۱۷. صاعد بن عیسی بن نسطورس مصری. مسیحی. دوره وزارت: از شوال ۴۰۹ تا ذوالحجه ۴۰۹.

۱۸. مسعود بن طاهر وزان فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۴۰۹ تا جمادی‌الثانی ۴۱۱.

۱۹. عمار بن محمد فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از جمادی‌الثانی ۴۱۱ تا محرم ۴۱۳.

۲۰. موسی بن حسین (حسن) فارسی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۱۳ تا شوال ۴۱۳ (مسعود بن طاهر وزان دوباره از محرم ۴۱۴ تا ذوالحجه ۴۱۵ به وزارت رسید).

۲۱. حسن بن صالح رودباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۴۱۶ تا ۴۱۸.

۲۲. علی بن احمد جرجرائی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۴۱۸ تا رمضان ۴۳۶.

۲۳. حسن بن علی انباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۶رمضان ۴۳۶ تا ۱۰ رمضان ۴۳۶ (چهار روز).

۲۴. صدقه بن یوسف فلاحی عراقی. مسلمان (قبلاً یهودی)، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از رمضان ۴۳۶ تا ۴۳۹.

۲۵. حسین بن عمادالدوله جرجرائی عراقی. مسمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۴۳۹ تا شوال ۴۴۱.

۲۶. صاعد بن مسعود عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شوال ۴۴۱ تا محرم ۴۴۲.

۲۷. حسن بن علی یازوری فلسطینی. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۴۲ تا محرم ۴۵۰.

۲۸. عبدالله بن محمد بابلی فلسطینی. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۰ تا ربیع‌الاول ۴۵۰.

۲۹. محمد بن جعفر مغربی مصری المولد. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از ربیع‌الثانی ۴۵۰ تا رمضان ۴۵۲ (از رمضان ۴۵۲ تا محرم ۴۵۳ دوباره عبدالله بن محمد بابلی به وزارت رسید).

۳۰. عبدالله بن یحیی بن مدبر مصری. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۳ تا رمضان ۴۵۳.

۳۱. عبدالکریم بن سعید فارقی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از رمضان ۴۵۳ تا محرم ۴۵۴.

۳۲. احمد بن عبدالحاکم بن سعید فارقی مصری. مسلمن، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۴ تا ربیع‌الاول ۴۵۴.

۳۳. حسین بن علی ماشلی احتمالاً شامی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ربیع‌الاول ۴۵۴ تا شعبان ۴۵۴ (عبدالله بن محمد بابلی برای سومین بار به وزارت رسید).

۳۴. احمد بن عبدالکریم فارقی مصری مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۵ تا صفر ۴۵۵ (عبدالله بن یحیی بن مدبر برای دومین بار به وزارت منصوب شد).

۳۵. عبدالظاهر بن عجمی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از جمادی‌الاول ۴۵۵ تا شعبان ۴۵۵

۳۶. حسن بن مجلی بن کدینه مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۴۵۵ تا ذوالحجه ۴۵۵ (احمد بن عبدالکریم فارقی دومین بار به وزارت رسید).

۳۷. مشرف بن اسعد بن عقیل مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۴۵۶ تا ربیع الثانی ۴۵۶ (عبدالظاهر عجمی دوباره و به مدت دو ماه و اندی عهده‌دار وزارت شد و پس از او حسین جرجرائی و ابن کدینه به وزارت رسیدند).

۳۸. حسن بن ابراهیم شوشتری مصری المولد. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالحجه ۴۵۶ تا محرم ۴۵۷.

۳۹. محمد بن محمد بن علی بن خلف عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: یک روز (ابن کدینه برای سومین بار و محمد بن خلف دیگر بار و به مدت دو ماه به وزارت رسیدند).

۴۰. هبةالله بن محمد رعیانی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: ده روز (ابن کدینه برای مرتبه چهارم و سپس مشرف بن اسعد بن عقیل دوباره به وزارت رسیدند).

۴۱. ابوالحسن علی بن انباری عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ذوالقعده ۴۵۷ تا ذوالحجه ۴۵۸ (پس از انباری، ابن کدینه، هبةالله بن محمد رعیانی و احمد بن عبدالکریم فارقی عهده‌دار وزارت شدند).

۴۲. حسن بن سدیدالدوله ماشلی عراقی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. حسب قول مقریزی، صاحب کتب و رسایلی است و چند روزی در جمادی‌الثانیه ۴۵۸ به وزارت رسید (محمد بن علی بن خلف دفعه سوم وزیر فاطمی شد).

۴۳. طاهرین وزیر شامی. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: چند روز.

۴۴. محمد بن حامد تنیسی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: یک روز.

۴۵. منصور بن مکرواه بن زنبور. مسیحی (سپس مسلمان شد)، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: چند روز.

۴۶. عبدالغنی بن سعید (نصر) ضیف. مسلمان، اسماعیلی مذهب. مدت وزارت: چند روز.

۴۷. عبدالحاکم ملیجی مصری. مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۸ محرم ۴۵۹ تا ۷ جمادی‌الثانی ۴۵۹ (از جمادی‌الثانی ۴۵۹ تا صفر ۴۶۱، ابن کدینه ۵ مرتبه، ملیجی ۲ مرتبه، و احمد فاروقی ۲ مرتبه به وزارت رسیدند).

۴۸. خطیرالملک محمد بن یازوری فلسطینی. مسلمان، سنی مذهب. مدت وزارت: کم‌تر از ده ماه (مجدداً مغربی، فارقی، یازوری، ابن کدینه (۳ مرتبه)، ابن عجمی ملیجی به وزارت رسیدند).

۴۹. بدر جمالی فلسطینی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از جمادی‌الاول ۴۶۶ تا ربیع‌الثانی ۴۸۷.

۵۰. افضل بن بدر جمالی فلسطینی. مسلمان، شیعه مذهب، شاعر. دوره وزارت: از ربیع‌الثانی ۴۸۷ تا رمضان ۵۱۵.

۵۱. مأمون بطائحی عراقی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از شوال ۵۱۵ تا رمضان ۵۱۹.

۵۲. احمد بن افضل بن بدر. متولد مصر، مسلمان، شیعه مذهب. دوره ورارت: ار ذوالقعده ۵۲۴ تا محرم ۵۲۶.

۵۳. ابوالفتح یانسی ارمنی. متولد مصر، مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۵۲۶ تا ذوالحجه ۵۲۶ (خلیفه حافظ لدین‌الله تا جمادی‌الثانی ۵۲۹ بدون وزیر به‌سر برد).

۵۴. ابوالمظفر بهرام ارمنی. متولد مصر، مسیحی. دوره وزارت: از جمادی‌الثانی ۵۲۹ تا جمادی‌الاول ۵۳۱.

۵۵. رضوان. متولد مصر، مسلمان، سنی (مالکی) مذهب. دوره وزارت: از جمادی‌الاول ۵۳۱ تا شوال ۵۳۳.

۵۶. سلیم بن مصال لکی. متولد مصر، مسلمان، اسماعیلی مذهب. دوره وزارت: از ۵۳۴ تا ۵۴۲ (حافظ لدین‌الله تا زمان وفات بدون وزیر خلافت کرد و سپس تا شعبان ۵۴۴ دوباره سلیم بن مصال لکی وزارت کرد).

۵۷. علی بن اسحاق بن سلار کرد. مسلمان، سنی (شافعی) مذهب. دوره وزارت: از شعبان ۵۴۴ تا محرم ۵۴۸.

۵۸. عباس بن بادیس صنهاجی مغربی. مسلمان، سنی مذهب. دوره وزارت: از محرم ۵۴۸ تا ربیع‌الاول ۵۴۹.

۵۹. طلائع بن رزیک مغربی. مسلمان، شیعه مذهب، صاحب دیوان شعر و کتاب «الاعتماد في الرد علی اهل العناد» در فقه شیعه. دوره وزارت: از ربیع‌الاول ۵۴۹ تا رمضان ۵۵۶.

۶۰. رزیک بن طلائع مغربی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از ۵۵۶ تا محرم ۵۵۸.

۶۱. شاور بن مجیر سعدی مغربی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از محرم ۵۵۸ تا رمضان ۵۵۸.

۶۲. ضرغام بن عامل لخمی مغربی. مسلمان، شیعه مذهب. دوره وزارت: از رمضان ۵۵۸ تا جمادی‌الثانی ۵۵۹ (شاور بن مجیر سعدی دوباره تا ربیع‌الثانی ۵۶۴ وزیر بود).

۶۳. اسدالدین شیرکوه کرد. مسلمان، سنی (شافعی) مذهب. دوره وزارت: از ۵۶۴ تا جمادی‌الثانی ۵۶۴.

۶۴. صلاح‌الدین ایوبی کرد. مسلمان، سنی (شافعی) مذهب. دوره وزارت: از ۵۶۴ تا محرم ۵۶۷ (سپس صلاح‌الدین اعلام استقلال کرد و سلسله ایوبیان را بنیاد نهاد).

وزیران به تفکیک دوره خلفا

العزیز بالله

۹۷۸/۳۶۸	أبوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس.
۹۸۳/۳۷۳	جبر بن القاسم.
۹۸۳/۳۷۳	ابن کلس.
۹۹۱/۳۸۱	أبوالحسن علی بن عمر عداس.
۹۹۳/۳۸۳	أبوالفضل جعفر بن فرات.
۹۹۳/۳۸۳	عیسی بن نسطورس.

الحاکم بامرالله

۹۹۶/۳۸۶	الحسن بن عمار.
۹۹۷/۳۸۷	أبوالفتوح برجوان.
۱۰۰۰/۳۹۰	أبوالعلاء الفهد بن ابراهیم.
۱۰۰۰/۳۹۰	الحسین بن جوهر.
۱۰۰۳/۳۹۳	أبوالحسن علی بن عمار عداس.
۱۰۰۸/۳۹۸	صالح بن علی الرودباری.
۱۰۰۹/۴۰۰	منصور بن عبدون.
۱۰۱۰/۴۰۱	زرعة بن عیسی بن نسطورس.
۱۰۱۲/۴۰۳	الحسین بن طاهر وزان.
۱۰۱۴/۴۰۵	عبدالرحمن بن أبی سید.
۱۰۱۴/۴۰۵	الفضل بن جعفر بن فرات.
۱۰۱۴/۴۰۵	أبوالحسن علی جعفر بن فلاح.
۱۰۱۸/۴۰۹	المسعود بن طاهر وزان.

الظاهر لدین‌الله

۱۰۲۱/۴۱۱ أبوالحسن عمار بن عمار بن محمد.

۱۰۲۱/۴۱۲ أبوالفتوح موسی بن الحسین.

۱۰۲۳/۴۱۴ أبوالفتوح المسعود بن طاهر وزان.

ـــ أبو محمد الحسن بن صالح رودباری.

۱۰۲۷/۴۱۸ أبوالقاسم أحمد بن علی جرجرائی.

المستنصر بالله

۱۰۳۶/۴۲۷ جرجرائی.

۱۰۴۵/۴۳۶ ابن أنباری.

۹-۱۰۴۸/۴۴۰ أبوالمنصور (أو نصر) صدقة بن یوسف فلاحی.

۹-۱۰۴۸/۴۴۰ أبوالبرکات حسن (حسین) بن عمادالدوله محمد.

۱۰۵۰/۴۴۱ أبوالفضل سعید بن مسعود.

۱۰۵۰/۴۴۲ أبو محمد حسن (حسین) بن علی بن عبدالرحمن یازوری.

۱۰۵۸/۴۵۰ أبوالفرج عبدالله بن محمد بابلی.

۱۰۵۸/۴۵۰ أبوالفرج محمد بن علی بن الحسن مغربی.

۱۰۶۰/۴۵۲ بابلی.

۱۰۷۴/۴۶۷ أبوالنجم بدر جمالی.

۱۰۹۴/۴۸۷ أبوالقاسم شاهنشاه أفضل بن بدر جمالی.

المستعلی بالله

۱۰۹۴/۴۸۷ أفضل.

الآمر باحکام الله

۱۱۰۱/۴۹۵ أفضل.

۱۱۲۲/۵۱۵ أبو عبدالله محمد مأمون بن فاتک بن مختار بطائحی.

وی از سال ۵۱۹ تا ۵۲۵ دولت بدون وزیر بود.

الحافظ لدین‌الله

۱۱۳۰/۵۲۵ أبو علی أحمد بن الأفضل، معروف به کتیفات.

۱۱۳۱/۵۲۶	یانس.
۱۱۳۱/۵۲۶	أبو علی حسن.
۱۱۳۳/۵۲۸-۴	أبو ربیع سلیمان.
۱۱۳۵/۵۲۹	أبوالمظفر بهرام.
۱۱۳۷/۵۳۱	رضوان بن ولخشی.

وی ۵۳۳ هجری تا ۵۴۴ بدون وزیر بود.

الظافر

۱۱۴۹/۵۴۴	أبوالفتوح نجم‌الدین سلیمان بن مصال لکی.
۱۱۴۹/۵۴۴	أبوالحسن علی بن سلار الملک العادل سیف‌الدین.
۱۱۵۳/۵۴۸	العباس بن أبی الفتوح بن تمیم، الأفضل رکن‌الدین.

الفائز

۱۱۵۴/۵۴۹	طلائع بن رزیک.

العاضد

۱۱۶۱/۵۵۶	أبو شجاع محیی الدین رزیک بن طلائع.
۱۱۶۳/۵۵۸	أبو شجاع شاور بن مجیر.
۱۱۶۳/۵۵۸	أبو الأشیال ضرغام بن عامر بن سوار لخمی.
۱۱۶۵/۵۶۰	شاور.
۱۱۶۹/۵۶۴	شیرکوه.
۱۱۶۹/۵۶۴	صلاح‌الدین.

مقیاس‌ها در دولت فاطمیان[1]

الف) مقیاس وزن

۱. **حَبّه**: برابر ۴۸۷۵٪ گرم.

۲. **قیراط**: برابر ۰/۱۹۵ گرم معادل ۴ حبه.

۳. **دِرْهم**: برابر ۳/۱۲ گرم، معادل ۶۴ حبه = ۱۶ قیراط.

۴. **مثقال**: برابر ۴/۶۸ گرم، معادل ۹۶ حبه = ۲۴ قیراط = ۳/۲ درهم.

۵. **اَوْقیة**: برابر ۳۷/۵ گرم، معادل ۷۶۸ حبه = ۱۹۲ قیراط = ۱۲ درهم = ۸ مثقال.

۶. **رَطْل**: برابر ۴۳۷/۵ گرم، معادل ۹۲۱۶ حبه = ۲۳۰۴ قیراط = ۱۴۴ درهم = ۹۶ مثقال = ۱۲ اوقیه.

۷. **اُقَّة**: برابر ۱۲۴۸ گرم و برابر ۳۱/۳ رطل.

۸. **قِنْطار**: برابر ۴۳۷۵۰ گرم و برابر یکصد رطل و معادل ۳۶ اقة.

ب) مقیاس حجم

۱. **قدح**
- **بزرگ**: برابر ۰/۹۴ لیتر.
- **کوچک**: برابر ۰/۸۸ لیتر و معادل ۷۱۶/۸۳ گرم.

۲. **کیله**: برابر ۷/۵ لیتر و معادل ۸ قدح = ۶/۹۳۸۵ کیلوگرم.

۳. **ویبه**: برابر ۱۵ لیتر و معادل ۱۶ قدح = ۱۲/۱۸۷۵ کیلوگرم و برابر ۲ کیله.

۴. **اِرْدَب**: برابر ۹۰ لیتر و معادل ۹۶ قدح = ۵۶ کیلوگرم و برابر ۶ کیله (نوعی از اردب ۷۵ لیتر می‌باشد).

۵. **حمل**: ۳۵ کیلوگرم و برابر ۳۰۰ رطل.

۶. **تلیس**: معادل ۱۲۷ لیتر و برابر ۱۵۰ رطل.

---

۱. برگرفته از التاریخ الفاطمی الاجتماعی تألیف ابراهیم ایوب.

اصطلاحات تاریخی در دوره فاطمیان*

۱. **ارباب السُّلاح الصغیر:** سیاه بردگانی حدود سیصد نفر که مسلح بودند. در آغاز دولت فاطمی معروف به «**سعدیه**» و یا «**اصحاب السیوف الحلی**» بود. کسی که در نظر دولت مهدورالدم بود. اجرای قتل به وسیله این گروه صورت گرفت.

۲. **ارباب العمائم:** مجموع قاضیان و داعیان در دولت فاطمی.

۳. **ارتفاع:** مالیات متعلق به زمین‌های کشاورزی و معادل خراج.

۴. **الاستاذون المحنّکون:** رئیس گروهِ غلامان مخصوص قصر که بیشتر از نژاد اسلاو بودند و امور شخصی خلیفه مانند عمامه بستن و ... را بر عهده داشتند.

۵. **استیمار:** از مأموریت‌های دیوان مجلس و ثبت دفتر ارزاق روزانه، ماهانه و سالیانه مسئولان و کارکنان دولت بود.

۶. **اسفهسلار = اسفهسلارالعسکر:** همان سپهسالار و فرمانده لشکر است. او بعد از وزیر و صاحب الباب سومین مقام دولتی بود.

۷. **الاسْمِطَة الرسمیة:** ضیافت‌های رسمی خلیفه فاطمی.

۸. **اشراف الاقارب:** اهل بیت و خانواده خلیفه فاطمی.

۹. **اهراءُ الغِلال:** الاهراءُ السلطانیة: انبار بزرگ غله که در درون آن انبارهای کوچک قرار داشت.

---

* این جدول با عنایت به منابع ذیل استخراج شده است:
۱. نزهة المُقْلَتین فی اخبار الدولتین تألیف ابن طویر قیسرانی؛ ۶. کنز الدرر و جامع الغرر (ج ۶) اثر ابن ایبک دواداری؛
۲. خطط مقریزی؛
۳. اتعاظ الحنفاء؛
۴. النجوم الزاهرة تألیف ابن تغری بردی؛
۵. صبح الاعشی اثر قلقشندی؛
۷. قوانین الدواوین اثر ابن مماتی؛
۸. القانون فی دیوان الرسائل نوشته ابن صیرفی؛
۹. الدولة الفاطمیة فی مصر نوشته ایمن فواد سیّد؛
۱۰. نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر نوشته عبدالمنعم ماجد؛
۱۱. مقدمه‌ای بر تاریخ سیاسی اجتماعی شمال افریقا نوشته عبدالله ناصری طاهری.

۱۰. **بَدَنَه**: یکی از لباس‌های مخصوص خلیفه که با ابریشم خالص دوخته می‌شد و ارزش آن هزار دینار بود.

۱۱. **بَرْنیّه (بَرانی)**: ظروف سفالی خاص.

۱۲. **بُطَّسه (بُطَس یا بُطَسات)**: کشتی‌های بزرگ جنگی یا تجاری در چند طبقه و با چهل بادبان. این نوع کشتی بیش‌تر در حمل بار و وسایل کمک جنگی به‌کار می‌رفته است.

۱۳. **بَغْدای**: انبارهای کوچک.

۱۴. **البلاد المُقَوَّرة**: سرزمین‌ها و مناطقی که در آن گیاهی یافت نمی‌شد.

۱۵. **تَحبیس**: فرمانی که برای وقف زمین یا ملکی صادر می‌شد.

۱۶. **جَلْبَة (جَلاب و جَلْبات)**: نوعی از کشتی‌هایی که در اقیانوس هند و دریای سرخ برای انتقال حجاج در حرکت بود.

۱۷. **جِمّیزة**: نوعی اصطبل بزرگ که در وسط آن، درخت توت یا انجیر (جمّیز) قرار داشت.

۱۸. **جالیه (جوالی)**: مالیاتی که از اهل ذمه دریافت می‌شد = جزیه.

۱۹. **حامل المِظَلَّة**: فردی که در مراسم رسمی و موکب سلطانی بر سر خلیفه سایبان می‌گیرد.

۲۰. **حَراقة (حَراریق)**: از کشتی‌های بزرگ جنگی، کوچک‌تر از شوانی.

۲۱. **الحضرة الشریفة**: لقب خلیفه فاطمی.

۲۲. **خِزانة البنود**: مکانی برای نگهداری سلاح در درون قصر کبیر بود. این محل سپس به زندان تبدیل شد.

۲۳. **خِزانة الکتب**: بزرگ‌ترین کتابخانه فاطمی که توسط العزیز بالله ساخته شد.

۲۴. **خزائن الکُسْوات**: مکان نگهداری لباس خلیفه و متولی آن زَیْن الخزّان بود.

۲۵. **خُمْس الرومی**: مالیاتی گمرکی که از کالاهای وارد شده به مصر از ناحیه بازرگان بیزانس، ایتالیا و ژنوائی و ونیزی دریافت می‌شد.

۲۶. **خَوَرْنَق (معرب خورنگاه)**: قصر قاضی نعمان.

۲۷. **خمیس العهد یا خمیس القُدّس**: مراسم ویژه مسیحیان مصر سه روز قبل از عید پاک.

۲۸. **دارالتعبیة**: محل نگهداری انواع گل در قصر که از باغات خلیفه در قاهره، اسکندریه و فیوم آورده می‌شد.

۲۹. **دارالدیباج:** همان دارالوزارة قدیم بود که یعقوب بن کِلّس بنا کرد و پس از انتقال وزیران به محل دیگر در آن‌جا ابریشم تهیه می‌شد.

۳۰. **دارالعیار:** محلی که میزان‌ها و مکیال‌ها و سنگ‌های توزین را در آن و با نظر **محتسب** نگهداری می‌کردند.

۳۱. **دارالوزارة (دارالوزارة الکبری):** محل امور وزارتی که در مقابل قصر بزرگ بود.

۳۲. **داعی الدعاة:** رئیس یا رهبر داعیان اسماعیلی که در مرتبه، پس از منصب قاضی‌القضاتی قرار داشت.

۳۳. **دُرّاعة (درابع):** لباسی کوتاه مخصوص وزیر همانند جُبّه.

۳۴. **دُکّاسه (دُکّاسات):** کشتی‌های کوچکی که در رودخانه نیل و برای انتقال دولتمردان در حرکت بود.

۳۵. **دیماس (دمامیس):** نوعی کشتی کوچک ویژهٔ خلیفه و دولتمردان فاطمی.

۳۶. **دیوان الاحباس:** همان دیوان اوقاف در دوره‌های متأخر بود.

۳۷. **دیوان الانشاء (دیوان الانشاء و المکاتبات و دیوان الرسائل):** رئیس آن متولی دیوان انشاء باکاتب‌الدست نام داشت و مسئول مکاتبات خلیفه بود.

۳۸. **دیوان التحقیق:** در سال ۵۰۱ توسط افضل تأسیس شد و در این دوره گاهی با دیوان مجلس یکی می‌شد. نام دیگر آن **دیوان‌المملکة** است.

۳۹. **دیوان الترتیب:** از عصر الحافظ لدین الله تأسیس شد و وظیفه دیوان **برید** را برعهده داشت.

۴۰. **دیوان الجهاد یا دیوان العمائر:** ناظر بر ناوگان دریایی و رئیس آن **مقدَّم** بود.

۴۱. **دیوان خاص:** رسیدگی به امور خلیفه و مسائل داخل کاخ بر عهده آن بود.

۴۲. **دیوان المفرد یا دیوان المرتجع:** مسئولیت ضبط و مصادره اموال مخالفان و شورشگران مصر را بر عهده داشت.

۴۳. **دیوان النّظر:** دیوانی که بر تمام دواوین نظارت داشت و هم‌عرض **دیوان اشراف** در عصر سلجوقیان است.

۴۴. **رائض:** متولی اصطبل مخصوص خلیفه مانند میرآخور در دوره‌های بعد.

۴۵. **رَبع (رِباع و الرباع السلطانیة):** منازلی که مشترکاً به چند مستأجر اجاره داده می‌شد و کارمند خاص دولتی، به نام **متولی حمایة الرباع السلطانیة** بر آن‌ها نظارت می‌کرد.

۴۶. **زمام الارقاب:** ناظر بر مصالح و مسائل نزدیکان خلیفه فاطمی.

۴۷. **زمام الرجال:** متولی امور غذای خلیفه.

۴۸. **زمام القصر:** ناظر بر امور زنان قصر خلیفه و لقب آن تاج‌الدوله بود.

۴۹. **زین الخزّان:** متولی نگهداری لباس‌های خلیفه و رئیس خزائن الکسوات.

۵۰. **سَبَرْبَریّه:** نوعی نیزه کوتاه در دوره فاطمی.

۵۱. **سُماریه (سُماریّات):** نوع کوچکی از کشتی‌های **عُشاری**.

۵۲. **سِماط الحُزن:** سفره‌ای که در روز عاشورا برای بزرگداشت غم و اندوه آن روز می‌گسترانیدند.

۵۳. **شاهدالعدل:** همراه کاتب خراج بوده است.

۵۴. **شَدَّة الوقار:** عمامه‌ای مستطیل شکل که خلفای فاطمی در اعیاد و مراسم برسر می‌گذاشتند.

۵۵. **شریف:** لقبی که به علویان و طالبیان اعطا می‌شد.

۵۶. **شَلَنْدی (شَلَندیّات):** کشتی مسقّفی که جنگاوران بر روی آن سوار می‌شدند.

۵۷. **شینی (شوانی):** کشتی بزرگ جنگی که گاهی به نام **غُراب** معروف بود.

۵۸. **صاحب الاَرباع و الحارات:** در محله مسکونی در قاهره مشرف و ناظری که مسئول حمایت از محله بود وجود داشت که در فسطاط به **صاحب‌الرُبع** و در قاهره به **حامی‌الحارة** معروف بود.

۵۹. **صاحب المجلس:** متولی نظارت بر چگونگی جلوس رسمی خلیفه (مدیر تشریفات). لقب او **امین‌الملک** بوده است.

۶۰. **صاحب الباب:** مرتبه بعد از وزیر و در غیاب وزیر، او ریاست مجلس مظالم را بر عهده داشت. صاحب الباب را با صفت مُعَظَّم می‌ستودند.

۶۱. **الصبیان الحُجَریه یا غلمان الحُجَر:** آن دسته از سربازان دولت فاطمی که نژاد اصیل نداشتند و فرمانده یک‌صد نفر آن‌ها زمام بود و **موفق** لقب زمام.

۶۲. **صبیان الرُّکاب (صبیان الرکاب الخاص):** اسلحه‌داران اطراف خلیفه هنگام مراسم رسمی.

۶۳. **صبیان الزَّرد:** اراذل و اوباش لشکر.

۶۴. **طارمة**: نوعی اصطبل کوچک (همان لفظ فارسی تارُمی است).

۶۵. **الطراز الشریف**: لباس‌های رسمی خلیفه و یا محلی که لباس‌های رسمی در آن دوخته می‌شد.

۶۶. **طریدة (طرائد)**: کشتی‌هایی که اسب حمل می‌کردند.

۶۷. **طَیْفور الخَلَنْج (طیافیر الخَلَنج)**: بشقاب‌های گود رنگ ویژه سفره‌های رسمی خلیفه.

۶۸. **عَبْرَة**: مقدار مالیات تعیین شده برای هر زمین اقطاع شده.

۶۹. **عریف**: رئیس یک حرفه و شغل و عموماً معاون محتسب.

۷۰. **عرفاء الاسواق و ارباب المعایش**: روسای صنوف و تشکل‌های خاص حرف و مشاغل (عریف).

۷۱. **عُشاری (عُشاریات)**: نوعی از کشتی غیرجنگی در نیل، مدیترانه و دریای سرخ.

۷۲. **عَلامَة (علامت)**: ثبت نشانه خلیفه بر روی فرمان‌ها و سایر مکاتبات و معادل طغرا. عموماً علامت خلفای فاطمی «الحمدلله رب العالمین» بوده است.

۷۳. **عیدالغِطاس**: مراسم ویژه قبطیان که در نیل تطهیر می‌کردند.

۷۴. **عیدالنصر**: مراسم جشن سالگرد آزادی الحافظ لدین‌الله از زندان وزیرش علی بن افضل بن بدر جمالی.

۷۵. **غُراب**: همان کشتی شینی.

۷۶. **فوطَه (فُوَط)**: نوعی از لباس پنبه‌ای ویژه رجال.

۷۷. **قاعةالبحر**: یکی از تالارهای قصر خلیفه که بنا به عادت عموماً در آن جلوس می‌کرد. در دارالوزارة نیز تالاری به نام قاعةالبحر است.

۷۸. **قُرّاء الحَضْرة**: قاریانی که در اعیاد رسمی دینی که از سوی دولت برگزار می‌شد قرآن می‌خواندند.

۷۹. **قُرقورة (قراقیر)**: نوعی کشتی که در نیل حرکت می‌کرد.

۸۰. **قُنْطار (قُنطاریات)**: برگرفته از واژه یونانی Kontarion و نوعی نیزه کوتاه چوبی.

۸۱. **کاتب الدَّست**: رئیس دیوان انشاء.

۸۲. **کَزاغَنْد (کزاغندات)**: نوعی لباس کوتاه رو‌انداز و روپوش.

۸۳. **لَأمَة (لُؤَم)**: زره و جوشن.

۸۴. **لواءالحمد:** پرچم خاص خلیفه به رنگ ابریشم سفید.
۸۵. **لیالی الوقود الاربع:** شب‌های اول و نیمه دو ماه رجب و شعبان که خلیفه مراسم خاصی داشت.
۸۶. **المَتْجَرالدیوانی السعید:** دیوانی که بر ذخیره کالاها توسط دولت نظارت می‌کرد.
۸۷. **متولی حمایة الرباع السلطانیة:** ناظر و مسئول منازل متعلق به حلیفه.
۸۸. **مجلس الحکمة:** مجالسی که از سوی داعی‌الدعاة تشکیل می‌شد، مانند المجالس المؤیّدیة یا مجالسی که در آن قاضی با متخلفان اجتماع می‌کردند.
۸۹. **مُحْوَل:** مجلس داعی‌الدعاة در داخل قصر خلیفه.
۹۰. **مُسامَحَة (مسامحات):** باقیمانده خراجِ بخشوده دولت، به هنگام انتقال حساب‌های دولتی.
۹۱. **المستخدمات عندالجهات العالیة:** زنانی که خدمتگزار همسر خلیفه بودند.
۹۲. **مُسَطَّح (مُسَطَّحات):** کشتی بزرگ جنگی شبیه شلندی که به مقدار پانصد نفر یا بیش‌تر گنجایش داشت.
۹۳. **مُشادُّالتاج:** مسئول بستن عمامهٔ خلیفه (التاج‌الشریف).
۹۴. **مطابخ الورق:** کارخانه‌ها و کارگاه‌های کاغذسازی مصر.
۹۵. **المعلمة مقدمة المائدة:** سرپرست گروه زنانی که ناظر بر سفره شاهی بودند.
۹۶. **مُکْس (مکوس):** نوعی مالیات که قبلاً به هِلالی معروف بود.
۹۷. **مُناخات:** محلی چون اصطبل برای نگهداری شتر.
۹۸. **المَواریثُ الحَشْریة:** اموالی که از مردگانِ بدون وارث و یا اضافه بر ارثِ تعیین شده مردگان می‌ماند.
۹۹. **الموکب العظام = رکوب العظام = موسم العظام = المواکب الاحتفالیة:** مراسم ویژه جشن‌های مخصوص دینی و اجتماعی که خلیفه در آن شرکت می‌جست؛ مانند رکوب اول‌العام و رکوب عیدالغدیر یا فتح‌النیل.
۱۰۰. **ناظر الطراز:** از کارکنان بلندمرتبه قصر خلیفه.
۱۰۱. **ناظر = شادّ = مشارف:** ناظر بر جمع‌آوری خراج.
۱۰۲. **نَخْتَبارية:** گروهی که کارهای پهلوانی می‌کردند.

۱۰۳. **نَطْع (انطاع و نطوع)**: سفره‌ای از پوست سرخ دباغی شده که بر آن، دینار و درهم ریخته می‌شد تا از سوی خلیفه اهدا شود.

۱۰۴. **نقابة الاشراف**: سندیکا و تشکیلاتی که مسئول مصالح امور طالبیان و علویان بود و رئیس آن **نقیب‌الاشراف** نام داشت.

۱۰۵. **النیابة الشریفة**: جانشین صاحب‌الباب که سفیران خلیفه و دولت را ملاقات و امور آن‌ها را رسیدگی می‌کرد. همان نائب وعدی‌المُلک است و معادل **مهماندار** در دوره ایوبیان و ممالیک.

۱۰۶. **وزارة التنفیذ**: در دوره اول فاطمیان وزیر مجری دستور خلیفه بود و اختیار کامل نداشت. در این دوره وزیر تنفیذ از **اصحاب قلم** بود.

۱۰۷. **وزارة التفویض**: در دوره دوم فاطمیان که عصر اقتدار وزیران است وزیر تفویض از اصحاب شمشیر (اصحاب‌السیوف) بود.

۱۰۸. **یوم عرض الخیل**: روز ۲۹ ذی‌الحجة که خلیفه از چارپایان دیدن می‌کرد.

فهرست اعلام

اسم‌ها

مکانها

کتاب‌نامه

۱. آلفرد، باتلر؛ فتح العرب للمصر؛ ترجمه محمد فرید ابوحدیدة، قاهره: (بی نا)، ۱۹۳۳م.

*۲. ابراهیم حسن، حسن؛ تاریخ‌الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، قاهره: (بی نا)، ۱۹۵۹م.

*۳. ـــــ؛ تاریخ‌الدولة الفاطمیة؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۵۸ ـ ۱۹۶۴ م.

این کتاب قبلاً با نام «الفاطمیون فی مصر و اعمالهم السیاسیه و الدینیه بوجه خاص» در ۱۹۳۲م. در قاهره چاپ شده است.

۴. ـــــ؛ تاریخ عمرو بن عاص؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۲۶م.

*۵. ـــــ؛ عبیدالله المهدي امام الشیعة الاسماعیلیة و مؤسس الدولة الفاطمیة فی بلاد المغرب؛ با همکاری طه شرف، قاهره: (بی نا)، ۱۹۴۷ م.

*۶. ـــــ؛ المعزلدین‌الله امام الشیعة الاسماعیلیة و مؤسس الدولة الفاطمیة فی مصر؛ با همکاری طه شرف، قاهره: (بی نا)، ۱۹۴۸ م.

*۷. ابراهیم حسن، علی؛ استخدام المصادر و طرق البحث فی التاریخ الاسلامی العام و فی التاریخ المصری الوسیط، قاهره: النهضة المصریة، ۱۹۸۰ م.

۸. ـــــ؛ تاریخ جوهر الصقلی؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۳۳.

۹. ـــــ؛ مصر فی العصور الوسطی من الفتح العربی الی الفتح العثمانی؛ قاهره: (بی نا)، ۱۹۶۴م.

*۱۰. ابن ابّار اندلسی؛ الحلة السیراء؛ تحقیق حسین مؤنس؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۸۵م.

*۱۱. ابن ابی دینار، محمد بن ابوالقاسم رعینی قیروانی؛ المؤنس فی اخبار افریقیه و تونس؛ تحقیق محمد شمام، تونس: المکتبة العتیقة، ۱۳۸۷.

۱۲. ابن ابی زرع، علی بن محمد بن احمد فاسی؛ الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینة فاس؛ تحقیق محمد هاشمی فیلالی، مراکش: المطبعة الوطنیة، ۱۹۳۶م.

٭۱۳. ابن اثیر جزری، محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی؛ الکامل فی التاریخ؛ تحقیق علی شیری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ه.

٭۱۴. ــــــ؛ التاریخ الباهر فی الدولة الاتابکیة؛ تحقیق عبدالقادر احمد طلیمات، بغداد: دارالکتب الحدیثه و قاهره: مکتبة المثنی.

٭۱۵. ابن اخوة، محمد بن محمد بن احمد القرشی؛ معالم القربة فی احکام الحسبة؛ تحقیق لوی پروونسال، کمبریج، ۱۹۳۷م.

۱۶. ابن اکفانی، محمد بن ابراهیم؛ نخب الذخائر فی احوال الجواهر؛ تحقیق ا.م. الکرملی، قاهره: (بی نا)، ۱۹۳۹م.

٭۱۷. ابن ایاس، محمد بن احمد؛ بدائع الزهور فی وقائع الدهور؛ تحقیق محمد مصطفی، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۴۰۲ـ۱۴۰۴.

۱۸.ابن الوردی، ابو حفص زین الدین عمر؛ تاریخ ابن الوردی یا تتمة المختصر فی اخبار البشر؛ مصر: مطبعة الوهبیة، ۱۲۸۵ه.

۱۹. ابن الدایة، احمد بن یوسف؛ سیرة احمد بن طولون؛ تحقیق زکی محمد حسن، با همکاری سیده کاشف، قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۳.

۲۰. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم لواتی؛ تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار؛ قاهره: دارالکتاب المصری و مکتبة المدرسة، بی‌تا.

۲۱.ابن بعره، منصور بن بعره الذهبی الکاملی؛ کشف الأسرار العلمیة بدار الضرب المصریة؛ تحقیق د.عبدالرحمن فهمی، القاهرة: ۱۹۶۹م.

٭۲۲. ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف؛ حوادث الدهور فی مدی الایام و الدهور؛ تحقیق محمد کمال عزالدین، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۰ه.

٭۲۳. ــــــ؛ النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة؛ قاهره: دارالکتب المصریة، ۱۳۷۵م.

٭۲۴. ابن جبیر، محمد بن احمد اندلسی بلنسی؛ رحلة؛ بیروت: الشرکة العالمیة للکتاب، بی‌تا.

۲۵. ابن جیعان، شرف الدین یحیی؛ التحفة السنیة باسماء البلاد المصریة؛ قاهره: مکتبة الکلیات الازهریة، ۱۹۷۴.

٭۲۶. ابن جوزی؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ه.

۲۷. ابن حجر، احمدعلی؛ الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۶م.
*۲۸. ابن خلدون؛ تاریخ ابن خلدون (ترجمه العبر)؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳_۱۳۷۱ش.
*۲۹. مقدمه؛ ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
*۳۰. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر؛ قاهره: ۱۹۷۵م.
*۳۱. ابن خلدون، یحیی؛ بغیة الرواد فی ذکر الملوک من بنی عبدالواد؛ تحقیق آلفرد بل، الجزائر: (بی نا)، ۱۹۰۳م.
*۳۲. ابن خلکان؛ وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر.
۳۳. ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله؛ المسالک و الممالک؛ تحقیق محمد مخزوم، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ.
۳۴. ابن دقماق، صارم‌الدین ابراهیم بن محمد بن ایدمر العلائی؛ الانتصار لواسطة عقد الامصار؛ بولاق: مطبعة الایدیة، ۱۳۰۹ق.
۳۵. ابن رسته اصفهانی، احمد بن عمر؛ الاعلاق النفیسة؛ لیدن: ۱۸۹۱.
۳۶. ابن زینی دحلان، سید احمد؛ الفتوحات الاسلامیة؛ قاهره: مؤسسه الحلبی و شرکاء، ۱۳۸۷هـ.
۳۷. ابن ساعی بغدادی، تاج‌الدین علی بن انجب؛ مختصر اخبار الخلفاء معروف به تاریخ ابن الساعی؛ قاهره (بولاق): (بی‌نا)، ۱۳۹۵هـ.
*۳۸. ابن شداد، بهاءالدین؛ النوادر السلطانیة و المحاسن الیوسفیة یا سیره صلاح‌الدین؛ تحقیق جمال‌الدین الشیال، قاهره: الدار المصریة، ۱۹۶۴م.
*۳۹. ابن صغیر؛ اخبار الأئمة الرستمیین؛ تحقیق محمد ناصر و ابراهیم بحاز، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۶هـ.
*۴۰. ابن صیرفی، امین‌الدین ابوالقاسم علی؛ الاشارة الی من نال الوزارة؛ تحقیق عبدالله مخلص، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی، ۱۹۲۴.
*۴۱. ابن طویر قیسرانی؛ نزهة المقلتین فی اخبار الدولتین؛ تحقیق ایمن فواد سید، اشتوتکارت: ۱۹۹۲م.
۴۲. ابن طولون، شمس‌الدین؛ مفاکهة الخلان فی حوادث زمان؛ تحقیق محمد مصطفی، قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۲م.

۴۳. ابن ظهیره، محمد بن محمد؛ الفضائل الباهرة فی محاسن مصر و القاهرة؛ تحقیق مصطفی سقا و کامل المهندس، قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۹م.

*۴۴. ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله مصری؛ فتوح مصر و اخبارها؛ قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱هـ.

۴۵. ــــــ؛ فتوح مصر و المغرب، تحقیق عبدالمنعم عامر؛ قاهره: لجنة البیان العربی، ۱۹۶۱م.

*۴۶. ابن عذاری مراکشی؛ البیان المغرب فی الاخبار الاندلس و المغرب؛ تحقیق لووی پروونسال چ. سی کولان؛ بیروت: دارالثقافة، ۱۹۸۳م.

*۴۷. ابن عنبه؛ الفصول الفخریة؛ باهتمام محدث ارموی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ش.

۴۸. ابن فرات، ناصرالدین محمد بن عبدالرحیم؛ تاریخ الدول و الملوک؛ بیروت: تحقیق د. قسطنطین زریق و نجلاء عزالدین، بیروت: ۱۹۴۲م.

*۴۹. ابن فضل‌الله عمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی؛ مسالک الابصار فی ممالک الامصار دولة الممالیک الاولی؛ تحقیق دوریتا کراولسکی، بیروت: المرکز الاسلامی للبحوث، ۱۴۰۶هـ.

۵۰. ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد؛ الحوادث الجامعة؛ تحقیق مصطفی جواد، بغداد: (بی‌نا)، ۱۹۳۲م.

*۵۱. ابن قاضی شهبه؛ الکواکب الدریة فی السیرة النوریة (تاریخ سلطان نورالدین محمود)؛ تحقیق محمود زاید، بیروت: دارالکتاب الجدید، ۱۹۷۱م.

*۵۲. ابن قلانسی؛ ذیل تاریخ دمشق؛ تحقیق سهیل زکّار، دمشق: دار حسّان، ۱۹۸۳م.

*۵۳. ابن مأمون، جمال‌الدین ابوعلی موسی؛ اخبار مصر؛ تحقیق ایمن فواد سید، قاهره: المعهد الفرنسی للآثار، ۱۹۸۳م.

*۵۴. ابن منصور، عبدالوهاب؛ قبائل المغرب؛ رباط: (بی نا)، ۱۹۶۸ م.

*۵۵. ابن میسر، محمد بن علی بن یوسف؛ اخبار مصر؛ تصحیح ایمن فواد سیّد؛ قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه، ۱۹۸۱م.

*۵۶. ابن مماتی، اسعد؛ کتاب قوانین و الدواوین؛ تحقیق عزیز سوریال عطیة، قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱هـ.

*۵۷. ابن واصل، جمال‌الدین محمد بن سالم؛ مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب؛ تحقیق جمال‌الدین الشیال؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۳-۱۹۵۷م.

۵۸. ابن وطواط، محمد بن ابراهیم بن یحیی کتبی؛ مباهج الفکر و مناهج العبر؛ تحقیق عبدالعال عبدالمنعم الشامی، کویت: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الادب، ۱۴۰۱هـ.

۵۹. ابوشامة، عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم مقدسی؛ الروضتین فی اخبار الدولتین؛ بیروت: دارالجیل، (بی‌تا).

*۶۰. ابو ضیف احمد، مصطفی؛ تاریخ المغرب الاسلامی؛ (بی‌جا): دارالنشر المغربیه، (بی‌تا).

۶۱. ابو کف، احمد؛ آل بیت النبی فی مصر؛ با مقدمه حسن التهامی، مصر: دارالتعاون للطبع و النشر، (بی‌تا).

*۶۲. احمد، علی؛ الاندلسیون و المغاربة فی بلاد الشام من نهایة القرن الخامس و حتی نهایة القرن التاسع الهجری؛ دمشق: دارطلاس، ۱۹۸۹.

۶۳. احمدعلی، صالح؛ امتداد العرب فی صدر الاسلام؛ چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۳.

۶۴. احمدمحمود، حسن؛ الاسلام و الثقافة العربیة فی افریقیة؛ قاهره: دارالنهضة المصریة، ۱۹۶۳م.

*۶۵. ــــ؛ مصر فی عصر الطولونیین و الاخشیدین؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۰م.

*۶۶. ادریسی، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن ادریس؛ نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق؛ پورسعید: مکتبة الثقافة الدینیة، (بی‌تا).

*۶۷. ــــ؛ صفة المغرب و اراضی السودان و مصر و الاندلس؛ لیدن: (بی‌نا)، ۱۸۶۴-۱۸۶۶. (برگرفته از نزهة المشتاق).

۶۸. ادفوی، ابوالفضل کمال‌الدین جعفر بن ثعلب؛ الطالع السعید الجامع اسماء نجباء الصعید؛ تحقیق سعد محمد حسن؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۶م.

۶۹. ارمنی، ابوصالح جرجیس بن مسعود؛ تاریخ الشیخ ابی صالح الارمنی؛ اکسفورد: (بی نا)، ۱۸۹۵م.

۷۰. اسحاقی، محمد بن عبدالمعطی؛ (قرن ۱۱) اخبار الاول فی من تصرف فی مصر من ارباب الدول؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۳۰۳هـ.

*۷۱. اسکندری، عمر؛ تاریخ مصر الی الفتح عثمانی؛ مصر: (بی‌نا)، ۱۹۲۸م.

*۷۲. اصطخری، ابراهیم بن محمد؛ المسالک و الممالک؛ تحقیق محمد جابر عبدالعال حینی، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومی، ۱۹۶۱م.

*۷۳. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن احمد؛ مقاتل الطالبیین؛ زیر نظر کاظم المظفر، نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.

۷۴. اعظمی، محمدحسن؛ عبقریة الفاطمیین؛ (بی‌جا، بی‌نا)، ۱۹۶۰م.

*۷۵. العروسی المطوی، محمد؛ الحروب الصلیبیة فی المشرق و المغرب؛ بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۲م.

*۷۶. العرینی، الباز؛ مصر فی عصر الایوبیین؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۰م.

۷۷. الانصاری، ناصر؛ حکام مصر؛ (بی‌جا): دارالمشرق، (بی‌تا).

۷۸. الایوبی، الیاس بک؛ تاریخ مصر الاسلامیة؛ قاهره: (بی‌تا)، ۱۹۳۲.

۷۹. الأرمنی، أبوصالح؛ کنائس و أدیرة مصر؛ تحقیق و ترجمة Evetts، ط. Oxford، ۱۸۹۴م.

۸۰. امینی، محمد هادی؛ عید الغدیر فی عهد الفاطمیین؛ نجف: مطبعة القضاء، ۱۹۶۲م.

۸۱. أمین، طلیع؛ أصل الموحدین؛ الدروز و أصولهم، بیروت: ۱۹۶۱.

۸۲. ا. ن، بولیک؛ الاقطاعیة فی مصر و سوریا و فلسطین و لبنان؛ ترجمه عاطف کرم، بیروت: دارالمکشوفة، ۱۹۴۸.

۸۳. ایوب، ابراهیم؛ التاریخ العباسی السیاسی و الحضاری؛ بیروت: الشرکة العالمیة للکتاب، ۱۹۸۹م.

*۸۴. ـــــ؛ التاریخ الفاطمی السیاسی؛ بیروت: الشرکة العالمیة للکتاب، ۱۹۹۷م.

*۸۵. ـــــ؛ التاریخ الفاطمی الاجتماعی؛ بیروت: الشرکة العالمیة للکتاب، ۱۹۹۷م.

۸۶. أیمن فؤاد سید؛ دراسة نقدیة لمصادر و تاریخ الفاطمیین فی مصر؛ القاهره: ۱۹۸۲.

۸۷. ـــــ؛ الدولة الفاطمیة فی مصر؛ القاهرة: ۱۹۹۲.

۸۸. ـــــ؛ أربع رسائل إسماعیلیة؛ تحقیق عارف تامر، سلمیة، سوریة: ۱۹۵۲.

۸۹. بارکر، ارنست؛ الحروب الصلیبیة؛ الباز العرینی، قاهره: مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۶۰م.

۹۰. بدوی، احمد؛ الحیاة العقلیة فی عصر الحروب الصلیبیة بمصر و الشام؛ قاهرة: نهضة مصر، ۱۹۷۲م.

*۹۱. براور، یوشع: عالم الصلیبیین؛ ترجمه قاسم عبده قاسم، محمد خلیفه حسن، مصر: دارالمعارف، ۱۹۸۱.

*۹۲. براوی، راشد؛ حالة مصر الاقتصادية فی عهد الفاطميين؛ قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۴۸م.

۹۳. بکری اندلسی، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز؛ المغرب فی ذکر بلاء افریقیة و المغرب؛ تحقیق دوسلان، پاریس: بی‌نا، ۱۹۶۵م.

۹۴. ــــــ؛ معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع؛ تحقیق مصطفی سقا، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳.

۹۵. بل، آلفرد؛ الفرق الاسلامیة فی الشمال الافریقی من الفتح العربی حتی الیوم؛ ترجمه عبدالرحمن بدوی، بیروت: دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۸۷.

۹۶. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ فتوح البلدان؛ تحقیق صلاح‌الدین المنجد، قاهره: مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۵۶م.

۹۷. بهجت، علی بک؛ حفریات الفسطاط؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۲۸.

۹۸. بیرم، مصطفی؛ تاریخ الازهر؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۳۱۲هـ.

۹۹. بیومی، علی؛ قیام الدولة الایوبیة فی مصر؛ قاهره: دارالفکر الحدیث، ۱۹۵۲م.

۱۰۰. پاشا، حسن؛ الالقاب الاسلامیة فی التاریخ و الوثائق و الآثار؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۷م.

۱۰۱. ــــــ؛ القاهرة تاریخها، فنونها و آثارها؛ قاهره: بی‌نا، ۹۷۰م.

۱۰۲. تامر، عارف؛ ثورة القرامطة الاشتراکیة؛ (بی‌جا، بی‌نا)، ۱۹۸۱م.

*۱۰۳. ــــــ؛ الحاکم بامرالله، خلیفه و امام و مصلح؛ بیروت: دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۲ق.

*۱۰۴. ــــــ؛ الخلیفة الفاطمی الخامس العزیز بالله قاهر القرامطة و افتکین؛ بیروت: دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۲ق.

۱۰۵. ــــــ؛ شرح دیوان ابن هانی الاندلسی؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۸۱م.

*۱۰۶. ــــــ؛ القائد جوهر صقلی؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۸۱م.

*۱۰۷. ــــــ؛ المعز لدین‌الله الفاطمی؛ واضع اسس الوحدة العربیة الکبری؛ بیروت: دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۲.

*۱۰۸. ــــــ؛ الموسوعة التاریخیة للخلفاء الفاطمیین؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۸۰م.

*۱۰۹. تطیلی، بنیامین؛ رحلة بنیامین؛ ترجمه و تعلیق عزار حداد، بغداد: بی‌نا، ۱۳۸۴ه.

*۱۱۰. تمیمی، قاضی نعمان بن حیّون؛ افتتاح الدعوة؛ تحقیق فرحات دشراوی، تونس: ۱۹۷۵م.

*۱۱۱. ـــــ؛ المجالس و المسایرات؛ تحقیق محمد یعلاوی، ابراهیم شبّوح و حبیب الفقی، تونس: الجامعة التونسیة، ۱۹۷۸م.

۱۱۲. جلال، ابراهیم؛ المعزلدین‌الله الفاطمی و تشیید مدینة القاهرة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۳م.

*۱۱۳. جمال‌الدین، عبدالله محمد؛ الدولة الفاطمیة قیامها ببلاد المغرب و انتقالها الی مصر ...؛ قاهره: دارالثقافة، ۱۴۱۱ه.

۱۱۴. جندی، بهاءالدین بن یوسف بن یعقوب (قرن۸)؛ اخبار القرامطة بالیمن.

۱۱۵. جومار؛ وصف مدینة قاهره؛ ترجمه ایمن فواد سید، مکتبة الخانجی، قاهره: ۱۴۰۸م.

*۱۱۶. حبشی، حسن؛ الحرب الصلیبیة الاولی؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۴۷م.

*۱۱۷. ـــــ؛ حملة القدیس لویس علی مصر و الشام؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۴۹.

*۱۱۸. ـــــ؛ نورالدین و الصلیبیون؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۸.

۱۱۹. حتی، فیلیپ؛ تاریخ العرب؛ القاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۳م.

۱۲۰. حجاجی، محمد عبده؛ قوص فی التاریخ الاسلامی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۸۲.

۱۲۱. حریری، سیدعلی؛ الاخبار السنیة فی الحروب الصلیبیة؛ مصر: (بی‌نا)، ۱۳۲۹.

۱۲۲. حریری، محمد عیسی؛ الدولة الرستمیة بالمغرب الاسلامی حضارتها و علاقتها الخارجیة بالمغرب و الاندلس (۱۶۰ه - ۲۹۶ه.)؛ کویت: دارالقلم، ۱۴۰۸ق.

۱۲۳. حسین، احمد؛ موسوعة تاریخ مصر؛ قاهره: دارالشعب.

*۱۲۴. حمادی یمانی، محمد بن مالک بن ابی الفضائل؛ کشف اسرار الباطنیة و اخبار القرامطة؛ (بی‌جا، بی‌نا)، ۱۹۵۵.

۱۲۵. حمدان، جمال؛ شخصیة مصر دراسة فی عبقریة المکان؛ قاهره: عالم الکتب، ۱۹۸۰.

۱۲۶. حمدی، احمد؛ دلیل معرض الفن الاسلامی فی مصر؛ قاهره: بی نا، ۱۹۶۹م.

۱۲۷. حمزة، عبداللطیف؛ ادب الحروب الصلیبیة؛ مصر: (بی‌نا)، ۱۹۴۹م.

۱۲۸. حمودة، عبدالوهاب؛ صفحات من تاریخ مصر فی عصر الوسطی؛ قاهره: الدارالمصریة، ۱۹۶۵م.

*۱۲۹. حموی، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله؛ معجم‌البلدان؛ بیروت: دارصادر.

۱۳۰. حنفی حموی، محمد بن ابراهیم بن ظهیر؛ النظم الاداریة بمصر فی القرن التاسع الهجری من خلال کتاب روضة الادیب و نزهة الاریب؛ تحقیق محمد حبیب الهیلة؛ قاهره: دارالکتب المصریة، ۱۹۷۱م.

۱۳۱. حویری، محمود محمد؛ اسوان فی العصور الوسطی؛ قاهره: المعارف، ۱۹۸۰.

۱۳۲. خزرجی، علی بن حسن؛ العقود اللؤلؤیة فی تاریخ الدولة الرسولیة؛ تحقیق محمد بیسونی، قاهره: مطبعة الهلال، ۱۹۹۱-۱۹۱۴.

۱۳۳. خضیری احمد، حسن؛ علاقات الفاطمیین فی مصر بدول المغرب؛ قاهره: مکتبة مدبولی، بی‌تا.

۱۳۴. خضری بک، محمد؛ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیة؛ مصر: المکتبة التجاریة الکبری، (بی‌تا).

۱۳۵. خلاف، محمد عبدالوهاب؛ تاریخ القضاء فی الاسلام؛ قاهره: ۱۳۵۲.

۱۳۶. خورشد، عبدالله؛ القبائل العربیة فی مصر فی القرون الثلاثة الاولی من الهجرة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۷.

*۱۳۷. درویش غوانمة، یوسف حسن؛ دراسات فی تاریخ الاردن و فلسطین فی العصر الاسلامی؛ اردن: دارالفکر للنشر و التوزیع، ۱۹۸۳.

*۱۳۸. دواداری، ابوبکر بن عبدالله بن ایبک؛ کنزالدرر و جامع الغرر، ج ۶: الدولة المضیئة فی اخبار الدولة الفاطمیة؛ تحقیق صلاح‌الدین منجد؛ قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۱م.

۱۳۹. دغفوس، راضی؛ العوامل الاقتصادیة لهجرة بنی هلال و بنی سلَیم من مصر إلی أفریقیا؛ أوراق مجلة المعهد الأسبانی العربی ۱۹۸۱ ص ۱۴۷ و مابعدها.

۱۴۰. دیاب، صابر محمود؛ سیاسة الدول الاسلامیة فی حوض البحر المتوسط؛ قاهره: دارالثقافة العربیة للطباعة، ۱۹۷۳.

۱۴۱. ذهبی، منصور بن بعره ذهبی (قرن ۷)؛ کشف‌الاسرار العلمیة بدار الضرب المصریة؛ تحقیق عبدالرحمن فهمی، قاهره: لجنة احیاء التراث الأسلامی، ۱۳۸۵.

*۱۴۲. رازی، ابوحاتم؛ اعلام النبوة؛ تصحیح غلامرضا اعوانی و صلاح الصاوی، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷ه.

*۱۴۳. رازی، فخرالدین؛ اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین؛ تحقیق محمد زینهم محمد عرب، قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۳ه.

۱۴۴. رافعی، عبدالرحمن؛ مصر فی العصور الوسطی؛ سعید عبدالفتاح عاشوره، قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۰.

۱۴۵. رفاعی، عبدالله بن محمد سراج‌الدین؛ صحاح الاخبار فی نسب السادة الفاطمیة الاخیار؛ بمبای: (بی‌نا)، ۱۳۰۶هـ.

۱۴۶. رفعت، محمد؛ التیارات السیاسیة فی حوض البحر الابیض المتوسط؛ قاهره: لجنة للبیان العربی، ۱۹۴۹.

۱۴۷. رمضان احمد، احمد؛ شبه جزیرة سینا فی العصور الوسطی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۷.

*۱۴۸. زاباروف، میخائیل؛ الصلیبیون فی الشرق؛ تحقیق الیاس شاهین، مسکو: دارالتقدم، ۱۹۸۶م.

۱۴۹. زاهدی، علی؛ تاریخ الفاطمیین فی مصر؛ حیدرآباد: ۱۹۴۸.

*۱۵۰. زرکلی، خیرالدین؛ الاعلام؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۵م.

۱۵۱. زکار، سهیل؛ تاریخ العرب و الاسلام منذ ما قبل المبعث و حتی سقوط بغداد؛ دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۲م.

*۱۵۲. ـــــ؛ الحروب الصلیبیة؛ دمشق: دار حسان للطباعة و النشر، ۱۴۰۴ق.

۱۵۳. زکی، عبدالرحمن؛ الازهر و ما حوله من الآثار؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۰م.

۱۵۴. ـــــ؛ القاهرة تاریخها و آثارها من جوهر القائد الی الجبرتی المورخ؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۶م.

۱۵۵. ـــــ؛ قلعة صلاح‌الدین و ما حولها من الآثار؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۲م.

۱۵۶. ـــــ؛ موسوعة مدینة القاهرة فی الف عام؛ قاهره: مکتبة الانجلو المصریة، ۱۹۶۹.

۱۵۷. زکی، محمد افندی؛ النفحة الزکیة فی تاریخ مصر و اخبار الدولة الاسلامیة؛ (بی‌جا): المطبعة الامیریة، ۱۸۹۳م.

۱۵۸. زیاده، محمد مصطفی؛ تاریخ الحضارة المصریة؛ قاهره: مکتبة مصر، (بی‌تا).

*۱۵۹. ـــــ؛ حملة لویس التاسع علی مصر و هزیمته فی المنصورة؛ القاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۱م.

۱۶۰. ـــــ؛ مصر و الحروب الصلیبیة؛ ترجمه محمد سعید السید منصوری.

۱۶۱. ـــــ؛ المورخون فی مصر فی القرن الخامس عشر المیلادی، القرن التاسع الهجری؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۴م.

۱۶۲. زیتون، عادل؛ العلاقات الاقتصادیة بین الشرق و الغرب فی العصور الوسطی؛ دمشق: دار دمشق، ۱۴۰۰ق.

۱۶۳. زیدان، جرجی؛ تاریخ التمدن الاسلامی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۰۲م.

۱۶۴. ـــــ؛ صلاح‌الدین ایوبی؛ بیروت: دار مکتبة الحیاة، (بی‌تا).

*۱۶۵. ژوانفیل؛ القدیس لویس حیاته و حملاته علی مصر و الشام؛ ترجمه حسن حبشی، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۸م.

۱۶۶. سالم، عبدالعزیز؛ تاریخ الاسکندریة و حضارتها فی العصر الاسلامی؛ قاهره: دارالمعارف، (بی‌تا).

*۱۶۷. ـــــ؛ تاریخ البحریة الاسلامیة فی المغرب و الاندلس؛ احمد مختار العبادی، بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۹۶۹م.

*۱۶۸. ـــــ؛ تاریخ البحریة الاسلامیة فی مصر و الشام؛ احمد مختار العبادی، بیروت: دارالنهضة، ۱۹۷۲م.

۱۶۹. سامح، کمال‌الدین؛ العمارة الاسلامیة فی مصر؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۰م.

*۱۷۰. سجستانی، ابویعقوب؛ کتاب الافتخار؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس.

*۱۷۱. سرور، محمد جمال‌الدین؛ الدولة الفاطمیة فی مصر: سیاستها الداخلیة و مظاهر الحضارة فی عهدها؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۳۹۹.

*۱۷۲. ـــــ؛ سیاسة الفاطمیین الخارجیة؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۶۷.

*۱۷۳. ـــــ؛ مصر فی عصر الدولة الفاطمیة؛ القاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۸.

*۱۷۴. ـــــ؛ النفوذ الفاطمی فی بلاد الشام و العراق؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۵۹م.

*۱۷۵. ـــــ؛ النفوذ الفاطمی فی جزیرة العرب؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۵۰م.

۱۷۶. سعداوی، نظیر حسان؛ نظام البرید فی‌الدولة الاسلامیة؛ قاهره: دار مصر للطباعة، ۱۹۵۳م.

*۱۷۷. سلطان، عبدالمنعم؛ المجتمع المصری فی العصر الفاطمی؛ دارسة تاریخیة و وثائقیة، قاهره: دارالمعارف، ۱۴۰۵ق.

*۱۷۸. سلیمان محمد، حسن؛ الصلیحیون و الحرکة الفاطمیة فی الیمین؛ تحقیق حسین همدانی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۱۷۹. سوریال عطیه، عزیز؛ العلاقات بین الشرق و الغرب؛ ترجمه فیلیپ صابر یوسف، مراجعه احمد خاکی، قاهره: بی‌نا، ۱۹۷۲م.

*۱۸۰. سی سمیل. ر؛ الحروب الصلیبیة؛ ترجمه سامی هاشم، بیروت: مؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۸۲م.

۱۸۱. سیوطی جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر؛ حسن المحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: مطبعة الحلبی، ۱۹۶۷م.

۱۸۲. شافعی، فرید؛ العمارة العربیة فی مصر الاسلامیة (عصر الولاة)؛ قاهره: ۱۹۷۰م.

۱۸۳. شرف، طه؛ تاریخ الاسماعیلیة السیاسی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۷.

۱۸۴. ــــــ؛ دولة النزاریة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۰م.

۱۸۵. شرقاوی، عبدالله بن حجازی بن ابراهیم (قرن دوازدهم)؛ تحفة الناظرین فیمن ولی مصر من الولاة و السلاطین؛ مصر: الیمنیة، ۱۳۱۰هـ.

*۱۸۶. شهاوه؛ الحسبة فی مصر الاسلامیة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۳۸۲هـ. = ۱۹۶۲م.

۱۸۷. شیال، جمال‌الدین؛ اعلام الاسکندریة فی العصر الاسلامی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۷م.

۱۸۸. ــــــ؛ تاریخ مدینة الاسکندریة فی العصر الاسلامی؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۷م.

۱۸۹. ــــــ؛ تاریخ مصر الاسلامیة؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۷م.

۱۹۰. ــــــ؛ مجمل تاریخ دمیاط سیاسیاً و اقتصادیاً؛ اسکندریة: مطبعة مدرسة دون‌بر، مسکو، ۱۹۴۹م.

*۱۹۱. ــــــ؛ مجموعة الوثائق الفاطمیة؛ قاهره: الجمعیة المصریة للدراسات التاریخیة، ۱۹۵۸م.

*۱۹۲. شیرازی، المؤید فی الدین هبة الله؛ سیرة المؤید فی الدین داعی الدعاة؛ تحقیق محمد کامل حسین؛ قاهره: بی‌نا، ۱۹۴۹م.

*۱۹۳. شیزری، اسامة بن منقذ؛ الاعتبار؛ تحقیق فیلیپ حتی، (بی‌جا): الدارالمتحدة للنشر، ۱۹۸۱م.

*۱۹۴. شیزری، محمد بن احمد بن بسام؛ نهایة الرتبة فی طلب الحسبة؛ قاهره: تحقیق الباز العرینی، ۱۹۴۶م.

۱۹۵. صادق سعد، احمد؛ تاریخ مصر الاجتماعی و الاقتصادی؛ بیروت: دار ابن خلدون، ۱۹۷۹م.

*۱۹۶. صاوی، احمد السید؛ مجاعات مصر الفاطمیة: اسباب و نتائج؛ بیروت: دار التضامن للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۸۸.

*۱۹۷. صنهاجی، ابوعبدالله محمد؛ اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم؛ تحقیق جلول احمد البدوی، الجزائر: المؤسسة الوطنیة للکتاب، ۱۹۸۴م.

*۱۹۸. صوری، ویلیام؛ تاریخ الحروب الصلیبیة؛ ترجمه سهیل زکار، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۰ق.

۱۹۹. طلائع بن رزیک؛ دیوان؛ گردآوری الأمینی، بغداد: ۱۹۶۴.

۲۰۰. طوسون، عمر؛ کتاب مالیة مصر من عهد الفراعنة الی الآن؛ اسکندریه: مطبعة صلاح‌الدین الکبری، ۱۳۵۰، ۱۹۳۱م.

۲۰۱. طه بدر، مصطفی؛ مصر الاسلامیة من الفتح العربی حتی زوال الاخشیدیین؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۹.

*۲۰۲. عاشور، فاید حماد محمد؛ جهاد المسلمین فی الحروب الصلیبیة؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵.

۲۰۳. عباده، عبدالفتاح؛ سفن الاسطول الاسلامی و انواعها و معداتها فی الاسلام؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۱۳.

*۲۰۴. عبادی، احمد مختار؛ فی التاریخ العباسی و الفاطمی؛ اسکندریه: مؤسسه شباب الجامعیة، ۱۹۸۲.

۲۰۵. ـــــ؛ فی التاریخ العباسی و الاندلسی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۱م.

*۲۰۶. عباس نصرالله، سعدون؛ دولة الادراسة فی المغرب العصر الذهبی ۱۷۲ ـ ۲۲۳هـ / ۷۸۸ ـ ۸۳۵م؛ بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۴۰۸.

۲۰۷. عبدالرزاق احمد، احمد؛ الحضارة الاسلامیة فی العصور الوسطی؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۹۰م.

۲۰۸. عبدالفتاح عاشور، سعید؛ الحرکة الصلیبیة صفحة مشرقة فی تاریخ الجهاد العربی فی العصور الوسطی؛ قاهره: مکتبة الانجلو المصریة، ۱۹۷۱ م.، چاپ دوم.

۲۰۹. عبدالکریم، احمد عزت؛ الارض و الفلاح فی مصر؛ قاهره: الجمعیة المصریة للدراسات التاریخیة، ۱۹۷۴.

۲۱۰. عبداللطیف بغدادی؛ الافادة و الاعتبار فی الامور المشاهدة و الحوادث المعاینة بارض مصر؛ تحقیق احمد غسان سبانو، دمشق: دار قتیبة، ۱۴۰۳هـ.

*۲۱۱. عبدالوهاب بن منصور؛ قبائل المغرب؛ رباط: ۱۹۶۸.

*۲۱۲. عبده قاسم، قاسم؛ اهل الذمة فی مصر العصور الوسطی؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۷۹م.

*۲۱۳. ـــــ؛ دراسات فی تاریخ مصر الاجتماعی؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۷۹.

*۲۱۴. ـــــ؛ ماهیة الحروب الصلیبیة؛ کویت: المجلس الوطنی، ۱۴۱۰هـ.

۲۱۵. ـــــ؛ النیل و المجتمع المصری فی عصر سلاطین الممالیک؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۷۸م.

۲۱۶. ـــــ: الیهود فی مصر منذ الفتح العربی حتی الغزو العثمانی؛ بیروت: (بی‌نا)، ۱۹۸۰م.

*۲۱۷. عزاوی، محمد؛ فرقة النزاریة تعالیمها و رجالها علی ضوء المراجع الفارسیة؛ قاهره: مطبعة جامعة عین شمس، ۱۹۷۵.

۲۱۸. علی، امیر؛ مختصر تاریخ العرب؛ ترجمه عفیف بعلبکی، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۱م.

۲۱۹. عمر النجار، عبدالمجید؛ فصول فی الفکر الاسلامی بالمغرب؛ بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۲.

*۲۲۰. عُمری، نجم‌الدین ابوالحسن؛ المجدی فی انساب الطالبیین؛ تحقیق احمد مهدوی دامغانی، کتابخانه آیة العظمی مرعشی، قم، ۱۴۰۹هـ.

*۲۲۱. عنان، محمد عبدالله؛ مصر الاسلامیة و تاریخ الخطط المصریة؛ قاهره: مکتبة الخانجی، ۱۳۸۸هـ.

*۲۲۲. ـــــ؛ تاریخ الجامع الازهر؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۳۶۱ق.

*۲۲۳. عویس، عبدالحلیم؛ قضیة نسب الفاطمیین امام منهج النقد التاریخی؛ قاهره: دارالصحوة، ۱۴۰۶ق.

۲۲۴. غالب، مصطفی؛ تاریخ الدعوة الاسماعیلیة؛ بیروت: دارالاندلس، ۱۹۷۹م.

۲۲۵. فکری، احمد؛ مساجد القاهرة و مدارسها؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۹م.

۲۲۶. فهمی، عبدالرحمن؛ موسوعة النقود العربیة و علم النمیات؛ القاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۵م.

۲۲۷. ـــــ؛ النقود العربیة ماضیها و حاضرها؛ قاهره: المکتبة الثقافیة، ۱۹۶۴.

۲۲۸. فهمی، نعیم زکی؛ طرق التجارة الدولیة و محطاتها بین الشرق و الغرب؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۷۳م.

*۲۲۹. قبادیانی، ناصرخسرو؛ سفرنامه؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، ۱۳۷۰ش.

*۲۳۰. قرشی، ادریس عمادالدین؛ عیون الاخبار و فنون الآثار؛ تحقیق مصطفی غالب، بیروت: دارالاندلس، ۱۴۰۴هـ.

* ۲۳۱. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود قزوینی؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۴هـ.

۲۳۲. قلقشندی، ابوالعباس احمد؛ صبح الاعشی فی صناعة الانشاء؛ قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومی (المؤسسة المصریة العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر).

* ۲۳۳. ــــــ ؛ صبح الاعشی فی صناعة الانشاء؛ قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومی.

۲۳۴. ــــــ ؛ قلائد الجمان فی التعریف بقبائل عرب الزمان؛ ابراهیم ابیاری قاهره: دارالکتاب المصری، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۴۰۲هـ.

* ۲۳۵. قلعه‌چی، قدری؛ صلاح الدین الایوبی (قصة الصراع بین الشرق و الغرب خلال القرنین الثانی عشر و الثالث عشر)؛ بی‌جا: دارالکاتب العربی، ۱۹۷۹.

۲۳۶. قومی، عطیه؛ تجارة مصر فی البحر الاحمر منذ فجر الاسلام حتی سقوط الخلافة العباسیة؛ قاهره: دارالنهضة العربیة، ۱۹۷۶.

۲۳۷. کاستلان، جورج؛ العدوان الصلیبی علی مصر؛ اسکندریه: دارالکتب الجامعة، ۱۹۶۹م.

۲۳۸. کامل حسین، محمد؛ دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۱م.

۲۳۹. ــــــ ؛ طائفة الاسماعیلیة، تاریخها، نظمها، عقائدها؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۵۹م.

۲۴۰. ــــــ ؛ فی الادب المصری الاسلامی من الفتح الاسلامی الی دخول الفاطمیین؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۳۹.

* ۲۴۱. کرمانی، حمیدالدین؛ الاقوال الذهبیة، تهران: تصحیح صلاح الصاوی، انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷هـ.

* ۲۴۲. ــــــ ؛ رسائل؛ تحقیق مصطفی غالب، المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، بیروت: ۱۴۰۷هـ.

* ۲۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی (ج ۳)؛ ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: انتشارات علمیة الاسلامیة.

* ۲۴۴. کندی، محمد بن یوسف؛ ولاة مصر؛ بیروت: دار صادر، (بی‌تا).

۲۴۵. کوهن، مارک؛ المجتمع الیهودی فی مصر الاسلامیة فی العصور الوسطی؛ (بی‌جا): دانشگاه تل آویو، ۱۹۸۷م.

* ۲۴۶. گیلانی، سید محمد کیاء؛ سراج الانساب؛ تحقیق سید مهدی رجائی، کتابخانه آیةالله العظمی مرعشی، قم، ۱۴۰۹هـ.

۲۴۷. گیلانی، محمد سید؛ اول محاولة صلیبیة لغز و مصر علی ضوء وثیقة لاتینیة؛ اسکندریة: (بی‌نا)، ۱۹۸۷م.
۲۴۸. ـــــ ؛ الحروب الصلیبیة و اثرها فی الادب العربی فی مصر و الشام؛ لندن: الناشرون دارف المحدوده، ۱۹۸۵م.
۲۴۹. ـــــ ؛ العلاقات بین جنوة و الفاطمیین؛ اسکندریة: (بی‌نا)، ۱۹۸۱م.
۲۵۰. لبیب، یونان؛ تاریخ للعلاقات المغربیة المصریة؛ (بی‌جا): دارالنشر المغربیة؛ دارالبیضاء، (بی‌تا).
۲۵۱. لدلونس، ارشیبا؛ القوی البحریة و التجاریة فی حوض البحر الابیض المتوسط؛ القاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۰.
۲۵۲. لطفی السید، احمد؛ قبائل العرب فی مصر؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۳۵م.
* ۲۵۳. لقبال، موسی؛ دور کتامة فی تاریخ الخلافة الفاطمیة منذ تأسیسها إلی منتصف القرن الخامس الهجری؛ الجزائر: الشرکة الوطنیة للنشر و التوزیع، ۱۹۷۹.
۲۵۴. لویس، ارچیبالو؛ القوی البحریة و التجاریة فی حوض البحر المتوسط؛ ترجمه احمد محمد عیسی، مراجعه محمد شفیق غربال؛ قاهره: مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۶۰م.
۲۵۵. لویس، برنارد؛ ترجمه حکمت تلحوق، أصول الاسماعیلیة و الفاطمیة و القرمطیة؛ بیروت: ۱۹۸۰.
* ۲۵۶. ماجد، عبدالمنعم؛ ظهور الخلافة الفاطمیة و سقوطها فی مصر؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۹۴.
۲۵۷. ـــــ ؛ الامام المستنصر بالله الفاطمی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۱م.
۲۵۸. ـــــ ؛ الحاکم بامر الله الخلیفة المفتریٰ علیه؛ قاهره: مکتبة الانجلو المصریة، ۱۹۵۹م.
* ۲۵۹. ـــــ ؛ السجلات المستنصریة؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۵۴.
* ۲۶۰. ـــــ ؛ نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر؛ قاهره: مکتبة الانجلو المصریة، ۱۹۷۳م.
* ۲۶۱. ماهر حماده، محمد؛ الوثائق السیاسیة و الاداریة للعهود الفاطمیة و الاتابکیة و الایوبیة؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.
۲۶۲. ماهر محمد، سعاد؛ البحریة فی مصر الاسلامیة و آثارها الباقیة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۶۷م.
۲۶۳. مبارک پاشا، علی؛ الخطط التوفیقیة الجدیدة لمصر و القاهرة و مدنها و بلادها القدیمة الشهیرة؛ قاهره: بولاق، ۱۳۰۵ق.

۲۶۴. مجهول المؤلف؛ فی نسب الخلفاء الفاطمیین؛ تقدیم حسین الهمدانی، قاهره: الجامعة الامریکیة، ۱۹۵۸م.

۲۶۵. ـــــ؛ تغریبة بنی هلال و رحیلهم الی بلاد المغرب؛ تحقیق عمر ابوالنصر؛ بیروت: (بی‌نا)، ۱۹۷۱م.

۲۶۶. ـــــ؛ نبذ تاریخیة من اخبار البربر فی القرون الوسطی؛ رباط: (بی‌نا)، ۱۹۲۹م.

۲۶۷. محمد حسن، زکی؛ کنوز الفاطمیین؛ بیروت: دارالرائد العربی، (بی‌تا).

۲۶۸. ـــــ؛ مصر و الحضارة الاسلامیة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۲م.

۲۶۹. محمد شعبان، محمد عبدالحی؛ الدولة العباسیة، الفاطمیون؛ بیروت: الاهلیة للنشر و التوزیع، ۱۹۸۱م.

* ۲۷۰. مخزومی، ابوالحسن علی بن ابی عمرو؛ المنهاج فی علم خراج؛ نشر و تحقیق کلود کاهن؛ قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار، ۱۹۸۶م.

* ۲۷۱. مراکشی، عبدالواحد؛ المعجب فی تلخیص اخبار المغرب؛ تحقیق محمد سعید عریان، قاهره: المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیة، بی‌تا.

۲۷۲. مرزوق، محمد عبدالعزیز؛ الزخرفة المنسوجة فی الاقمشة الفاطمیة؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۲م.

۲۷۳. ـــــ؛ مساجد القاهرة قبل عصر الممالیک؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۲م.

۲۷۴. مرسی بک، محمد کامل؛ الملکیة العقاریة فی مصر و تطورها التاریخی من عهد الفراعنة حتی الآن؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۳۶.

* ۲۷۵. مسبحی؛ اخبار مصر (جلد چهارم)؛ تحقیق ایمن فواد السید، تیاری بیانکی، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیة، ۱۹۷۷م.

۲۷۶. مسعودی؛ مروج الذهب و معادن الجوهر؛ تحقیق بربیه‌دی مینار و باویه‌دی کرتای، تصحیح شارل پلا، بیروت: منشورات الجامعة اللبنانیة، ۱۹۶۶م.

۲۷۷. مشرفه، عطیه مصطفی؛ القضا فی مصر من الفتح العربی الی الفتح الفاطمی؛ قاهره: (بی‌نا)، ۱۹۴۵.

۲۷۸. ـــــ؛ نظم الحکم بمصر فی عصر الفاطمیین؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۴۸م.

* ۲۷۹. مصطفی ابوزید، سهام؛ الحسبة فی مصر الاسلامیة من الفتح العربی الی نهایة العصر المملوکی؛ قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۸۶م.

۲۸۰. مغربی اندلسی، ابن سعید؛ المغرب فی حلی المغرب (القسم الخامس بمصر)؛ تحقیق زکی محمد حسن و دیگران، قاهره: چاپخانه دانشگاه فواد الاول، ۱۹۵۳م.

* ۲۸۱. مقدسی، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ لیدن: المکتبة الجغرافیة، ۱۹۶۷.

* ۲۸۲. مقریزی، احمد بن علی؛ اتعاظ الحنفا باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء؛ تحقیق محمد حلمی محمد احمد، قاهره: المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیة، ۱۳۹۳-۱۳۸۷.

۲۸۳. ــــــ؛ البیان و الاعراب عما بارض مصر من الاعراب؛ تحقیق عبدالمجید عابدین، قاهره: عالم الکتب، ۱۹۶۱م.

* ۲۸۴. ــــــ؛ اغاثة الامة بکشف الغمة او تاریخ المجاعات فی مصر؛ بیروت: مؤسسة ناصر للثقافة، ۱۹۸۰.

* ۲۸۵. ــــــ؛ السلوک لمعرفة دول الملوک؛ تحقیق محمد مصطفی زیادة؛ قاهره: دارالکتب المصریة، ۱۹۳۴-۱۹۴۲م.

۲۸۶. ــــــ؛ شذور العقود فی ذکر النقود؛ تحقیق سید علی بحرالعلوم، نجف: مکتبة الحیدریة، ۱۳۸۷ق.

۲۸۷. ــــــ؛ کتاب المقفی الکبیر؛ تحقیق محمد یعلاوی، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

* ۲۸۸. ــــــ؛ المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار (خطط المقریزیة)؛ بیروت: دارصادر، (بی‌تا).

* ۲۸۹. مناوی، محمد حمدی؛ الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۷۰.

۲۹۰. نابلسی، عثمان بن ابراهیم؛ لمع القوانین المضیة فی دواوین الدیار المصریة؛ تحقیق کلود کاهن، دمشق: المعهد الفرنسی، ۱۹۶۱م.

* ۲۹۱. ناصری طاهری، عبدالله؛ علل و آثار جنگهای صلیبی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ش.

۲۹۷. ــــــ؛ تاریخ جنگهای صلیبی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹ش.

* ۲۹۲. ــــــ؛ بیت‌المقدس شهر پیامبران؛ تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۷ش.

۲۹۳. نخیلی، درویش؛ فتح الفاطمیین للشام؛ اسکندریة: (بی‌نا)، ۱۹۷۹.

*۲۹۴. نسیم یوسف، ژوزف؛ العدوان الصلیبی علی مصر؛ هزیمة لویس التاسع فی المنصورة و فارسکور، بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۹۸۱.
*۲۹۵. ـــــ؛ لویس التاسع فی الشرق الاوسط (قضیة فلسطین فی عصر الحروب الصلیبیة)؛ قاهره: مؤسسة المطبوعات الحدیثة، ۱۹۵۹.
۲۹۶. نقاش، زکی؛ العلاقات الاجتماعیة و الثقافیة و الاقتصادیة بین العرب و الافرنج خلال الحروب الصلیبیة؛ بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۵۸م.
*۲۹۷. نوبختی، ابومحمد؛ فرق الشیعه؛ ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
*۲۹۸. نوار، صلاح‌الدین محمد؛ العدوان الصلیبی علی العالم الاسلامی (۴۹۰-۵۱۵هـ.)؛ (بی‌جا): دارالدعوة للطبع و النشر و التوزیع، (بی‌تا).
۲۹۹. نویری، احمد بن عبدالوهاب؛ نهایة الارب فی فنون الادب؛ القاهره: (بی‌نا)، ۱۹۲۳-۱۹۳۱م.
۳۰۰. ویت، گاستون؛ القاهرة مدینة للفن و التجارة؛ ترجمه مصطفی العبادی، بیروت: بی‌نا، ۱۹۶۸م.
۳۰۱. ویلسون، ژان؛ الحضارة المصریة؛ ترجمه احمد فخری، قاهره: بی‌نا، ۱۹۵۵م.
*۳۰۲. هاجسن؛ فرقه اسماعیلیه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ش.
۳۰۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح؛ تاریخ الیعقوبی؛ نجف: ۱۳۵۸م.
۳۰۴. ـــــ؛ البلدان؛ نجف: ۱۹۵۷م.
*۳۰۵. یعلاوی، محمد؛ ابن هانی المغربی الاندلسی شاعر الدولة الفاطمیة؛ بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۳۰۶. ـــــ؛ الادب بافریقیة فی العهد الفاطمی؛ بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۶م.
*۳۰۷. یمنی، نجم‌الدین ابو محمد عماره؛ النکت العصریة فی اخبار الوزراء المصریة؛ قاهره: مکتبة مدبولی، ۱۴۱۱.
۳۰۸. یوسف، عبدالقادر احمد؛ علاقات بین الشرق و الغرب بین القرنین الحادی عشر و الخامس عشر؛ صیدا، بیروت: المکتبة العصریة، ۱۹۶۹م.